سقاوی دوم

نویسنده: سمسور افغان

برگردان: دکتور خلیل الله وداد بارش - هالند

سـقاوی دوم

نویسنده: سمسورافغان

مترجم: خلیل الله وداد بارش- هالند

شناسنامهء کتاب:

نام : سقاوی دوم
نویسنده : سمسور افغان
ناشر پشتو: مجمع انکشاف کلتوری افغانستان- جرمنی
نوبت چاپ: اول
تیراژ : ۵۰۰ نسخه
سال چاپ : ۱۳۷۷ خورشیدی- ۱۹۹۸ میلادی
مترجم: خلیل الله وداد بارش- هالند
ناشر دری : اداره‌ء دارالنشر افغانستان

اهــــدا به:

* اعلیحضـرت غــازی محـمد نــادرخـــان و قهرمان ملی، محمد گل خان مومند که دوره، اول سقاوی را سقوط دادند.

* آنعده جوانان و فـرزندان میـهن، کـه دوره، دوم سقاوی را از پای انداخته، با قربانی سر و دادن خــون خــویش، وطن را از تجــزیه، رهایی بخشیدند.

فهـــرست مطالب

عناوین	صفحه
سقاوی دوم، یك اثر تاریخی، سیاسی و عبرت انگیز	۱
پیشگفتار	۲
نظری کوتاه بر دوره، یکم سقاوی	۵
محکوم بودن در حاکمیت خود	۱۳
اقلیت در رول اکثریت	۱۹
بررسی و شناخت ببرك كارمل	۲۰
همه اختیاری پرچمیها، پشتو و پشتونها	۳۱
حاکمیت داکتر نجیب الله ومحکومیت پشتونها	۴۱
طاهر بدخشی و تشکل ستمی ها	۵۳
تعبیر هایی از «ملیت های برادر»	۶۰
سقاوی دوم	۶۵
زبانی، مردی در نقش فکری ببرك كارمل و عمل بچه، سقاو	۷۱
مسعود، با نام وچهره، یك قهرمان ملی اما مزدور به عنوان بازی کننده، اصلی سقاوی دوم.	۸۰
خرابی وضع اقتصادی و انفلاسیون	۹۸
اوضاع اجتماعی	۱۱۲
کینه های قومی، زبانی و سمتی	۱۲۱
زیانهای وارده بر فرهنگ	۱۳۲
اقلیتها، سیاستها و سازشها	۱۴۰
پیشنهاد ها یا طرحهای اساسی و عمده به خاطر جلوگیری از دوره، سوم سقاوی ونیز حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان	۱۵۲
مأخذ	۱۶۲

سقاوی دوم

یک اثر تاریخی، سیاسی و عبرت انگیز

برای«افغانستان د کلتوری ودی تولنه- جرمنی»، جای خوشبیست که در راستای کوششهای ملی وفرهنگی خویش، در قدم نخست، اثر مهم، با ارزش، تاریخی و مستندی را از یک نویسنده، جوان و پرکار«سمور افغان» به علاقمندان تاریخ و سیاست کشور و همه، دوستان دیگر پیشکش میدارد.

این اثر«سمور افغان» به عنوان برگی و برخی از تاریخ گذشته ونیز تأملی و درسی بر فردای سیاسی و تاریخی کشور دارای اهمیت فراوان است. نویسنده در بررسیهای تاریخی از روش تحلیلی کارگرفته و در پنج سال اخیر، خود شاهد بسیاری از رخدادها و جریانات بوده و به همین خاطر اثرش مانند کلکسیونیست پر از یک سلسله رخدادها یا حوادث مستند.

همچنان با اظهار سپاس و شکران قلبی از آقایان حاجی فضل الرحمان، انجنیر حبیب رسول، دگروال حضرت رسول، داکتر عبدالرسول، سیدآغا کنری، دگروال حضرت عمر و شیرولی که در تهیه و مصارف چاپ کتاب با نویسنده و«افغان کلتوری ودی» همکاری بی دریغ کرده اند.

باور کامل داریم که مطالعه، این اثر به حوادث و جریانهای جاری در افغانستان به پژوهشگران و علاقه مندان مسایل افغانستان، کمک ارزشمندی خواهد کرد.

با احترام

د افغانستان د کلتوری ودی تولنه

جرمنی

پیشگفتار

تاریخ بیست سال آخر افغانستان، پُر است از حوادث خونبار و غم انگیز، مگر پنج سال اخیر(۱۳۷۱-۱۳۷۵خورشیدی) فصل دیگریست از ادامه، این حوادث غمبار که آمد و باید نمی آمد و اما آورده شد. درین سالها بود که بنیادها و داشته های موجود مادی کشور نیز برباد رفت وچپاول گردید. امیدی که مردم ما درقبال رشادت ها و شهادت های خویش بدان دل خوش میکردند و میاندیشیدند که یك حکومت ملی و اسلامی با اختیار خود را خواهند ساخت و حیثیت و آبرویی(نام ونشانی) را که به زور شمشیر به دست آورده اند، حفظ و در کاروان تمدن کشورهای مترقی و رشد یابنده، سهمی ارزنده ادا خواهند کرد. به همین امیدواری بود که ریکارد حماسه ها و قربانیهای بیدریغ و بیشمار را در دنیای حادثه ها، تاریخها و قربانیها، ثبت کردند، ریکاردی را که هیچ ملتی در تاریخ و قربانیهایش مانند آنرا ندیده و ندارد. مردمانی با دست خالی در برابر یك ابرقدرت جهانی می ایستند و آن «قدرت بالاتر» را در حالی از میان برمیدارند که بم اتومش را هنوز در دست داشت و دارد، اما آن«قدرت بالاتر» نیز با کنار رفتن از میدان سیاسی آرام ننشست و برای احیاء و جبران شکست نظامی خویش یکبار دیگر به همان اصلی توجه کرد و از آن سود عملی برد که پنجاه سال پیش از این، انگلیسها بدان متوسل شده بودند.

تاریخ درمورد انگلیسها می نویسد که: «آنها در میدان نظامی با شکست و اما در میدان سیاسی پیروزمندانه برآمدند». فقط چند سال پس انگلیسها با طرح و راه اندازی توطئه، ملی یعنی«دوره، سقاوی اول» حکومت جوان افغانستان را برانداختند و تمام آرزوهای گرد شده برای یك دولت متمدن را برباد کردند و از میان برداشتند.

روسها نیز مانند انگلیسها درمیدان جنگ با شکست و اما در میدان سیاسی با سری افراخته این دیار را ترک کردند. به گونه یی که نه آنها را کسی ملامت گفت و نه کسی از اوشان جبران و خساره، جنگی خواست. آنها در درون «جهاد» و دوران «جهاد» برچنان استحکامات و تکیه گاهی دست یازیده بودند که بر ایشان حتی از دست نشانده های آشکار و معلوم الحال نیز، وفادار وسودمند تمام شد. روسها با تحمیل دوره، دوم سقاوی بر افغانها دوره، دیگری از رنج و مشقت و بربادی را آوردند که خسارات آن از هر دوره، دیگر چند چندان است.

روسها با آنکه از اثر جنگ و نبرد ومقاومت مردم افغانستان از صحنه های(تصمیم گیری) سیاسی و نظامی به دور شدند، اما هنوز چشم کین و نفرت شان را در برابر ملتی دارند که تمام شأن و شوکت شانرا گرفته و برخاک انداخته است. روسها عقده، این انتقام را به وسیله، چند تن دست نشانده، پنهان و حالیا آشکار، از افغانها گرفتند و تا هنوز میگیرند.

در این اثر بر آن مسایل و نکاتی اشاره میشود که در حوادث غم انگیز پنج سال خیر(۱۳۷۱-۱۳۷۵خورشیدی) علتها و سببها بوده اند. همچنان درچگونگی این حوادث دردناك و بازیگران و زیانهای وارده از آن، یك سلسله مسایل و حقایق بیان و بازتاب گردیده است.

اینکه چرا این اثر«دوره سقاوی» یا«سقاوی دوم» نامگذاری شده، بدان خاطر است که تکرار حادثه ها بسیار نزدیك و همانند هستند. این نام(سقاوی دوم) به خاطر قصدی یا از روی کین به اداره، ربانی- مسعود نهاده نشده، بلکه آنها خود نیز به آن دور(سقاوی) و این نام افتخار میکردند و میبالیدند. گاهیکه یك انسان بر خبری و عملی و مفهومی ببالد، پس روح و روان او نیز بدان مفهوم بستگی میدارد. مردم عوام و بسیار روشنفکران ما نیز حاکمیت جنجال برانگیز ربانی- مسعود را به مفهوم و نام «سقاوی دوم» یاد میکنند، خود مسعود و ربانی هم رهروان و پیروان راه حبیب الله کلکانی(بچه، سقاو) هستند و از نام آن برخود میبالند. پس از اثر خواست

اکثریت، نام«سقاوی دوم» را بر این کتاب، درست انگاشتم.

اگر در این اثر چنان حقایق ناگفته یی بیان شده باشد که در روشن ساختن اذهان مردم ما و بیدار ساختن آنها، مؤثر بوده و کاری بکند، سبب خوشی و توشه و توان و باور راه من خواهد شد.

زنده و سربلند باد افغانستان، مرده و روسیاه باد، دشمنان افغانستان.

با احترام

سمسور افغان

کوتاه نظری بر سقاوی اول

آنگاه که انگلیسها در سه جنگ با افغانها به شکست مواجه شده و طعم تلخ شکست را دیده وپرستیژ وحیثیت و وقار آنها در سطح جهانی ضربه دید و افگنده شد، درجست وجوی یك انتقامگیری سخته و سنجیده، از افغانها گردیدند، آنها تجربه وتجربه های خوب خانه ویرانی و دست اندازی در امور افغانستان را داشتند. درسال ۱۹۱۹ میلادی که انگلیسها در سطح جهانی و به گونه، رسمی شکست خود را پذیرفته و کامیابی افغانها را تصدیق کردند، در افغانستان، امیدی از شیرازه، یك تمدن و بارور شدن آن، در افغانها پیدا و نام افغانستان درسطح جهانی بلند و وطن ما درمیان جهان و جهانیان از حیثیت و افتخاری بهره مند گردید و افغانستان با گامهای سریع راه تمدن و پیشرفت و ترقی را دنبال گرفت.

انگلیسها با آنکه به گونه، رسمی استقلال وآزادی افغانها و شکست خود شان را معترف بودند، بازهم از دخالت ودست اندازی در مسأله ومسایل افغانستان روگردان نشده، درجست وجوی یك تجربه، دیگر در ین دیار گردیدند، آنها به خاطر پیاده کردن این آرزو چنان یك فردی را انتخاب کردند که هم ساده بود وهم احمق و هم منسوب به یك قوم اقلیت. انگلیسها این تجربه را میکردند تا ببینند ظرفیت و کارایی اقلیتها در حکومت کردن ودولت داری چگونه است؟ آیا آنها (اقلیت ها) نیز در حکمرانی ها و اداره های فردا به عنوان یك اصل، مطرح شده میتوانند یا خیر؟ اثر مندی انگلیسها تضمین و درنظرگرفته میشود یا نه؟ درحکومت و اداره، وطن ظرفیت آنها (اقلیت ها) چقدر و سهم شان درثبات و بی ثباتی جامعه تا چی حد خواهد بود؟

به خاطر پیدا کردن پاسخ درست به همین پرسشها و عقب زدن تمدن جدید و نیز انتقام گرفتن از افغانها، حبیب الله کلکانی(بچه، سقاو) را انتخاب

کردند تا با کمک خود و ارتجاع داخلی، نخست اوضاع را خراب و سپس تمدن و ترقی درحال رشد و رویش را به سقوط رو به رو کنند.

حبیب الله کلکانی فرزند امین الله در سال ۱۸۹۰ میلادی تولد شده است[۱]. او باشنده، دهکده، دکو (این دهکده مربوط ولسوالی میربچه کوت است- مترجم) از منطقه، کلکان شمالی بود، پدرش مدتی به فروش برخی اموال مشغول بود سپس سقاوی را پیشه ساخت. او میخواست که پسرش در مکتب درس بخواند، اما او مکتب را قبول نکرد (نخواند) و با پسران بد و اوباش نشست و برخاست کرده در قمار و دزدی خو گرفت. درسال ۱۹۲۶ درفوج شاهی عسکر شد و به مشابه، یك فرد عادی به اجرای وظایف مشغول گشت. باری برای ده روز رخصت گرفت و راهی خانه و خانواده گردید و با خود به طور نهانی تفنگ دولتی را نیز همراه آورد وقتی حدود نُه منزل دورتر از کابل درمنطقه، «قلعه، حاجی» رسید، سه تن دزد در برابرش پیدا شدند (به گفته، مشهور: در برابر دزد ، دزد آمد) با آنها دست و پنجه نرم کرد ویکی را بکشت، هنگامیکه از رخصتی برگشت به خاطر قتل همان دزد و بردن اسلحه به طور مخفی، تحت بازداشت قرار گرفت وسپس از پنج ماه مجازات رهایی یافت وبه سوی پیشاور گریخت، در «بازار قصه خوانی» همراه محمد صدیق بوت فروش مزدوری و درسال ۱۹۲۸ همراه یك تن سماوارچی کار میکرد. در بیستم دسمبر ۱۹۲۸ خبری از کابل به او رسید و به طور مخفی و با لباس بدل راهی منطقه اش شد و شروع کرد به قطاع الطریقی و رهزنی و شرارت.[۲]

برخی از پژوهنده گان دیگر در مورد او گفته اند که او یك فرد بسیار «کورمغز» بوده و قدرت حافظه نداشت و به همین خاطر در جریان سه سال نتوانست که حتی «قاعده، بغدادی» را بیاموزد، وقتی پدرش به کلی از آموزش او دلسرد گردید، نامبرده را نزد ملك محسن کلکانی که یکی از خانهای بزرگ منطقه بود، مزدور ساخت. اما پس از اندك مدتی این کار را نیز رها کرده با دزدان و رهزنان منطقه همراه گردید، بعد ها در برخی از مناطق دیگر افغانستان به دزدی و چپاول پرداخت، همینکه فهمید حوصله وصبر مردم

به تنگ ودولت در صدد گرفتاری او برآمده، در سال ۱۹۲۶ همراه محمد اعظم خان خاك افغانستان را رها و در سرحدات و مناطق پشتونستان وارد شد، چند ماهی آنجا بازار چور و چپاول و دزدی را گرم ساخت تا آنکه میان او و رفیق صمیمی اش محمد اعظم خان مخالفت پیدا شد. بچه، سقاو به پیشاورآمد و همراه محمد صدیق بوت فروش مزدوری اختیار کرد، چون آنجا نیز مورد تعقیب بود و دوری از محمد اعظم خان نیز برایش سخت تمام میشد، بدین خاطر راهی«پاره چنار» گردیده و با او آشتی کرد. (۳)

برخی دیگر از پژوهنده گان بدین باور اند که بچه، سقاو هنگام اقامت در پشاور،با استخبارات بریتانیا تماسهایی داشت. مثلاً در سال ۱۹۲۶ میلادی(۱۳۰۵خورشیدی) با رئیس پولیس سرحد پشاور(پیراون) دید وبازدید های مفصلی داشت و برخی از پژوهنده گان دیگر عقیده دارند که درکوششهای نخستین سقاوی ها و درساحت فعالیت سقاو، نماینده گان انگلیسی نیز موجود بودند وشخص بچه، سقاو همراه نماینده، انگلیس، «امفرنیس» تماسهای شخصی میگرفت». (٤)

میرغلام محمد غبار مینویسد:«بعد از آنکه در ماورای خط دیورند به دزدی در پاره چنار متهم و محکوم به یازده سال حبس گردید، دفعتاً به طور مرموز، رها و به افغانستان برگشت».

وقتی به افغانستان برگشت(یا برگشتانده شد). درمنطقه، کوهدامن شمالی همراه با دزدان و یاغیان دیگر محلی یکجا وهمراه شده شروع به راهزنی، دزدی، غارت و چپاول کرد و با همان یاران، در برابر دولت مرکزی ایستاد و با ارتجاع داخلی، برخی روحانیون تنگنظر و استخبارات انگلیسی، یکجا، پلان تصرف کابل را ساخت.

در اواخر عقرب ۱۳۰۷ خورشیدی(۱۹۲۸میلادی) راه مناطق شمال را قطع و درماه قوس همین سال(۲۲ قوس) اداره، محلی سرای خواجه را متصرف گردید.

حبیب الله کلکانی به تاریخ سیزدهم دسمبر ۱۹۲۸ به خاطر حمله بالای

پایتخت، به منطقه، شمال کابل آمده و از کوتل خیرخانه پیشروی کرده، در شهرآرا، متوقف گردید. در ۱۳ جنوری ۱۹۲۹م بود که غازی امان الله خان خلع خود را از سلطنت اعلان و در ۱۵ جنوری ۱۹۲۹ درحالیکه بچه، سقاو در ده کیپک موضع گرفته و شهرکابل را تهدید میکرد، سردارعنایت الله خان اعلان پادشاهی کرد. اما به تاریخ ۱۷ جنوری یعنی دو روز پس خلع و حاکمیت به بچه، سقاو رسید. ساعت پنج عصر ۱۸ جنوری (برابر ۲۸ جدی ۱۳۰۷ خورشیدی) بچه، سقاو نیز به داخل «ارگ» قدم نهاد و در «قصر گلخانه» نشست و با این ترتیب، یک دوره، تاریک تاریخ افغانستان آغاز شد.



بچه، سقاو هنگام حاکمیت

غلام محمد غبار درین مورد مینویسد: «شخص حبیب الله طبعاً از اداره، یک کشور نی بلکه از اداره، حسابی یک قریه هم عاجز بود».

«اینها چون از عصر و حتی محیط کابلِ عقب مانده افتاده تر بودند و

هرجا سری می یافتند در صدد بریدن آن میشدند، تا دریك عرصه در شده هیچ سری باقی نماند و آنها به تنهایی سر افرازند، پس به شمشیر و زنجیر و اعدام تکیه میکردند.»

«انقراض سلطنت شاه امان الله با استقرار حکومت اغتشاشی بچه، سقاو توأم بود و این واقعه درافغانستان به حیث یك «فاجعه» تلقی گردید، مخصوصاً در بین طبقه روشنفکر وحدت ملی افغانستان به واسطه تولید نفاق عمومی به نامهای پشتون و تاجك، هزاره و ازبك، سنی و شیعه و امثال آن برهم خواهد خورد وبالاخره فضای دیگر و قشر دیگر ایجاد خواهد گردید که با منافع و مصالح مردم افغانستان ارتباط نداشته و به سازِ دیگران خواهد رقصید.»(۵)

با حاکمیت بچه، سقاو در تمام افغانستان یك بی ثباتی عمومی(انارشی) پدید آمد، ترقی تازه راه افتاده به عقب زده شد و عزت و حیا و سر ومال مردم در خطر افتاد، دروازه های دانش و ترقی، فرهنگ وپیشرفت، بسته شد، که حتی نخستین کاریکه بچه، سقاو کرد«درکابینه اش به وزارتهای معارف و عدلیه جای نداد».(۶)

پس حکومتیکه درآن نه عدل باشد و نه روشنی علم(معارف) هر انسانی قضاوت خواهد کرد که درآن تا چه اندازه جهل، نادانی، تاریکی و دیگر سرچشمه های فساد، جای دارند.

سردارفیض محمد خان زکریا میگوید:«من شخصاً بچه، سقاو را از نقطه نظر اینکه پسر یکنفر سقاو بود، انتقاد نمیکنیم(باشد متاع نیکو از هر دکان که باشد) لیکن اعمال بچه، سقاو، ظلم و ستمگاری بچه، سقاو وجهالت و وحشت بچه، سقاو را ننگ و عار بشریت میدانم و درعصر بیستم سلطه، جهل و وحشت در افغانستان یك حادثه، بس ناگوار و انفعال انگیز است.»(۷)

مارشال شاه ولیخان میگوید:«اگر این شورش دوام میکرد، شیرازه، وحدت کشور به هم میخورد.»(۸)

به همین خاطر غازیان وطن به خاطر از بین بردن حاکمیت جهل و تیره گی به مسؤولیت و رسالت ملی خویش متوجه و در جست و جوی سرنگونی آن گردیدند. سرلشکر و سپه سالار این غازیان و وطنخواهان غازی، محمد نادرخان بود که نمیتوانست بی اداره گی و خودسری سراسری را ببیند، به همین خاطر در راه نابودی آن قدم نهاد.

غازی محمد نادرخان درمورد خودسریهای آنوقت میگوید: «اگر این حالت دوام کند، مملکت ویران، اوضاع خطرناك واستقلال که با قربانیهای متوالی به دست آمده، ازدست خواهد رفت، آنگاه زنده گی برای ما چه معنی خواهد داشت؟»(۹)



بچه، سقاو پس از حاکمیت

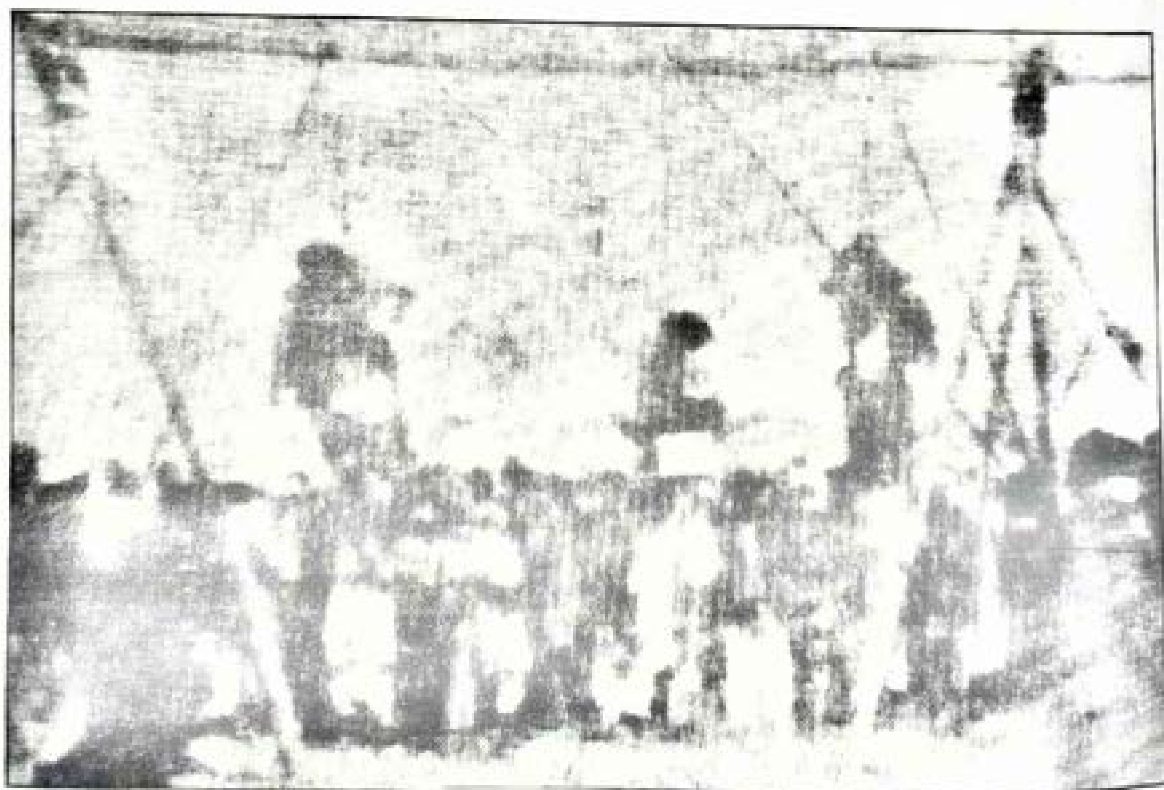
محمد نادرخان و دیگر بزرگان و غازیان افغان این حاکمیت پر از جهالت و وحشت را برای افغانستان ومردم ما یك مریضی خطرناك میپنداشتند که هم زنده گی وطن را تهدید میکرد و هم زنده گی مردم را. پس لشکر وسپاهی ملی

را گرد کرد با آنکه درین هنگام برخی از اعضای خانواده اش اسیران بچه، سقاو بودند و برای مبارزه محمد نادرخان هرلحظه خطرمرگ آنها میرفت و بچه، سقاو نیز همینگونه اخطار ها میداد:

«من از سلطنت دست نمی بردارم، ملتفت باشید که اگر به کابل نیایید و امر مرا نشنوید، عایله شما تا اکنون در کمال احترام میباشد، امر میدهم به صورت بسیار فجیع کشته شرند.»(۱۰)

اما غازی محمد نادرخان پروایی از این خبرها و اخطار ها نکرد و جای برجای سقاوی ها را شکست داد.

در ۱۵ اکتوبر سال ۱۹۲۹ غازی محمد نادرخان در «قصر سلامخانه» ارگ رسید و حاکمیت نُه ماهه، بچه، سقاو را اختتام. او و «شماری از یاران» نزدیک او را به دار زد و افغانستان را از این مرض مهلك نجات بخشید.



بچه، سقاو و چند تن از یاران درچوبه های دار

مـآخذ

۱- دوکتـور خلیل الله ودادبارش، امیـرحبیـب الله کلکانی مـردی درحریق تاریخ، پشاور، سال ۱۳۷۷ خورشیدی ص٦٦ و دیگر جاهای کتاب.

۲- کابلی والا، اثر مولانا محمد صادق حسین صادق صدیقی، تبصره عبدالخالق رشید، مجله، هیله ۱۳۷٦ خورشیدی، شماره، ششم، صفحه ۱۱۰.

۳- مـولانا آغـا رفـیق بلند شـهری، رویداد های بغـاوت افـغـانسـتـان، ترجـمـه، آراکوزیاوال، کراچی، سال ۱۳۷٤، صفحات ٤-٦.

٤- تاریخ معاصر افغانستان از استرداد استقلال تا انقلاب ثور، کابل، صفحه ٦٦.

٥- میرغلام محمد غبار، افغانسـتان در مسیر تاریخ، سال ۱۳٤۸، صفحات مختلف.

٦- دوکتور خلیل الله ودادبارش، همان اثر، صفحه ۱۱٦.

۷- مارشال شاه ولی خان، یادداشت های من، کابل، مقدمه سردار فیض محمد خان زکریا، مقدمه صفحه ج.

۸- مارشال شاه ولی خان، همان اثر، صفحه ۲.

۹- سپه سالار محمد نادرخان، اثر شاه ولی خان، صفحه ۳۹.

۱۰- حبیب الله کلکانی(بچه، سقاو)، اثر شاه ولی خان، صفحه ٤۷.

محکومیت در حاکمیت (حاکم محکوم)

از سالهای دراز به اینسو و به طور خاص در این دو-سه دهه، اخیر بار بار این ادعا شنیده شده، تحریک شده و به گونه، شعوری یا غیر شعوری به آن دامن زده شده که گویا از صد سال به اینسو، پشتونها درافغانستان حکومت کرده و تمام "حاکمیت" از آنها بوده و دیگر اقلیتهای قومی محروم بوده اند!!

ظاهراً این ادعا در برخی از ذهن ها میگرده که ازلحاظ نسل از احمدشاه بابای بزرگ گرفته تا امروز به جز از بچه، سقاو، ببرک کارمل و برهان الدین ربانی که حکومتهای نیمه اختیاری و وابسته داشتند، صرف نظر از اینکه کارمل کشمیری و دو تن دیگر تاجیک بوده اند، دیگر کسی حکومت نکرده است. اما اگر دقیق شویم چنین نبوده است، درحقیقت در یك وقت دو حکومت متوازی به نام یك حکومت، حاکمیت کرده اند، یکی حکومتی بوده که مسایل سیاسی، دفاعی، اجتماعی و برخی مسایل دیگر را پیش برده وظاهراً پشتونها در پُستهای حساس آن مقرر بودند، دیگری حکومت دفتری و زبانی بود که تمام امور را در قلمرو دفتری در بر میگرفت و مسایل کتابت و امثالهم را آماده و ترتیب اثر میداد. در این حکومت هم پشتونها بودند، هم تاجیکها، هم قزلباشها و دیگر قومهای کوچك، اما هرکسیکه بودند تمام امور دفتری شان به زبان فارسی صورت میگرفت و از لحاظ عملی این حکومت در دست فارسی زبانها بود اینکه هر فردی از لحاظ پُشت یا نسل به هر کی میرسید و درین حکومت کار کرده ویا میکرد، هرکسیکه بود، از اینکه تماماً باعث ترقی و پیشرفت وتکامل و حاکمیت زبان فارسی گردیده اند، میشود فارسیوانان یا فارسی زبان ها شمرده شوند و از همین خاطر عده، زیادی از فارسی زبانها آهسته آهسته به دربار ها روی کردند و کم از کم از آن بسیار مشکلاتی رهایی یافتند و بیغم شدند که اکثریت بزرگ وطن بدان رویه رو بود.

درین شك نیست که گاه گاهی، شماری ازشاهان و دربارها به زبان پشتو

و فرهنگ پشتونها چیز چیزی توجه کرده اند، مثل شاه حسین هوتك، امیرشیرعلی خان، امیرعبدالرحمن خان، غازی امان الله خان و غازی محمد نادرخان، اما هیچگاهی اکثر دربارها حاکمیت زبان فارسی، مسأله یی جداگانه و به دور نبوده است، به گونه، مثال«امیرشیرعلی خان به اساس یك فرمان، امور عسکری، اصولنامه ها، نامها و چیزهای دیگر را از انگریزی به پشتو گرداند»(۱) که تا امروز دوام دارد اما پس از احمدشاه بابا در این همه سالها و حاکمیت ها هیچکس در باری را ندید تا همانگونه که زبان فارسی ارزش داشت، پشتو هم میداشت.

همین جفای فرهنگی و زبانی، استعمار و استثمار از پادشاهان، قدرتمندان و اختیار داران پشتون است که پشتون ها گله، همیشگی از آنها دارند و این جفا به مانند زخمی ناسور و دردی بی دوا، در دل هریك پشتون جایگاه ابدی خواهد داشت و همین مسأله بود که در قسمت ایجاد و تشکیل ملت واحد و یکپارچه، یك سلسله مشکلاتی را بار آورده است.

در اثر عمل همین حاکمان بود که زبان پشتون و پشتونها از امور دفتری و دربار به دور شدند و جای شان را فارسی زبانها گرفتند، این عملیه سالهای سال دوام کرد و روز هایی هم رسید که به گفته، محمد گل خان بابا از دربار، «مړستون» یا «قبرستان» پشتو ساخته شد، به این معنی که پشتون در نسل سوم از لحاظ معنوی (زبانی) ختم شده و یا ختم میشد، هر فرد پشتون که در دربار به کدام مقام بلند میرسید اگرچه که خود به زبان پشتو میفهمید، مگر امکانات کتبی(نوشتن) نداشت، اما بازهم فقط در محاوره یا گویش فیمابین خود شان بود که پشتو را کار میبردند، اما فرزندان شان که بزرگ میشدند زبان پشتو را به گونه، نیمه و شکسته یاد میداشتند و به کار میگرفتند زیرا نوشتن به زبان پشتو را نمیدانستند و در گویش یا گفتار نیمه میبودند و فرزند، فرزند آن(نواسه) که بزرگ میشد به صورت کامل یك فارسی زبان میبود و بدینگونه زبان پشتو هم از گفتار و هم از نوشتار باز ماند.

اکادمیسین پروفیسور عبدالشکور رشاد در ضمن یادداشتی، چند نمونه از

این نوع افراد را ارائه میکند و میگوید: «متین خان اندر برایم قصه کرد که: روزی من در قلعه، جبار خان چهاردهی کابل رفتم که با رییس تمیز عبدالرب خان اندر ببینم، در نزدیک قلعه(خانه) پسر عبدالرب خان پیشرویم آمد، از او پدرش را جویا شدم او برایم گفت:» او کتی قومایش درمهمان خانه ششته» ببینید که اقوام پدر او، اقوام او نبودند، چرا که آنها به زبان پشتو سخن میگفتند و این پسر به زبان فارسی سخن میگوید و به پشتو چیزی نمی داند، این پسر دریشی پوشیده و آنها لباس اصیل پشتونها را، آنها پکری، یعنی دستار بسته اند و این پسر سرلچ است.»

پوهاند رشاد می افزاید:

«روزگاری من درلنینگراد بودم، از دانشکده شرقشناسی برایم تیلفون شد که همیندم یک تن داکتر به خاطر تحصیلات عالی از افغانستان(کابل) آمده و انتظار ملاقات شما را دارد» من که درتیلفون با مهمان تازه وارد گپ میزدم، او را نشناختم. اما از لحاظ هموطنی برایش گفتم:«حالا زود پیش تان میرسم، انتظار مرا بکش». منکه به دانشکده رفتم با مهمان تازه از وطن احوالپرسی نمودم، او را به لیلیه بردم و خدمتش را گزاردم، هنگام خدا حافظی و اظهار شکران، داکتر این را هم برایم یادآور شد که «مادرکلان مه نورزایی بود.»(۲)

همینگونه به صدها و هزارها نمونه، دیگر هست.

یك تن از نویسنده و پژوهنده نامدار زبان پشتو(پریشان‌ختک) روزی در پشاور در سیمیناری به خاطر احمدشاه بابا در باره، نواقص یاد شده، زبان پشتو و شگردهای استثماری دیگر زبانها اشاره کرده وگفت:«این پشتون ها درنسل سوم ختم هستند، میرویس بابا- شاه محمود هوتك به شاه اشرف ختم شد، احمدشاه بابا- تیمور شاه، به شاه زمان ختم شد، عبدالرحمن خان- حبیب الله خان به امان الله ختم شد، نادرخان- ظاهرخان به داؤد خان ختم شد». به عقیده، او درینمورد پژوهش باید کرد که چرا پشتونها یا پشتون درنسل سوم پایان میابند؟ این رنج وافسوس درین دو، دونیم صد سال جاریست، در همین جریان پشتونها، فارسی زبان میشوند، این درد آنگاهی فزونی یافت که

تیمورشاه پایتخت را از کندهار به کابل انتقال داد و اینجاست که یکعده قزلباشان و دیگر فارسی زبانها به دور او جمع شدند و امور دفتری و دیوانی او را پیش میبردند و این جریان همینگونه کم و بیش تا دهه های نزدیك رسید. آنگاه هر پشتون، دیگر به نسل سوم ختم میشد و به همین خاطر وزیر محمد گل خان بابا برای کابل نام یا لقب«د پشتنو مرستون» یعنی« قبرستان پشتونها » را داده بود. در جریان همین رخداد های غم انگیز زبانی بود که شماری از پشتونها، فارسی زبان[به گفت نویسنده فارسیوان] شدند و شماری دیگر از کسانیکه به اقوام اقلیت غیر فارسی زبان پیوند داشتند، زبان خود را فراموش کرده به زبان فارسی رو کردند. همینگونه پس ازشکست تزار روسیه وپیروزی انقلاب «اکتوبر» شماری زیاد از مردمان آسیای مرکزی پناهنده افغانستان گردیده و در ازدیاد شمارش نفوس فارسی زبانها سهیم شدند. چون که آنها امور دربار و دیوان و دفتر داری را حق خود میپنداشتند هرکسی حتی اگر حاکمان و اختیار داران هم در مورد رسمیت بخشیدن یا دیوانی ساختن زبان پشتو میکوشید، آنها این افراد را نشنلست، زبانگرا و فاشیست، خطاب کرده و میکوبیدند.

آموزش و پرورش در مکتب ها و تحصیل در دانشگاه نیز که به جای زبان پشتو، به زبان فارسی صورت میگرفت، نیز شماری را از زبانش گسسته، درصف فارسی زبان ها آورد.

یك پژوهنده، آلمانی در پژوهشهای اخیر خویش مینمایاند که دراحصائیه، تحصیلات عالی در افغانستان، تاجیکها ۹۳٪ سهیم اند وپشتونها که ازلحاظ نفوس پنجاه درصد را تشکیل داده اند، در ردیف دوم میآیند یعنی سهم آنها درتحصیل در مؤسسه های عالی ۳۳٪ را تشکیل داده است. این پژوهنده میگوید که اگر زبان را مدنظر داشته باشیم، این فرق حالت افراط آمیز به خود میگیرد، زیرا از هر شصت نفر پشتونی که دارای تحصیلات عالی هستند، چهل نفر آن با زبان پشتو آشنایی ندارند. ۱٤٪ دارنده گان تحصیلات عالی به اقوام دیگر منسوب اند و ۱٤٪ هم به قوم سادات بستگی دارند. این پژوهش علمی نشان میدهد که پشتونها درافغانستان حاکمیت مطلق نداشته و سهم شان در

اقتدار و بیروکراسی از دیگران کمتر بوده است، این به همه گان معلوم است که آن عده از حاکمان که به پشتونها منسوب بودند، از دیدگاه زبان وفرهنگ از پشتونها فاصله داشتند. باید گفت که درهر جامعه یی بیروکراسی به عنوان یك قشر جداگانه تبارز میکند. اگر این تبارز ماشین یك دولت ملی واسلام واقعی را اداره کند، خیر آن به همه کس میرسد و اگر در دست حکام مستبد برسد، آنگاه بربار مشکلات افراد یك جامعه افزوده میگردد.(۳)

درجریان این بهره کشی زبانی، شماری از پشتونها، فارسی زبان شدند و به گفته« استاد پوهاند(پروفیسور) عبدالشکور رشاد« به اساس ارقامی از ملل متحد، در افغانستان، از هر صد نفر پشتون پشتو زبان، ده نفر به زبان فارسی رو کرده و به اصطلاح«فارسی وان» شده اند.» برخی پژوهشهای آزاد دیگر نیز احصائیه های نزدیك به احصائیه، ملل متحد را ارائه داشته اند. در شهر پشاور پاکستان یك سروی را «واك فوندیشن برای افغانستان» درجریان شش سال راه انداخت که در تمام نفوس افغانستان از ۶۲.۷۳ در صد پشتونها، ۵۵ درصد آن زبان اصلی خود را نگاهداشته و ۷.۷۳ در صد از همان شمار پشتونها فارسی زبان شده اند که این از مجموع نفوس افغانستان چیزی نزدیك به ۸.۷ درصد را تشکیل میدهد یعنی که پشتونها در هر صد نفر ۱۲.۷ تن به فارسی و ۸۷.۳ تن به پشتو سخن میگویند، این ستم تنها بر زبان پشتو نشده، بلکه بر زبانهای قومهای اقلیت دیگر نیز روا گردیده است.

«واك فوندیشن برای افغانستان» پس از انجام سروی ها یا احصائیه گیری ها در افغانستان، چگونگی ساختاز زبانها و قوم ها را چنین می نمایاند:

شماره	قومها	فیصدی قومها بربنیاد نسب	فیصدی قومها بربنیادزبان
۱	پشتون	۶۲.۷۳	۵۵
۲	تاجیك	۱۲.۳۸	۳۳
۳	هزاره	۶.۰۰	۰.۰۰
٤	ازبك	۶.۱۰	۵.۸
۵	ترکمن	۲.۶۹	۱.٤
۶	ایماق	۲.۶۸	.

بدینگونه تشکل ساخته شده بر بنیاد زبان، تمام چوکیهای حساس دولت را اشغال کرد و روزی هم آمد که دیگران به نام«حقوق اقلیتها» پرچمیهایی را شوراندند و خواهان تشکیل دولت برای خود گردیدند و این گفته را نیز بر زبان می آوردند که «پشتونها درافغانستان دو نیم صد سال حکومت کردند و دیگر نوبت ما "اقلیت ها" هست» و به همین آرزو بود که جنگهای خونینی را آغاز کردند تا اینکه به اصطلاح حقوق(!) اقلیتها را به گوشها برسانند که رساندند، مگر آن جریان رنج آور و مرموز زبانی را که به آهستگی و تدریج شناسنامه و هویت قوم پشتون را تهدید میکرد، هیچکسی و هیچ یکی بر زبان نیاورد و فریاد نکرد، فریاد قومی را که همه از حاکمیت آن میگفتند واما محکومیت آنرا هیچکس در هیچ جا به گوشی ویا گوشهایی نرساند.

مآخذ

۱- پوهنوال داکتر زیور الدین زیور، ادبیات معاصر پشتو، دانشگاه کابل، دانشکده زبان وادبیات، بخش زبان پشتو.

۲- محمد اسماعیل یون، نظری بر زنده گی و کارهای محمد گل خان مومند، ۱۳۷۳شمسی، پشاور، صفحات ۳۶-۳۷، یادداشت های پروفیسور رشاد.

۳- عبدالجلیل وجدی، افغانستان، ستیز بازیهای بزرگ، اتحادیه، نویسنده گان آزاد افغانستان، پشاور، ۱۳۷٦ خورشیدی، ص ص ۱۰۰-۱۰۱.

٤- ساختار قومی افغانستان، واك فوندیشن برای افغانستان، مرکز پژوهشها و انکشاف پشتو(صافی)، ۱۳۷۷ خورشیدی، پشاور، ص ٤.

اقلیت، در رول اکثریت

آنگاه که در افغانستان در«حاکمیت پشتونها» به جای زبان پشتو، زبان فارسی رشد و انکشاف میکرد، پس شاهرگهای هرم حاکمیت نیز به دست گوینده گان زبان آخرالذکر(فارسی) قرار داشت و اینها به خاطر داشتن حاکمیت، چنان خود را محکم کردند که دیگر همه، امور دفتری و دیوانی را مال و یا حق خود میدانستند و این بهانه از دیرگاهی به صورت آرام و پنهان، جریان داشت و عملی میگردید، مگر گاهیکه اعلیحضرت محمد ظاهرخان نخستین قانون اساسی و دولت وقت را آماده کرد، آنجا مسأله، زبان مطرح گردید و آرزوی اکثریت مردم افغانستان این بود که دیگر موضوع زبان اکثریت و زبان ملی به میان آید، موضوع و مسأله یکبار دیگر آشکارا گردید و بعضی کوتاه اندیشان به طور واضح با زبان پشتو از در مخالفت پیش آمدند.

باوجود آنکه در هیچ جای دنیا کسی چنین نمونه یی را ندیده و نمی یابد که زبان مردم اقلیت به مدت زیادی، زبان رسمی و زبان دفتری باشد، مگر بر سر پشتونها از چند صد سال به اینسو، آسیاب ناروایی با سرعتی فراوان در گردش بوده است.

در قانون اساسی پادشاهی اعلیحضرت محمد ظاهرشاه در پهلوی نام زبان پشتو، کلمه، «ملی» نیز افزوده شد و برای یك مدت کوتاه، زبان پشتو به حیث زبان دفتر و اداره به کار گرفته شد، اما این حالت نیز بر مبنای دخالت و توطئه برخی عمال داخلی و بیگانه ها دوام نکرد وباز زبان فارسی به داخل دفتر و اداره و دربار راه داده شد و از همان روزها به بعد فقط گهگاهی به زبان پشتو توجهی اندك صورت گرفته و اما به زودی از نظر افتاده و سوسوی آن خاموش گردیده است.

بدینگونه دربار و حکومت و حاکمیت در دست آنهایی میچرخید که زبان شان در اداره و دفتر کار برده میشد، درین شك نیست که از دیدگاه نسب و

قوم و قبیله و در سخنی کوتاه از لحاظ تذکره، بودند پشتونهایی که درمقامهای حساس حکومت و دولت جای داشتند، حتی در رده های یکم حاکمیت. اما واضح است که آنها نه زبان پشتو را کار میبردند و نه به آن سخن زده میتوانستند و نه به انکشاف زبان پشتو کدام توجهی داشتند. از این گفته ها چنین نتیجه میشود که حکومت به طور خاص حکومت فرهنگی و زبانی در دست دیگر و دیگران بود یعنی در روی پرده پشتونها جای داشتند و در پشت پرده حاکمیت دیگران.

و روزی و روزهایی هم آمد که همین تشکل ساخته شده برنبیاد زبان، حقیقت و واقعیت اکثریت پشتونها را نیز دروغ پنداشته و در نشرات و نشستهای رسمی و غیر رسمی فعالیتهایی را در جهت تحریف تاریخ و هویت پشتونها آغاز کردند و این ادعا از زبان هریك جاری بود که دیگر «نوبت، نوبت ماست» خود را در قالب اکثریت جا زده به نشر ارقام غلط و احصائیه های بی بنیاد پرداختند. نتیجه، این کوششها و پرداختها این گردید که احمدشاه مسعود و آقای ربانی از راه توطئه و سازش در رأس تشکیل یك اداره، جنجال برانگیز و طاعونی به نام«دولت اسلامی افغانستان"!"» داخل شهرکابل گردیدند و به طور آشکارا فریاد «حقوق اقلیتها» و«حکومت اقلیتها» را برآوردند، آنها همینکه درحکومت نیم بند کابل رسیدند از آن پس با راه اندازی احصائیه های دروغین و غلط، خود را اکثریت گفتند و پیشبردن و اداره و اراده و حاکمیت و حکومت را حق طبیعی(!) خویش پنداشتند.

کارمل:

شناخت و تحلیل شخصیت

هرجامعه یی و هر ملتی برای خود افتخارها، رواجها و رسمها، نیکبختی ها، بدبختی ها و روز های شادی بخش و غم انگیزی دارد واین روزها و یادها همواره چون تصویری در ذهن مردم ومردمان ملتی و یا جامعه یی نقش بسته است و از نسلی به نسلی دیگر انتقال میابند وآشکاراست که رخدادها یا

حوادث به خودی خود به وجود نمی آیند، آنعده افرادیکه درسطح پایین رشد ذهنی، فکری، اخلاقی، اجتماعی و دیگر مسایل و خصوصیتها قرار داشته باشند، به کارهای بزرگ دست میاندازند و به همین خاطر نتیجه یا پی آمد آن بسیار خطرناك و نفرت انگیز بر میآید و این افراد به عنوان کرکترهای منفی در ذهن مردم جای میگیرند و به خاطر زیانها و رنجهای تحمیل کرده برمردم، سخت مورد نفرت و انزجار آنها واقع میشوند.

درتاریخ معاصر کشور ما از همه بدتر و تیره تر، ششم جدی ۱۳۵۸ خورشیدی است که کرکتر اساسی یا شخصیت محوری این ایام دردانگیز و رنج آور، ببرك کارمل بود، و در همین روز توسط سپاه ۸۶ هزار نفری[۱] اتحاد شوروی(باهمه ساز و برگ نظامی آن) برتخت کابل نشانده شد.

ببرك کارمل فرزند جنرال محمد حسین خان و از دهکده،« کمری » ولسوالی بگرامی کابل بود. پدر کلان ببرك کارمل محمد هاشم نام داشت و پدر وپدرکلان های محمد هاشم هندوستانیانی بودند که از کشمیر به پنجشیر آمده اند. پدرکلان وزیر خارجه، سابق، عبدالوکیل، محمد حسین را درمکتب حربی شامل و بعد ها دختر خود را نیز درقید نکاح او آورد.

ببرك کارمل از دانشکده، حقوق(وعلوم سیاسی) دانشگاه کابل سند فراغت گرفته و بعد ها در وزارت پلان(برنامه ریزی) و دیگر ارگانها و نهاد های دولتی اجرای وظیفه وخدمت کرده است، نامبرده در سال ۱۹۶۵ میلادی(۱۳٤۳ خورشیدی) پس از نهادمانی کنگره نخست«حزب دیموکراتیك خلق» همراه با شماری دیگر از شرکت کننده ها درکنگره، دسته، دیگر سیاسی را به نام« پرچم» ایجاد کرد[۲]. او از همان آغاز کار سیاسی اش همراه سفارت اتحاد شوروی روابطی داشت و به همین خاطر روسها بیشتر از دیگران به او اعتماد داشتند، او آنقدر به کارمندان و اعضای سفارت اتحاد شوروی نزدیك و عزیز بود که در برخی نشستهای خصوصی شان نیز شرکت میجست و دعوت میگردید.

نشریه،« پلوشه » در یك شماره، خود از زبان یك عضو کابینه،

سردارمحمد داوود خان مینویسد: « مادرکابل از سوی سفارت اتحاد شوروی به خاطر اجرای برخی کارها، به آن سفارت دعوت شده بودیم. هنگامیکه به سفارت داخل شدیم، کارمندان سفارت از ما پذیرایی کردند و او (ببرک کارمل) نیز مانند یك عضو و کارمند سفارت در قطار پذیرایی کننده ها، ایستاده بود.»(۳)

جنرال الکساندر لیاخوفسکی، جنرال جنگیده و جنگدیده در افغانستان در یك اثرش با نام«تراژیدی و قهرمانی افغانستان» در مورد ببرك کارمل مینویسد: » او شخص کی، جی، بی بود، در سالهای آخر حکومت و حاکمیت خود، در نوشیدن شراب افراط میکرد، حتی مسؤول و رییس«کی، جی، بی»، یوری اندروپوف که حامی و پشتیبان کارمل بود، درین مورد به او بار بار نصیحتها کرد، اما فایده یی نداشت. روز به روز و هرچه بیشتر معلوم میشد که کارمل توان رفتن در راه راست را ندارد، اما باز هم کسی درمورد کنار گذاشتن و یا برطرفی او فیصله یی و تصمیمی نمیگرفت، چرا که در پشت او، «کی.جی. بی.» ایستاده بود.(٤)

موضوع عضویت در کی.جی.بی را خود کارمل نیز پنهان نمیداشت، درسال ١٣٦٤ خورشیدی سالروز پایه گزاری این سازمان استخباراتی، از سوی رژیم کارمل در کابل تجلیل گردید و رییس سیاسی ریاست عمومی خدمات اطلاعات دولتی(خاد) آقای عارف «صخره» مجلس پرشکوه و با ساز و برگی را درین رابطه راه انداخته بود، کارمل پیش از شروع کار بزرگداشت به گونه، شفاهی و خصوصی و اما با افتخار و غرور گفته بود:

« من افتخار میکنم که درافغانستان اولین شخصی بودم که عضویت پرافتخار این سازمان نجات بخش را حاصل کرده بودم.»

«جگرن ولادیمیر کوزیچ کین که در ایران در رابطه با افغانستان، مامور کی.جی.بی بود، در یازدهم نوامبر ۱۹۸۲ میلادی، در طی مصاحبه یی با رادیوی بی. بی. سی، ببرک کارمل را یك مامور یا کارمند بالارتبه، کی. جی. بی. خواند.(٥)

بر مبنای همین روابط بود که در چك و سلواکیا از سفارت افغانستان به گونه، مخفی به ماسکو برده شد.

رییس اداره، ضد جاسوسی کی.جی.بی، تورنجنرال لوکین میگوید:« کی.جی.بی، میتوانست در روند تاریخ خصوصی وعمومی جوامع، تغییراتی وارد آورد و چنان افراد کماندویی در اختیار داشت که درآنسوی مرزهای اتحاد شوروی میتوانست به هر عمل تهاجمی و تروریستی دست یازد و گروپی از افراد همین قطعه بود که با نام مستعار«زنت» یاد میشدند، به بهانه، نگهبانی از سفارت به کابل گسیل شدند و قوماند، شان به جنرال ویکتوریا پوتین داده شد.»(٦)

جنرال لیاخوفسکی نیز درکتابش« تراژیدی و قهرمانی افغان» درباره، رخداد ششم جدی و به حاکمیت رسیدن کارمل مینویسد:«با آنکه تاریخ فرستادن قوای منظم اتحاد شوروی ۲۵ دسمبر(چهارم جدی) تعیین شده بود، اما قبلاً گروپهای ضربتی به خاطر کشتن امین، درسفارت اتحاد شوروی جا به جا شده بودند، به روز ۲۵ دسمبر در میدان هوایی خواجه رواش کابل جلسه یی پنهانی از تمام مشاوران شوروی در قوای مسلح افغانستان دایر گردید، همینجا بود که تصمیم گرفته شد و دستور صادر گردید که قوای مسلح افغانستان خنثی گردیده و توان جنگیدن در برابر قوای شوروی، از آنها سلب گردد.

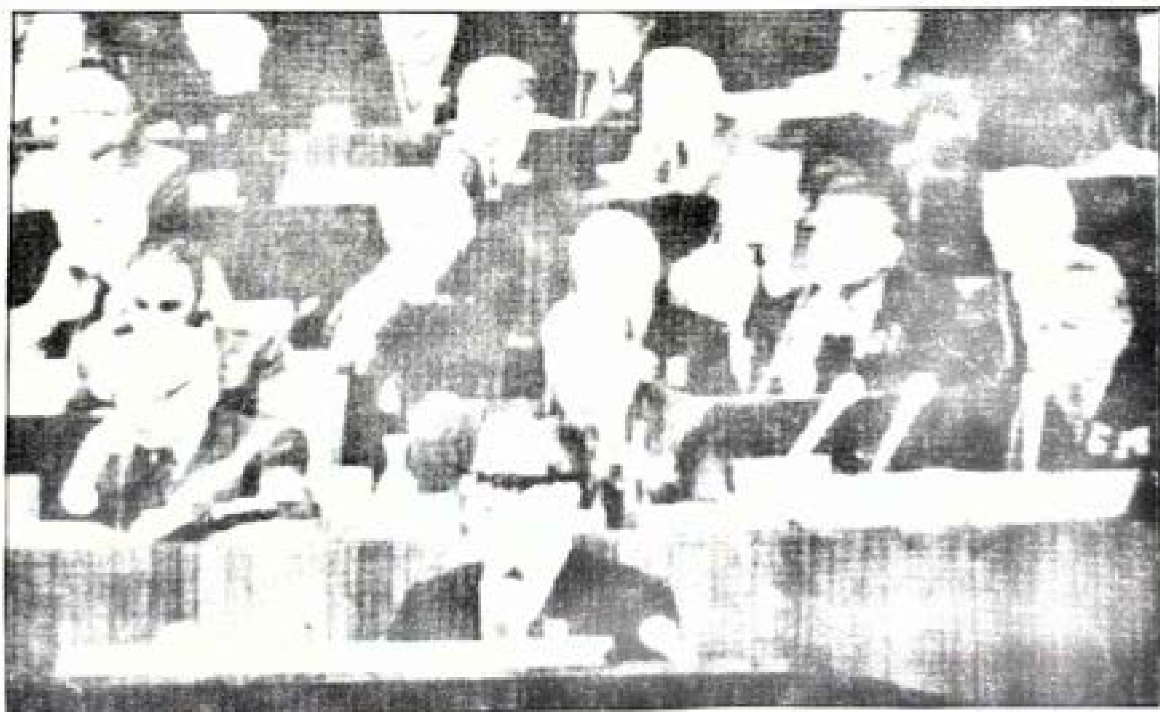
در تپه، تاج بیگ، عملیات به خاطر گرفتن اقامتگاه«امین» با مستعار یا شفر «شتورم ۳۳۳» یاد شده و قوماند، آن به دوش افسر کی.جی.بی، بایارینوف بود. و به همین مقصد تشکیل و جا به جایی قطعه یی از مسلمانان شوروی با قوماند، جگرن خال بایوف از میدان هوایی بگرام، در مسیر راه دارالامان صورت گرفت. شروع عملیات نظامی ساعت ده شب ششم جدی تعیین شده بود، اما بعد ها به ساعت نُه شب و سپس به هفت ونیم شام تغییر یافت.» به عقیده، نویسنده، علت تغییر، این بود که «امین» به اساس نقشه و طرح کی.جی.بی، توسط زهر، نمرده بود و ضرورت می افتاد که بدون درنگ به وسیله، نظامیان، جبراً از میان برداشته شود.

لیاخوفسکی مینویسد: «عساکر افغانی سخت مقاومت میکردند و با آنکه سلاح ثقیله، شانرا مشاوران شوروی غیر فعال ساخته بودند، تا پای جان برضد شورویها جنگیدند. حفیظ الله امین همراه دو فرزند کودکش و دیگر اعضای خانواده ونزدیکان، یکجا کشته شدند و جسد های شان درنزدیکی تپه، تاج بیگ به زیر خاک گردید.»(۷)

تورنجنرال «لوکین» میگوید: «به تاریخ پنجم جدی۱۳۵۸، با رییس عمومی کی.جی.بی، اندروپوف نشسته بودم که ازکابل مسؤول کی.جی.بی، از عملیات موفقانه و کشته شدن «امین» اطلاع داد، اندروپوف احساساتی شد و گفت که کارمل به زودی پیدا شود و متن بیانیه اش را آماده سازد(!)»(۸)

«بعد تر از رادیوی تاشکند خبر کشته شدن حفیظ الله امین با یك صدای آشنا، اعلان گردید و این اعلان همراه با یك بیانیه، مفصل بار بار از رادیوی تاشکند تکرار شد، به زودی به غلطی خود پی بردند، رادیوی کابل را قطع ونشرات خود را به نام رادیوی کابل کردند.»(۹)

همینکه کارمل از کشته شدن امین یقین کامل حاصل کرد، همراه با دیگران همراهان فراری اش، از مهمانخانه کی.جی.بی، بیرون شده، دوباره به کابل آورده و برتخت نصب شد. برژنیف و دیگر سران روسی طی تلگرامی به او از موفقیتش تبریك گفتند.(۱۰)



منشی عمومی حزب دیموکراتیك خلق افغانستان، رییس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیك افغانستان، ببرك کارمل، هنگام ایراد بیانیه در بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی.

متن سخنرانی ببرک کارمل در بیست و ششمین کنگره، حزب کمونیست اتحاد شوروی:

رفیق گرامی، لیونید ایلیچ بریژنیف!

رفقا و دوستان عزیز!

از همه اولتر اجازه دهید تا به مناسبت دعوتیکه از هیأت نماینده گی حزب ما برای شرکت درکنگره، حزب پرافتخار لنین کبیر به عمل آمده است از صمیم قلب اظهار سپاسگزاری نمایم.

رفقا و دوستان عزیز!

ما حامل صمیمانه ترین و پرشورترین شادباشها و سلامها، احساسات پاك، دوستی و احترام عمیق کمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان، تمام اعضای حزب و زحمتکشان افغانستان به شما و از طریق شما به تمام کمونیستهای شوروی و به همه خلق کبیرکشور شورا ها هستیم.

وقتیکه کارمل بر تخت کابل نشانده شد، همیشه و بار بار بر دوستی و روابط با شوروی میبالید، تا بدانحد که در یکی از محفلها به خاطر داشتن احساسات گرم همه چیز خود را آشکارا کرد، نامبرده آنقدر درمحبت روس پرستی غرق بود که نام پسرش را «واستوك» گذاشته و دوستی اتحاد شوروی را جاودان وخلل ناپذیر میپنداشت.

با آنکه او ششم جدی را «مرحله، نوین و تکاملی انقلاب» میگفت، اما درکامیابی این مرحله، خودش از نقش اتحاد شوروی پرده برافگند. او میگوید: «هرگاه کمکهای بی شایبه و برادرانه، اتحاد شوروی سوسیالیستی نمیبود، انقلاب پیروزمند ثور وارد مرحله، نوین خود نمیگشت و امروز نه تنها در افغانستان، بلکه درمنطقه یك فاجعه، عظیم تاریخ رخ میداد.»[۱۱]

نامبرده ، افتخارات، رشادت ها و رمز های تاریخ گذشته، وطن عزیز را مطالعه نکرده بود ، زنده گی و بقا و ماندگاری کشور را مربوط و بسته به «اتحاد شوروی بزرگ» میدانست. بارها صد ها بار در نشستها و محافل رسمی و غیر رسمی این گفته را تکرار میکرد که :«اگر موجودیت قوای محدود اتحاد شوروی نمیبود ، کشور ما در دهان امپریالیزم می افتاد .»(۱۲)

«درحالیکه استقلال ملی کشور ما را خطر جدی ناشی از تجاوزات امپریالیستی تهدید میکرد، یکبار دیگر دوست بزرگ و آزموده شده مردم افغانستان، اتحاد شوروی درکنار ما قرار گرفت.»(۱۳)

او به غیرت، همت وعظمت کشورش نمیدید، فقط حدود جغرافی، چگونگی زیادی نفوس و برخی واسطه های مادی، دید عقل او را کور کرده بود و به همین خاطر در صحبتهایش کشور خود را «بسیار کوچك» و کشور دوست خود را «بسیار بزرگ» معرفی میکرد. «کمك بلاعوض خلقهای شوروی به مردم افغانستان نمونه، برجسته بیست در مناسبات بین المللی در رابطه کمك حسنه یك کشور بزرگ و کبیر با یك کشور کوچك».

او بسیار میکوشید که درتمام ساحه های زنده گی، از تجربه ها وکارکردهای اتحاد شوروی سود ببرد و آنرا کار بندد، اینکه با زنده گی و ساختار های جامعه افغانی سازگار هست یا خیر؟ این موضوعیست جداگانه واما هدف او چنان بود که زنده گی دو جامعه، از هم متفاوت را هماهنگ نشان بدهد و به اصطلاح از تجربه های اتحاد شوروی استفاده کند، به همین خاطر در همه، محافل بر تجربه های اتحاد شوروی تأکید میکرد. دریك همایش زنها ضمن سخنانش ازاین تجربه ها یاد و دریك همایش جوانان درپهلوی همان تجربه ها از سازمان جوانان کمسمول ابراز سپاسگزاری میکند:«بشریت مترقی تجارب ارزشمندی در ارتباط با جنبش زنان اندوخته است، درزمینه بیش ازهمه تجربه تاریخی کشورهای سوسیالیسی و در درجه، اول اتحاد شوروی ارزش والا وبزرگی دارد .»(۱٤)

«اجازه بدهید در کار این همایش وهمبستگی بزرگ جوانان وطن، از صمیم قلب پیروزیهای خوب و بزرگ را آرزو برده، یکبار دیگر سپاسهای خود

را ازسازمانهای بین المللی کشور های سوسیالیستی و در رأس آن از نماینده گان پیشاهنگ سازمان کمسمول لنینی، ابراز بدارم.»(۱۵)

او همواره درصحبتهایش برچند نکته تأکید میکرد: «دوستی افغان-شوروی و مرحله، نوین انقلاب» او در یاد کرد این موضوع خود را به سرحد افراط رسانده بود: «اگرمرحله، نوین انقلاب صورت نمیگرفت، اکنون افغانستان درنقشه، سیاسی جهان وجود نمیداشت.»(۱۶) «دور نمای دوستی افغان-شوروی، خلل ناپذیر و خدشه ناپذیر است و از یك پیروزی به پیروزی دگر موج به موج به طرف تکامل و استحکام خود پیش میرود.»(۱۷)

کارمل اهمیت سفر خود را پس از ششم جدی به اتحاد شوروی، چنین بیان میکرد: «پس از پیروزی مرحله، نوین انقلاب، رخداد بزرگ سیاسی در عرصه، بین المللی همانا سفر هیأت رهبری حزبی و دولتی ما به مسکو و انجام گفتگوهای موفقانه دوطرف افغانستان و اتحاد شوروی بود، اهمیت این گفتگو ها از چوکات مسایل جاری بالاتر و در برخی قسمتها از چوکات مناسبات دوطرفه بسیار بالا وبالاتر میرود.»(۱۸)



ببرك کارمل به خاطر کار سیاسی و پخش اندیشه علمی(جهانبینی علمی) ونیز سهم خستگی ناپذیر درجهت تحکیم دوستی افغان- شوروی، از سوی مرکز پخش و اشاعه جهان بینی علمی، در اتحاد شوروی، عالی ترین نشان آن(راویلوف) را دریافت کرد.

عکس، گوشه یی است از مراسم اعطای نشان که دانشمند نامدار اتحاد شوروی باسوف، آنرا به ببرك کارمل ، اهداء میکند.

اگر در عبارتهای بالا به کلمه، «چوکات» دقت کنیم، مفاهیمی بسیار از آن بر می آید؟ درمحاوره، عادی روزانه نیز از «چوکات بر آمدن» به معنای منفی به کار برده میشود، مگر او درکاربرد کلمه هم چندان دقتی نکرده، آن دوستیی که از چوکات بیرون شود، طبیعیست که چیز دیگری ازآن بر می آید. موضوع دیگریکه کارمل همواره درباره اش به گونه های مختلف و متضاد صحبت کرده، مسأله آمدن شورویهاست، با آنکه ما در بالا یادآوری کردیم که او میگفت: «هرگاه کمکهای بی شایبه و برادرانه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نمیبود، انقلاب پیروزمند ثور وارد مرحله، نوین خود نمیگشت.»[۱۹] اما بازهم او گاهگاهی میگفت که نظامیان شوروی بر مبنای معاهده، دسمبر سال ۱۹۷۸ و ۱٤ قوس سال ۱۳۵۷ که به گفته، او میان حکومات دو کشور صورت گرفته بود، آمده اند. گاهی میگفت بر مبنای ماده ۵۱ منشور ملل متحد آمده اند، اما زمانیکه فشار ها وانتقاد ها بر او در داخل و خارج کشور شدت و حدت کسب کرد، میگفت: «اینها را که امین آورده»(!) و این موضوع را روزهایی بر زبان می آورد که دیگر بر پیروزی خود و روسها برایش شك ایجاد شده بود.

در سال نخست به قدرت رسیدن از موجودیت اتحاد شوروی درکنارش میبالید و این «افتخار!» را به کس نمیداد وفقط همین را میگفت ومیگفت: «در این دوستی و در این روابط میتوانیم بگویم که هیچ قدرت درجهان اعم از ارتجاع سیاه، امپریالیزم جهانی، شوونیزم چین ودگر نیروهای طاغوتی هرگز نمیتوانند کوچکترین خدشه وارد سازند.»[۲۰]

«زنده باد دوستی خلل ناپذیر جمهوری دموکراتیک افغانستان واتحاد شوروی، دوست و برادر جاودان وهمیشه گی ما.»[۲۱]

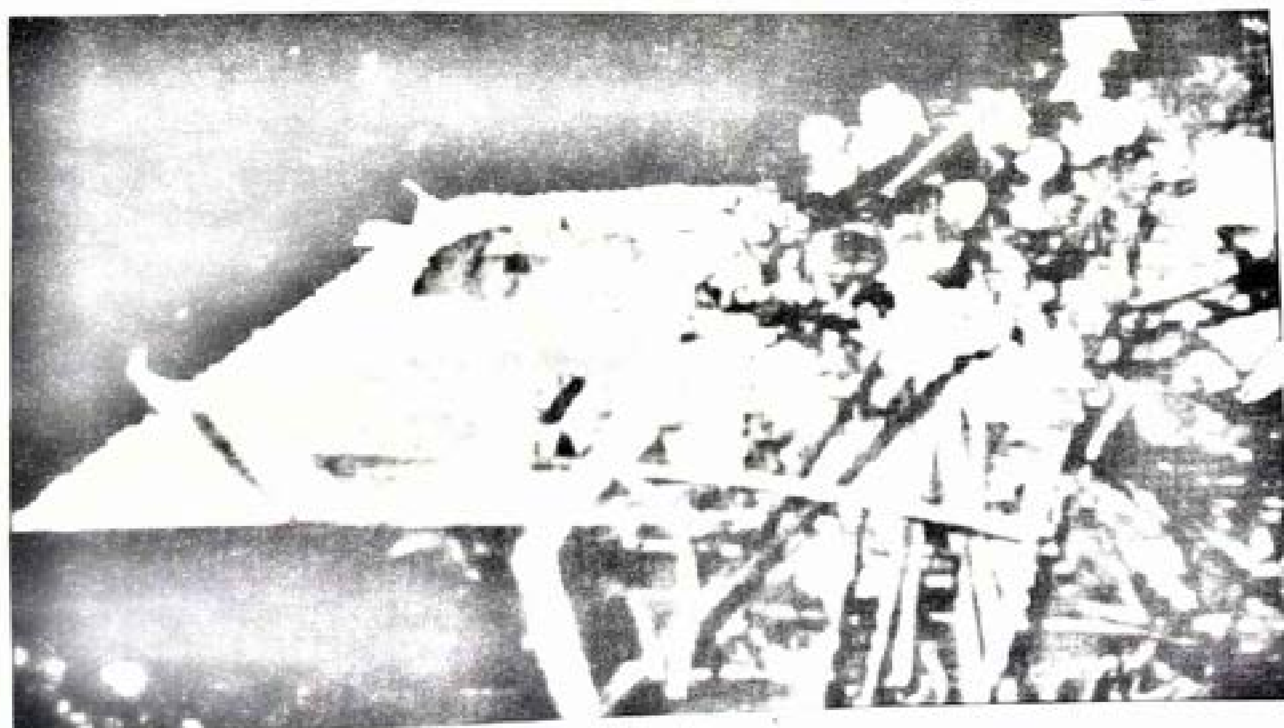
جواب: «حفیظ الله امین ایجنت امپریالیزم امریکا از اتحاد شوروی طلب کمك قطعات محدود نکرده بود، بلکه این کمك به اراده و تصویب نزدیك به اتفاق آرای شورای انقلابی جمهوری دیموکراتیك افغانستان صورت گرفته است.»[۲۲]

اینجا اگر هدف از شورای انقلابی، «شورای انقلابی» نورمحمد تره کی باشد، در وقت او که روسها نیامده بودند و نیامدند شاید پس از مرگ او، روسها آن پیمان ومعاهده را عملی کردند؟ و اگر مقصد از «شورای انقلابی» زمان امین باشد، آنرا که خودش رد میکند که امین خواسته بود.

مطلب عجیب دیگر آنست، کسانیکه خواسته بودند، آنها(!) را باید که به قدرت میرساندند؟[۲۳]

در مورد مزدوری وآله، دست بودن کارمل وشخصیت منفی او اسناد ونوشته های بسیار زیاد نشر شده، ما اینجا فقط از گفته ها و پرداخته های خود او به چند نمونه بسنده میکنیم.

این چهره، سیاه و ذلیل تاریخ معاصر افغانستان، درپایان، درآغوش بادار خود، در«مسکو» رمق آخرین را باخت و جسدش در منطقه، حیرتان ولایت بلخ افغانستان به خاک سپرده شد، اما فرزندان صدیق و باغیرت افغانستان از دیر بازی نمیتوانستند تحمل کنند و پس ازچند گاهی به قول کسانی، همینکه سربازان تحریک اسلامی«طالبان» در منطقه رسیدند، جسد او را از قبر بیرون کرده و به دریای «آمو» انداختند و دریای آمو او را با گذشته، نفرت انگیز و بدرنگش، برای ابد در قعر خود فرو برد و بدینگونه یک چهره، سیاه تاریخ، در امواج تیره و تار آبها برای همیش، نابود شد.



بدون شرح

یادداشتها

١- جریده، وفا، مجمع نویسنده گان افغانستان آزاد، پشاور. ۱۳۷۲ خورشیدی سالنامه.
٢- ا. هارون، داود خان د کی.جی.بی په لومو کی، پشاور، ص ۱۸۵.
٣- جریده، پلوشه، کابل، ۱۳۷٤ خورشیدی، شماره ۳.
٤- دیوه لندن، ۱۹۹۵ میلادی، شماره قوس، ص۱۸.
٥- ا.هارون، همانجا، ص ۱۸٦.
٦- همانجا، ص ۱۸۳.
٧- دیوه، لندن، همان شماره، ص۱۷.
٨- ا. هارون، همانجا، ص ۱۸۳.
٩- همانجا، ص ۱۸٤.
١٠- جریده، وفا، ۱۳۷٤ خورشیدی، شماره ٤٧-٤٨، ص ۹.
١١- سالنامه، افغانستان، کابل، شماره ٤٥-٤٦، ۱۳۵۸-۱۳۵۹، ص۱۵.
١٢- همانجا، ص۱۱۷.
١٣- همانجا، ص ۱۸۹.
١٤- همانجا، ص ۲۱۹.
١٥- همانجا، ص۲۱۲.
١٦- همانجا، ص۲۸۳.
١٧- همانجا، ص۳۱٦.
١٨- همانجا، ص۲۸۷.
١٩- همانجا، ص۱۵.
٢٠- همانجا، ص٤۳۳.
٢١- همانجا، ص٤٥٦.
٢٢- همانجا، ص۳۲۵.
٢٣- جریده، وفا، ۱۳۷٤ خورشیدی، سالنامه، ص ۱۸.

همه اختیاری پرچم، پشتو و پشتونها

روسها به خاطر برآورده ساختن هدفهایشان، در اکثر جوامع «اقلیتها» را وسیله قرار داده و راز پیروزی شانرا با همین اصل عملی میبافتند. آنها عقیده داشتند، اقلیتها که ازلحاظ سیاسی بی ثبات باشند، زود وسیله قرار میگیرند و به زور«شیرین های تلخ» زود گردن مینهند. لذا به خاطر برآورده شدن امیدهای شان، یك فرد بی هویت و از لحاظ قومی مغشوش و ناپیدا ریشه در باور عام را که همان ببرك کارمل است، گزیدند و پروریدند و از آنجا که اکثریت جامعه افغانستان از پشتونها تشکیل یافته، بر او نیز ماسك پشتون بودن را زدند و یك شخص مهاجر کشمیری را به نام«پشتون» معرفی کردند، مگر قلم به دستان و اشخاص ژرف نگر سیاسی، به این موضوع خوب آگاهی داشتند. آنگاه که ببرك کارمل به قدرت رسانده شد، نه او ونه یادارانش دشمنی شانرا در برابر زبان پشتو و پشتونها پنهان نکردند.

نویسنده نزدیك به دربار کمونیست شوروی و دوست شخصی و عقیدتی ببرك کارمل، «اولیانوفسکی» به طور واضح این سخن را گفته است که:«ما بدین خاطر به افغانستان لشکر کشیدیم که دیکتاتوری اکثریت (پشتونها) را پایان بخشیده وقدرت دولتی را به اقلیتها انتقال بدهیم.»(۱) به قول اولیانوفسکی، وقتیکه قدرت دولتی به اقلیتها انتقال کرد، در اطراف او اقلیت تاجیك دریك سطح بالا و دیگر اقلیتها نیز گردآمدند. همراه با همین مسایل بود که «رژیمهای فاشیستی گذشته»، «ملیتهای برابر وبرادر»، «اقلیتهای ستمدیده ومحروم»،«اقلیتهای برپا خاسته» و چیزهایی از همین جنس نامگذاریها، معمول گردید.

بیشتر نشریه ها و به طور اخص روزنامه ها و جراید اگر به زبان فارسی نشرات داشتند. به حال خود باقی ماندند و اگر به زبان پشتو بودند(نشرات داشتند) به فارسی گردانده شدند وزبان پشتو ترجمه یا زبان ترجمه شد. در آغاز کار بسیار مردم به این راز نمیفهمیدند اما بعدها آهسته آهسته، همه

مردم بر این موضوع پی بردند که روسها چگونه با کار کردها وتپشهای نارواى خویش برضد قوم اکثریت دوام میدادند، روسها به این باور بودند که پشتونها در راه رسیدن به بزرگراه بحر هند به مشابه، یك قوم قوتمند، قرار گرفته اند پس هرگاه آنها به طور منسجم، متحد و صاحب فرهنگ محکم و غنی باشند، در راه رسیدن آنها به بحر هند، میتوانند مانع قرار گیرند، به همین خاطر برای تجزیه، تضعیف و از میان برداشتن بنیاد ارزشهای فرهنگی و اجتماعی، به طور ماهرانه دست به کار شدند، این کوشش ها با رهنمایی مشاوران روسی و کمك و یاری بازیگران ناپشتـون داخلی انجام میگرفت و روزی هم رسیـد کـه تمام ساحات دولت را گرفتند، مگر درموارد زیرین کاری بسیار منسجم صورت گرفت:

۱- در بخش نشرات و مطبوعات:

همانگونه که یادآوری شد پس از آوردن کارمل در پالیسی نشراتی دولت یك تغییـر آشکارا رونما گردید، بیشتر روزنامه ها مثل «هیواد»، «انیس» وغیره که تیراژ آن به ده ها هزار نسخه میرسید، به فارسی برگردانده شد و در پهلوی آن، روزنامه«حقیقت انقلاب ثور» با تیراژ بسیار بالا به طور مکمل به زبان فـارسی نشـر میشـد. «حقیـقت سرباز» و نشراتی دیگر نیز همینگونه بودند، این روزنامه ها از زبان فارسی به زبان پشتو ترجمه وبعد چاپ میشدند، و اینطور هم میشد که میان ادیشن فارسی و پشتوی آن یك مسافه و طول مدت زیاد به چشم میخورد، درحالیکه روزنامه باید درهمان روز چاپ و توزیع گردد، بسیـار واقع شده کـه برخ فـارسی چاپ و در شهر پخش گردیده و باز چند روز پس ازآن پشتو چاپ شده است و این برخ پشتو را دیگر نه کس میدید و نه پخش میشد، چون کـه آنها کابل را «شهر فـارسی زبان ها(!)» انگاشتـه و پخش و توزیع روزنامه های پشتو را یك کار بیهوده و عبث(!) می پنداشتند و در ولایاتیکه تماماً پشتونها میزیستند، نیز این «اخبار» نمیرسید و یا به جای اخبار پشتو، اخبار فارسی(نشریه یا نشریه های فارسی) فرستاده میشد. باری از ولایت ننگرهار، درهمین مورد، رسماً عنوانی کمیته مرکزی«حزب دیموکراتیك

خلق» اعتراضیه بی آمد، (فرستاده شد)؟ مگر بازهم کسی بدان توجهی نکرد. به غیر از این میان ادیشن های پشتو و فارسی نیز فرق فراوان موجود بود، به گونه، نمونه« درفش جوانان» که یك هفته نامه بوده در هشت صفحه وگاهی بالاتر ازآن با امکانات فراوان با نام ارگان کمیته، مرکزی« سازمان دموکراتیك جوانان افغانستان» نشرات میکرد، باری ادیشن پشتوی آن نسبت به فارسی هشت شماره (دوماه) به عقب مانده بود و نیز تیراژ ادیشن فارسی پنجاه وهشت هزار نسخه و از پشتو صرف هشت هزار نسخه بود. (۲)

بخش پشتوی این نشرات، بیشتر به صورت مکمل توزیع نمیگردید و پس از چاپ درگدامها نگهداری و سپس به دست قصابها و دکانداران میافتاد. مقصد آنها در این کار نخست این بود که زبان پشتو به یك زبان ترجمه برگردد زیرا به گفت یکی از دانشمندان« ترجمه ستون و فقرات زبان را میشکند» و نیز به زبان پشتو زبان وارد آورند تا برای همیش زیر تأثیر و نفوذ زبان فارسی بماند و با این طرز و روش به هیچ نویسنده پشتون زمینه، آن برابر نمیشد تا زود زود و مستقیماً، خود، در مرحله، اول و به روزنامه، دست اول مطلبی بنویسد. پس از کارهای عادی ژورنالیستی آغاز تا مطالب پژوهشی ارزشمند، هرچیز، باید نخست فارسی میبود وباز به زبان پشتو برگردان میگردید، اینجا بود که تنها به نویسنده، فارسی زبان و زبان فارسی، زمینه و راه های رشد و انکشاف میسر بود و امتیازهای مادیی که از آن به دست می آمد، نصیب آنها میگشت، به نویسنده، پشتون زمینه، رشد کمتر میسر بود، پشتو میتوانست فقط برگرداننده باشد، از دید برگردان نیز کیفیت این نشریات و مطبوعات در سطح بسیار پایین قرار داشتند. چونکه چنان افرادی برای ترجمه یا برگردانی تعین شده بودند که نه از صلاحیت علمی برخوردار بودند و نه کار فراوان به آنها وقت میداد که آنها دقیق، درست و هنری ترجمه کنند، هر ارگان و مؤسسه، نشراتی که چیزی طبع و نشر میکرد، سهم بیشتر و سنگینی زبان فارسی در آن به خوبی مشاهده میشد. « سازمان دموکراتیك جوانان» که به ریاست فرید احمد مزدك فعالیتهای ستمی وکمونیستی میکرد، دریك وقت پنج عنوان: درفش جوانان، مجله، محصل امروز (بعد ها جوانان امروز)، جریده،

ستوری ومجله، پیشاهنگ که دوی اخیر آن از نشرات«سازمان پیشآهنگان» بود، [نشر میکرد].

در سال های آخر به نام«قبایلی زلمیان»(جوانان قبایلی) جریده یی را در هر پانزده روز در چهار صفحه نشر میکرد، درین میان هفته نامه،«درفش جوانان» نخست فارسی و بعد به گونه، نادرست به پشتو ترجمه یا برگردان میشد و پس از وقفه، بسیار(دریخش پشتو) نشر و توزیع میگردید در نشریه های«ستوری»، «پیشآهنگ» و«جوانان امروز» از صد در صد، فقط ده در صد مطالب آن به زبان پشتو میبود.

همینگونه در زمان همه اختیاری فرید احمد مزدك به صدها عنوان کتابهای مختلف سیاسی، اندیشوی، هنری وغیره از راه همین سازمان که تیراژ آن به صدها هزار جلد میرسید، نشر کرده است که درین میان جز چند کتاب محدود آنهم به خاطر آرمانهای خود شان، دیگر همه و بیشتر آن به زبان فارسی بوده اند، به اساس گفته، یکی از کارمندان «سازمان جوانان»:«دریك وقت معین از شمار یکصدو سی(۱۳۰) عنوان کتابهای نشر شده، ما فقط یك عنوان آن به زبان پشتو بود.»(۳)

دانشگاه کابل درجریان حاکمیت یا همه اختیاری پرچم[پرچمیها]، شمار زیاد نوشته ها، رساله ها، لکچر نوتها، کتابهای درسی و دیگر آثار مستقل را نشر کرده است که به صورت مجموعی شمارش آنها از ده ها عنوان و هزار ها نسخه، و بالا میرود، درین میان صرفنظر از لکچر نوتهای دیپارتمنت پشتو، برخی کتابهای درسی و شماری از کتابهای سیمینار ها که به زبان پشتو بوده اند، بیشتر دیگر آن به زبان فارسی نشر شده اند.

همچنان، وقتیکه«پرچمیها در کرسی قدرت نشانده شدند، نخستین کار آنها این بود که ریکلامهای فیلمهای پشتو را پاره میکردند، آنها استدلال میکردند که درین فیلمها«بی حیایی» موجود است و دیگر اینکه هنرمندان دشمن آنرا ساخته اند، این که دیگر فقط یك بهانه بود، آنها میتوانستند برخی از جاهای فیلم را سانسور کنند، اما هدف عمده این بود که بازار

فیلمهای پشتو را سرد و کساد کنند و نیز اینکه، در برخی فیلمها جهاد پشتونها علیه انگلیسها تمثیل شده بود و ... روسها میفهمیدند که حال برضد شان جهاد راه افتاده، تا کجا گپ از بیحیاییست که پرچمیها با نمایش رقصهای ایرانی و عربی و رقصاندن دختران افغانی در تلویزیون، خود مشوقین بی حیایی بردند.»(٤)

یك دانشمند نامدار افغانستان، کاندید اکادمیسین محمد صدیق«روهی» مینویسد:«پرچمیها مسأله یی را با نام«ملیتها» با احساسات فراوان، بالا کردند و چنان مینمایاندند که مسأله «ملیتها» در افغانستان با مسأله، ملیتها در اتحاد شوروی هیچ فرقی ندارد، آنها میخواستند بر مبنای اصل برابری میان قومها، فرقهای طبیعی اقلیت و اکثریت را به گونه، عادلانه، آن از میان بردارند به گونه، مثال، در اعضای هیأت تحریر بخش پشتوی مجله«ژوندون»، همراه با پشتونها باید اعضای اقوام تاجیك، اوزبك، بلوچ و پشه یی، نیز تعین میشدند، با وجود آنکه صلاحیت ارزیابی مقاله های پشتو را هم نداشتند، برای آنکه آنها آنچنانکه باید وشاید از پشتو چیزی نمیفهمیدند، همانقسم در فرستادن هیأتها به خارج کشور، یکتن پشتون، دیگری تاجیك، دیگری هزاره، دیگری ترکمن و همینگونه دیگران به تعداد مساوی تعیین میگردیدند. اگر کسی از بیرون به یك مؤسسه می آمد نام و«ملیت» آن شخص نوشته میشد و کسی را که میخواست ببیند یا با کسیکه کار داشت، نام او نیز نوشته میشد، من در آغاز به منطق این موضوع نمی فهمیدم، بعد ها دانستم که این نوعی جاسوسی بود، اگر یك پشتون مراجعین زیاد میداشت، از سوی رهبری حزبی مورد تهدید قرار میگرفت ویا به گونه، مرموز تنزیل داده میشد.

پرچمیها میکوشیدند با بهانه های مختلف با استفاده سوء از نام«ملیتها» زمینه، یك نوع تجزیه را برابر کنند، باری بدخشان افغانی را زیر قیمومیت بدخشان تاجیکی [مراد بدخشان افغانستان و بدخشان تاجیکستان است] آوردند، باری دیگر به ده ولایت شمال پروژه های انکشافی منظور کردند، یك عضو بیوروی سیاسی کمیته مرکزی در یك محفل گفت که درین ده ولایت یاد شده سوسیالیسم پیاده خواهد شد و درجنوب افغانستان جمهوری

دیموکراتیک باشد، جمهوریت سوسیالیستی شمال، پشتوانه یی خواهد بود به جمهوری دیموکراتیک جنوب، همینگونه آنها به نام «غرجستان» هم کدام نقشه یی را داشتند، اما فرصت عملی کردن آنرا نیافتند، چرا که رژیم به گرداب سقوط نزدیک شده بود، درین راستا قصه، جالب آنست که به سفارش وتذکار روسها، چنان نقشه یی در بلغاریا چاپ شده بود که افغانستان به عنوان شانزدهمین جمهوریت اتحاد شوروی، ثبت گردیده است.

در دوره، حکومت پرچمیها بر چسپهای سبك و بی مایه یی علیه پشتونها در کتابها و نشرات دیگر آغاز گردید، دیگر شخصیتها را که به جایش بگذار، حتی احمدشاه بابا و وزیراکبرخان هم تحقیر میشدند وآنهم به این سبب که آنها پشتون بودند. احمدشاه بابا را با چنگیز خان مقایسه کردند و وزیراکبرخان را فرستاده، انگلیسها خواندند، پشتونها را اشغالگران و غاصبان خراسان شمردند، در این وقت چنان تیسی(نظریه یی) به میان آمد که گویا پشتونها ازکوه های سلیمان به سوی شمال آمده و خراسان را که وطن اصلی تاجیکها وهزاره ها بود، اشغال و فرهنگ آنها را از میان برداشتند، پرچمیها به این تیس رسمیت داده و آنرا در دانشگاه تدریس میکردند، البته این نظریه به گونه، غلط طرح شده است.

پشتونها پیش از اسلام درمناطق شمالی افغانستان در نزدیکی دریای«آمو» میزیستند، دانشمندان مشهور اروپایی مثل جمیز دارمستتر، گایگر، امیل بنومینیست، مارگن سترن و دیگران این موضوع را ثابت کرده اند که زبان پشتو با اوستا، زبانهای پامیری، خوارزمی و زبانهای اسیتی نسبت به زبان فارسی، نزدیکی بسیار داشته و در زمانه های باستان باید زبان پشتو همراه با اوستا، با زبانهای پامیری و دیگر زبانهای خواهر یکجا زیسته باشد، به اینگونه، پشتونها نه در افغانستان حیثیت مهاجر را دارند و نه حیثیت مهاجم را، بلکه باشنده های قدیمی این کشور هستند و آنگاه که پشتونها از این جاها کوچیده و یا کوچانده شده اند، جای آنها را تاجیکها اشغال کرده اند، پرچمیها از بیان این موضوع نمیشرمیدند که به جای روسها، پشتونها را اشغالگران و غاصبان افغانستان میخواندند.»(۵)

استاد «روهی» می افزاید: «من روزی در حضور چند تنِ دیگر به یك پرچمی کلان گفتم: شما چگونه اجازه میدهید که در دانشگاه کابل، چنین کتابی تدریس شود که هیچ ارزش علمی ندارد و فقط بدین خاطر تدریس میشود که درآن تمسخری به پشتونها روا داشته شده، به گونه، نمونه، پروفیسور جلال الدین صدیقی مینویسد که:« پشتونها مردم قبیلوی هستند و قبایل ننگ و ناموس را نمی شناسند.» البته واقعیت بر خلاف آن است، به پشتونها بالاتر از حفظ ناموس دیگر چیزی با ارزش نیست و این حقیقتیست آشکار و یا این ادعا که پشتونها ننگ و ناموس نمیشناسند آیا کدام ارزش علمی دارد؟»

همینگونه این مطلب را چی کسی خواهد پذیرفت که درمیان پشتونها کدام حاکم شریف وجود نداشته و اگر امیر امان الله خان صفتهایی نسبتاً خوب داشته، علتش آن بود که تاجیکهای اصیل او را تربیه کرده بودند. آیا این موضوع بنیاد علمی دارد که درمیان یك قوم هیچ انسان بد و در قوم دیگر هیچ انسان خوب وجود نداشته باشد؟ او به پاسخ من گفت: من پروفیسور جلال الدین صدیقی را به این خاطر احترام میکنم که تا حال به پشتونها چیزی گفتن تابو(ممنوع) شمرده میشد، ولی او برای بار نخست پشتونها را از حریم مقدس شان بیرون کرد و غرور شانرا شکست.»(٦)

همچنان پرچمیها در مؤسسات جداگانه و نهاد های اهم فرهنگی برضد پشتونها و ساختار فرهنگ ملی و سیاسی کشور دسته های مختلف ایجاد کرده و آنها را خاندانِ صاحب اختیار گردانیدند، این دسته ها و گروپها در دانشگاه کابل، وزارت امورخارجه، رادیو تلویزیون، انجمنهای ژورنالیستان، نویسنده گان و هنرمندان، در انستیتوت علوم اجتماعی، درکمیته مرکزی«سازمان جوانان»، در کمیته مرکزی «حزب دیموکراتیك خلق» در سازمان یونسکو، در بسیاری از ارگانهای نشراتی، در «سازمان زنان»، در انستیتوت کادرهای جوان، در شماری از کمیته های ولایتی، در ریاست امنیت ملی(خاد) و بسیار زیاد جاهای دیگر پرمردم به فعالیت غرض آلود، مصروف شدند و گپ تا بدانجا ها رسید که شماری به صورت واضح نشرات میکردند، شماری هم

شبنامه ها و کسانی دیگر همراه با تبلیغ زهراگین زبانی(شفاهی)، تبلیغ کتبی نادرست را نیز ادامه میدادند.

کرکترها یا افراد مرکزی این دسته ها که عملاً یا مینوشتند ویا خطابه های شان دیده شده وبسیار به این مسایل مصروف بودند، اینهاستند: کنگوری یکم: محمودبریالی، اناهیتا راتب زاد، فرید مزدك، نجم الدین کاویانی و شماری دیگر. و روزهایی بود که اناهیتا، چنان چشم سفید(دیده درا) شده بود که روزی به صورت واضح علیه پشتونها چیزهایی ناشایست و سبک مایه با زبان، از دهان بیرون کرد، هر روز کینه اش نسبت به پشتونها فزونی میگرفت و با بیگانه ها مهر و محبتش.

دو تصویر پایین مبین شخصیت و بیانگر صمیمیت او همراه بیگانه ها میتواند باشد.





آنها به این افراد دستور میدادند: پروفیسور جاوید، اسدالله حبیب، داوود کاویان، عبداله شادان، ظاهر طنین، جلال رزمنده، نورالله تالقانی، جلال الدین صدیقی، رهنورد زریاب، و شماری دیگر و اینها به نوبت خود به ارگانها و اشخاص دیگر نظریات مربوط را میرساندند، حتی روزی محمود بریالی در تالار کنفرانسهای وزارت امور خارجه به داوود کاویان با صراحت گفت:

«رفیق کاویان، اعلان کو (کنید) که زبان رسمی کنفرانس ما، دری است». همینگونه مطالب از زبان و دهان اناهیتا [دکتورس اناهیتا راتب زاد] هم گفته شده: «یکصدو پنجاه سال اپارتاید شاهان پشتون»، «دانشگاه کابل و دانشجویان لبخشك تاجیك آن» و مطالبی دیگر از همینگونه.

در پهلوی این همه که گفته آمد در حاکمیت پرچمیها، به خاطر از میان برداشتن ونابودی فرهنگ افغانی، کوشش اساسی دیگر همانا نابود ساختن ترمینالوژی ملی زبان پشتو بود، آنها کوشیدند که نامگذاری و اصطلاحات عسکری را به فارسی برگردانند، در برخی قسمتها پیروز نشدند، اما بازهم شماری از اصولنامه های عسکری و نظامنامه ها را به فارسی برگرداندند، برای تغییر نام افغانستان کوششها صورت گرفت و همین گونه برخی کوششهای دیگر. ایران پروری و فارسی پروری، تقبیح و نکوهش کشور خود و ارجگذاری و بالا پنداری ایران، روش دیگری از همین دور است. به صورت مجموعی زبان پشتو از بیشتر امور دفتری، اداره ها ومرکزهای فرهنگی رانده شد، فقط بربالای مکتوبها و اوراق رسمی که عنوان آن از گذشته ها به زبان پشتو باقیمانده بود، به همان زبان نوشته میشد، اما همانرا نیز اینها تحمل نمیتوانستند و برای از میان برداشتن آن کوشیدند، در تمام کتابهای چاپ شده از سوی ارگانهای نشراتی، کمیته، دولتی طبع ونشر، اتحادیه نویسنده گان، دانشگاه کابل و جاهای ذیربط دیگر به هیچوجه تناسب میان فارسی و پشتو همگون نبوده است وبه صورت تقریبی از هر صد در صد، سی (۳۰) درصد آن

به زبان پشتو نبوده و در برخی جای ها این فیصدی به ده در صد هم نمیرسد. به صورت مجموعی در هر ماه در شهرکابل تا ۱۰۰(صد) عنوان و یا بیشتر، نشرات صورت میگرفت، در این میان چنان نشریه هایی هم بودند که پنج درصد هم به پشتو نمی نوشتند.

مآخذ

١- جریده، افغان ملت، ١٣٧٤ خورشیدی، شماره ٢٥، میزان.

٢- از اظهارات یك تن از اعضای کمیته مرکزی «سازمان دیموکراتیك جوانان افغانستان».

٣- همان مأخذ.

٤- جریده، افغان ملت، شماره، یاد شده، ص ٢.

٥- کاندید اکادیمین محمد صدیق روهی، جریده، افغان ملت، همان شماره، ص٢.

٦- همان اثر یاد شده.

* - اولیانوفسکی تیورسن و نظریه پرداز بزرگ حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. او در رساله اش با نام«درباره، حقیقت انقلاب ثور» که ترجمه شده بود، این اظهارات را به عمل آورده بود، رساله، یاد شده راه مؤسسه، نشراتی کتاب، بیهقی» نشر و توزیع کرده بود و پس از چند گاهی از نشر آن، دوباره جمع آوری گردید.

حاکمیت داکتر نجیب الله
و محکومیت پشتونها

هنگامیکه در ١٤ ثور ١٣٦٥ خورشیدی، داکتر نجیب الله به قدرت رسانده شد، برای عده یی این باور پدید آمد که میشود در اداره های دولتی از آن اختیارات اقلیت ها ومدعیان شان که درنتیجه، تجاوز و حمله، مستقیم روسها و آوردن کارمل به آنها داده شد، چیز چیزی، کاسته شود. اما نه تنها چنان نشد که همان پلانی را که روسها میخواستند به وسیله، آن ظرفیت و توان قوم اکثریت را از لحاظ اداری، سیاسی ونظامی ضعیف ساخته و اختیار سیاسی افغانستان را به اقلیتها بسپارند، بیشتر شگوفا شد و اوج گرفت. یك قسمت از پلان وبرنامه روسها هنگام قدرت ببرك کارمل و در مدت زمانی موجودیت روسها عملی گردیده و بقیه، آن در زمان حاکمیت داکتر نجیب الله، آهسته آهسته عملی میشد.

به گفته، برید جنرال الکساندرلیاخوفسکی: «در نیمه، دهه، ١٩٨٠ میلادی به خاطر تغییر رهبری در اتحاد شوروی، در افغانستان نیزمسأله، تغییر رهبری مطرح گردید، براساس پافشاری گورباچوف، داکتر نجیب الله برای رهبری انتخاب شد.»[١]

با به میان آمدن داکتر نجیب الله، در برابر اکثریت افغانستان در ستراتیژی عمومی و پالیسی روسها، کدام تغییری رونما نگردید، روسها داکتر نجیب الله را از لحاظ فکری، عقیدوی و ذوقی خوب آزموده بودند، او درمکتب ضد پشتونی شورروی ها و ببرك کارمل تربیه شده بود و با پشتونها و پشتونیت، کدام علاقمندی نداشت.



داکتر نجیب الله هنگام حاکمیت

شوروی‌ها به خاطر فشار مبارزهٔ مسلحانه افغانها و مشکلات و مجبوریتهای خود شان امیدوار خروج سربازان شان بودند و برای اجرای این کار در افغانستان به چنان یك چهره یی نیاز داشتند که پس از خارج شدن روسها، منافع اساسی آنها را تضمین و کشور را تا یك مدتی کنترول و اداره کند، روسها میدانستند که این کار به وسیلهٔ رهبری اقلیتها عملی نمیشود، به همین خاطر داکتر نجیب الله را که هم پردهٔ پشتون بودن را در روی آویخته داشت وهم تا یك حدی وارد در اداره بود، به این کار گزیدند ونیز برای بازسازی و ترمیم گذشتهٔ ذهنی عامهٔ مردم پشتون، به شخصیتی اینچنین، ضرورت بود.

روسها به وسیلهٔ شبکه های استخباراتی خویش از راه توزیع فورمه هایی که آنجا چگونگی «ملیت» ثبت بود، در دستگاه دولتی افغانستان شمارش کارمندان و کادرها را به خود معلوم کرده بودند. آنها میفهمیدند که در اداره دولتی چی کسانی در کدام پستهای حساس، میانی وپایین کار میکنند و به کدام قوم بستگی دارند و آنعده افرادیکه به قوم پشتون منسوب اند، قومگرایی آن چگونه و در کدام سطح قرار دارد؟ زبانش را از یاد برده یا خیر واحساس ملی او درکدام سطح، چگونه و تا چی اندازه است؟

روسها هنگام حضور شان در اداره های ملکی دستگاه دولتی

پشتونها را بسیار پایین آورده و در اکثر پستهای حساس، کادرهای تازه تربیه شده یی که بیشتر شان به اقلیتهای افغان بستگی داشتند جا به جا کردند وبگانه مانعی که در برابر شان قرار گرفته بود، همانجا قوای مسلح بود که به طور عنعنوی سهم پشتونها درآن زیاد بود و اما درنیمه های حاکمیت داکتر نجیب الله، به نام «کوتای شهنواز تنی» یك توطئه سنجیده شده، دیگر راه افتاد و به همین نام و بهانه عده، زیادی از صاحب منصبان(افسران) از قوای مسلح اخراج گردیدند. براساس گفته، یك افسر قوای مسلح، به نام و بهانه«کودتای شهنواز تنی» به تعداد شش هزار تن از افسران ورزیده از قوای مسلح اخراج و زندانی شدند.

برای آنکه قدرتمندی عنعنوی وقانونی قوای مسلح پایان یابد، به ایجاد قطعات مختلف نظامی قومی دست یازیدند، درشمال زیر فرماندهی عبدالرشید«دوستم» و «سیدکیان» قطعات نظامی ازبکها و هزاره های اسماعیلی در سطوح مختلف تا موجودیت فرقه ها، ساخته شد و نیز برای هزاره ها امکانات ایجاد قطعات مختلف نظامی میسر و عملی گردید.

و باز جریان جنگ مثل همیشه متوجه مناطق پشتون نشین بوده و از آن صدها راکت سکاد که درافغانستان استعمال شد و در هر صد راکت،«۹۹» آن بر مناطق پشتون نشین پرتاب گردیده است.

حاکمیت شانزده، روز کم از پنج سال داکتر نجیب الله در افغانستان برای رشد، ترقی و تعالی و مداخله، داخلی و خارجی شبها و روزهای مساعدی بود، او همانگونه که کشورش را به سوی یك پرتگاه بزرگ تباهی سوق میداد، برای خیزش، رشد و انسجام اقلیتها نیز راه و چاره را آماده میکرد، از داریی ها و سرمایه دولت به گروه ها و دار و دسته های ضد ملی پول و امکانات میداد و در برخی موارد در برابر مسایل ملی، سخت از بی تفاوتی کار میگرفت در اردو برخی تشکیلات دیگر هم ایجاد کرد، تشکیلات«وزارت امنیت دولتی» و«گارد ملی» را به اشخاص ضد ملی سپرد و نیز در برخی قطعات نظامی چنان اشخاص را در پستهای حساس جا به جا ساخت که روحیه، ضد افغانی داشتند.

آن عده گروپها و دسته های ضد ملی را که کارمل و روسها برای پرورش و بالنده گی آنها کوششهای بنیادی را آغاز کرده بودند، در وقت نجیب الله به مراحل حساس قدرت رسیدند، در پهلوی بخش نظامی، این دسته، در اداره های ملکی نیز بسیار فعال بودند، در ادارات ملکی دولتی چنان اداراتی هم بودند که آنها به طورمکمل در دست اداره و اراده این گروپها و اشخاص و افراد قرار داشتند، در این اداره ها مثل دوره، کارمل، دانشگاه کابل، وزارت امورخارجه، رادیو تلویزیون، وزارت اطلاعات و کلتور، اتحادیه ژورنالیستان، سازمان جوانان وبرخی نهاد های دیگر شامل بودند.

پیش از حاکمیت داکتر نجیب الله، برادر کارمل، محمود بریالی و اناهیتا راتب زاد، این فعالیت ها را رهبری و تنظیم میکردند، بعد ها رفقای دیگر شان به این کار ادامه دادند. نجم الدین کاویانی، داوود کاویان، فریدمزدك، عبدالله شادان، اسدالله حبیب و ظاهر طنین از فعالان عمده، این راه و کردار بودند، پس از این؛ آنها دیگر گروپها و دسته ها را نیز ساختند که اینها برایشان راهنمایی میکردند.

این افراد واشخاص با استفاده از امکانات دولت بعضاً چنان نوشته ها، آثار و حتی شبنامه ها نشر کردند که به صورت واضح از آن بوی ضدیت با افغان و افغانستان به مشام میرسید، برضد ارزشهای ملی، قهرمانها و رخدادهای گزیده، تاریخی نوشته ها میکردند و به جعلیات میپرداختند، آن ارزشهایی که در ذهن مردم ما به مشابه، ارزشهای پاك ملی پذیرفته شده وقابلیت پذیرفته شدن را هم داشتند.

در دوران حاکمیت داکتر نجیب الله از سوی کمیته مرکزی(!) «حزب وطن» در باره، تاریخ معاصر افغانستان لکچر نوتهایی چند، چاپ شد که تیراژ هر یك به پنجاه هزار نسخه میرسید. این لکچر نوتها زیر راهنمایی پروفیسور جلال الدین صدیقی نوشته شده و از سوی شعبه، تبلیغ و ترویج کمیته، مرکزی حزب [حزب وطن کمیته، مرکزی نداشت، شورای مرکزی داشت- مترجم] نشر شده بود، در این رساله ها به گونه، قصدی و آگاهانه

تاریخ معاصر افغانستان تحریف و چهره، تابان قهرمانان ملی در پرده، دروغها و تهمت ها، پوشانیده شده است.

اینجا نمونه یی از آن کوششها را که از یك لکچر نوت پروفیسور جلال الدین صدیقی گرفته شده یادآوری میکنیم. این نوشته، «افغانستان در قرن جدید» نام دارد که پس از سال ۱۳۶۹ خورشیدی با تیراژ هفتادهزار نسخه از سوی بخش «سکتورآموزش حزبی» و «تبلیغ و ترویج و آموزش» کمیته مرکزی «ح.د.خ.ا.» نشر شده، او در جایی از این رساله اش میگوید: «در زمان امیرعبدالرحمن خان که رهبران فیودالی محمد زایی توانایی یافتند، تا تمام اراضی واقع درمیان دریای آمو وکوه هندوکش را تصرف نمایند و از این تاریخ به بعد خانات ازبك به حیث یکی از ولایات سلسله محمد زایی متمرکز گشت.

درطی مدت که ازبکان مورد تاخت و تاز فیودالان و سرداران محمد زایی و اتحاد قبایلی آن قرار داشتند، بخش بزرگ نفوس ازبك نشین از مناطق مسکونی مجبور به ترك مناطق شان گشتند و به نواحی راست کنار دریای آمو یا دامنه های کوه هندوکش اجباراً نقل مکان کردند، بعداً این عملیه انتقالات شدت یافت زیرا که زمین از سوی سلسله محمد زایی افزایش یافت و نیز اراضی وسیع به دست فیودالها و سرداران محمدزایی وقبایل متحده، آن به زودی از مالکان اصلی ازبك غصب شد.»

درطی مدت امارت عبدالرحمن محمد زایی و به دنبال قیامهایی درقطغن، مزارشریف و میمنه، علیه تصرف و غصب اراضی دهقانان ازبك افزایش یافت و سرداران و خوانین قبیلوی محمد زایی و متحدین دیگر آنان که ماهیت تك ملیتی داشته و که از نواحی جنوبی به این مناطق سرازیر شده بودند، از معافیتهای مالی و سایر تسهیلات لازم مملکتی برخوردار بودند و درنتیجه سرداران محمد زایی و خوانین قبیلوی متحده شان توانستند بر بهترین زمینهای ازبکان دست یابند و عده، زیادی از زحمتکشان ازبکها را به عنوان دهقان و بزرگر به خدمت زراعت کشتمندی خود درآورند.» (۲)

در دوران حاکمیت داکتر نجیب الله در کابل، به نام «مرکز انسجام ملیت

هزاره» به خاطر تمرکز هزاره ها یك اداره خاص ساخته شد. این مرکز مجله یی را به نام«غرجستان» نشر میکرد. اعضای هیأت تحریر مجله اینها بودند: «اکادمیسین عبدالواحد سرابی، کاندید اکادمیسین شاه علی اکبر شهرستانی، داکتر محمد اسماعیل قاسمیار، محقق حسین نایل، عبدالحسین توفیق، محمد عوض نبی زاده کارگر، عبدالله کشتمند، سید سعدی نادری، سید محمد علیشاه، سجادی، محمد یونس طغیان.»(۳)

این مجله بیشتر نوشته های ضد افغانی را به نشر رسانده، این مرکز برای هزاره ها، طی یك ستراتیژی درازمدت، خواهان ایجاد یك کشور خاص بود و اما در آن مدت زمانی، در داخل افغانستان، خواهان ساختار فدرالی و بر مبنای آن، ایجاد یك تشکل جغرافیایی مستقل سیاسی به نام«غرجستان» بود، آنها «غور» را مسکن و زادگاه اصلی هزاره ها دانسته ومیگفتند که پشتونها این منطقه را به جبر و زور اشغال کرده اند. همچنان مدعیان حقوق هزاره ها در افغانستان، درتمام ساختار دولتی و نیز نماینده گیهای سیاسی دولت در خارج ازصد در صد، بیست وپنج درصد سهم را برای خود میخواستند و داکتر نجیب الله به اینگونه خواستهای هزاره ها با اخلاص گوش نهاده و در برخی موارد به خواستهای آنها پاسخ مثبت داده و آنرا عملی هم کرده بود.

تمام مصارف و معاشات کارکنان «مرکز انسجام ملیت هزاره» و مجله «غرجستان» از بودجه دولت داده میشد. همین مرکز بود که به یك سلسله فعالیتهای دیگر هم دست یازید، تحرکات ایرانگرایی را آغاز و زمینه را در پس از سقوط داکتر نجیب، به نفع خویش، آماده میکرد. در همین هنگام شمار زیادی از کلپهای سپورتی هزاره ها، ایجاد گردید که هزاران هزار در آن پرورش مییافتند. بعضی از این کلپها با «مرکز انسجام ملیت هزاره» هم ارتباط داشتند و اینگونه اشاراتی هم هست که گویا از سوی حکومت ایران نیز پشتیبانی و کمك میشدند. هدف از کار و ایجاد این کلپها، چنان بود که این افراد به مانند سربازان و دسته های نظامی تربیت شوند و در هنگام ضرورت از آنها استفاده، خوب به عمل آید و به واسطه، قطعات نظامی قومی، مداخلات

ایران و امکانات دیگر، مسأله مسلح شدن این افراد، پیش از پیش سنجیده شده بود.

به غیر از هزاره ها، سازمان یا حزب عمده، دیگر که به صورت واضح مسایل ضدیت با پشتونها و ضدیت با افغانها را دامن میزد، سازمان ستمی ها بود که به نام«سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان»(سازا) یاد میشد. این سازمان نیز در حاکمیت داکتر نجیب الله به گونه، آشکار وارد میدان گردیده و در کابینه، دولتی هم چند پُست مهم را اشغال کردند(تصاحب شدند)، محبوب الله کوشانی(معاون صدارت)، بشیر بغلانی(وزیرعدلیه)، اسحاق کاوه(وزیر معدن وجیولوژی) و چند پُست مهم دیگر.

ستمیها در پارلمان وقت نجیب نیز سهم قابل یادآوری داشتند، آنها جریده، هفته واری را به نام«میهن» چاپ میکردند که بیشتر نوشته های آن ضد افغانی و ضد ملی بود. درآغاز مدیر مسؤول این جریده،«سخی غیرت» بود که بعد ها برنبیاد اختلافاهای داخلی خود ستمیها، این شخص از این وظیفه سبکدوش گردید. این نشریه در بیشتر برگهای خود به جای کلمه، افغانستان«خراسان» و به جای افغانها، اصطلاح«خراسانیان» را کار میبرد، سازمان ستمیها در برخی موسسه های دولتی، فرهنگی و آموزشی، از جمله دانشگاه کابل و انستیتوت(دانشسرا) طب کابل نیز نهادهایی را ساخته بود.

این موضوع نیز از کسی پنهان نبود که ستمی ها با روسها روابط مستقیم داشتند و برخی از دسته های نظامی شان در ولایت تخار مستقیماً به وسیله، روسها اکمال میگردید، درین میان، شماری از پرچمیها چنین حالتی را نمیتوانستند بپذیرند که غیر از آنها دیگر دسته ها نیز با روسها به گونه، پنهان، روابط نزدیك داشته باشند، به همین خاطر در یك جلسه، پارلمان دولت داکترنجیب الله میان یك نماینده، ستمیها و یك نماینده، پرچمیها (جمیله پلوشه) بر مسأله، دست نشانده بودن هر دو دسته، جنگی سخت اما لفظی به وقوع پیوست.«جمیله پلوشه» از آن کمکهای منظم و سیستماتیك نظامی که به وسیله، روسها درمناطق تخار و بدخشان به ستمیها داده میشد یاد کرد و

درپهلوی آن از اسنادی حزبی متذکر گردید که در رهبری حزب(دموکراتیك خلق- وطن) درمورد به میان آمدن و توجه و یاری ستمیها، صورت گرفته بود، قسمتهایی از اظهارات جمیله پلوشه همانوقت از راه رادیوی افغانستان نیز پخش گردید.

در حاکمیت داکتر نجیب الله شخصیت بسیار تند دیگر ضد پشتونها، نجم الدین «کاویانی» است که عضویت بیروی سیاسی کمیته مرکزی(دفتر اجرائیوی شورای مرکزی) «حزب وطن» را داشت. [نجم الدین کاویانی، شوهر جمیله پلوشه است]. نامبرده، به طور آشکار و پنهان با پشتونها دشمنی میکرد و به طور مشخص درمناطق شمال و آن جایهایی را که پشتونها با اقوام دیگر بود وباش داشتند، به دقت میدید و مطالعه میکرد. او به این ستراتیژی روسها و کارمل کار میکرد که چگونه درمناطق شمال افغانستان از شمار پشتونها بکاهد، پروژه بیکه با آمدن روسها آغاز شده بود، روسها دامنه وآتش جنگ را بیشتر به آن جاها ومناطقی میکشاندند که آنجا پشتونها بود وباش داشتند، آنها میخواستند که به وسیله، آتش جنگ، پشتونها را مجبور سازند که ازجاهای بود وباش و زنده گی شان در شمال، مهاجرت کنند. این کوششها در تمام دوره، کارمل و حضور روسها درکشور جاری بود که در فرمانفرمایی داکتر نجیب الله نیز دسته های ضد ملی شامل در قوای مسلح و دولت، این روند را دوام بخشیدند، آنها بدینوسیله میخواستند که کشور را به خطر تجزیه مواجه کنند.

بشیر بغلانی که عضویت کمیته، مرکزی حزب ستمی ها[سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان(سازا)] را داشته و درحاکمیت داکتر نجیب الله وزیر عدلیه(دادگستری) بود، طی مصاحبه یی با هفته نامه،«درفش جوانان» که ازطرف«سازمان جوانان» فرید مزدك، نشر میشد، برای افغانستان ساختار یك حکومت فدرالی را پیشنهاد کرده و به اصطلاح او«اگر حکومت فدرالی ساخته شود، حقوق ملیتهای محروم که درگذشته ها تلف شده بود، دیگر تلف نخواهد شد.» این مصاحبه در یکی از شماره ماه های آخر سال ۱۳۶۸ خورشیدی چاپ شده است.

هدف و مقصد ستمیها از تشکیل دولت فدرالی، فقط تجزیه، افغانستان بود، اما چون در ذهنیت عامه شرایط تجزیه کشور، آماده نبود، پس آنها برای برآورده شدن خواست شان(تجزیه) در قدم نخست سیستم فدرالی را باید عملی میکردند.

پیش از حاکمیت داکتر نجیب الله، در دوره، کارمل بیشتر روزنامه ها و جراید به فارسی گردانده شده و پشتو، زبان ترجمه گردید و اما کار نسبتاً خوب در زمان داکتر نجیب الله این بود که پشتو دریک حد معین از برگردانی رهایی یافت البته این کار به خاطر توجه به زبان پشتو نه، بلکه به خاطر مصارف زیاد کاغذ و جلوگیری از دوبار چاپ شدن بود و با این کار بود که برای نویسنده پشتون زمینه، آن مساعد گردید تا نوشته اش را با زبان پشتو و مستقیماً به نشریه بفرستد و از روند ترجمه تا یک حدی کاسته گردد.

در روشنی همین اندیشه، روزنامه های«پیام»، «هیواد» و«انیس» همزمان به زبانهای پشتو و فارسی شروع به نشرات کردند.

در قانون اساسیی که لویه جرگه،(جرگه، بزرگ) ساخته شده از سوی داکتر نجیب الله آنرا منظور کرد و خود وی به او گویا وفادار وپابند بود، چنین آمده بود: «ازجمله زبانهای ملی در افغانستان پشتو و دری، زبانهای رسمی اند.»(۴)

نخست در این جمله نیز یک ظلم حقوقی و زبانی و ابهام موجود است، آنها به طور قصدی میخواستند حقوق زبان پشتو را با زبانهای کوچك، برابر و یکسان جلوه بدهند، مگر باوجود این، عملاً هیچگاهی کسی اصل یاد شده را احترام و بدان عمل نکرد. شخص اولیکه این اصل قانون اساسی را شکسته و زیر پای کرد، خود داکتر نجیب بود.

درحاکمیت او، تمام بیانیه ها و گفتارهایش نود و پنج درصد به زبان فارسی بود و اراکین فارسی زبان او که اصلاً به پشتو گفتن کدام مکلفیتی نداشتند.

بشیر رویگر را به نماینده گی(!) از پشتونها، وزیر اطلاعات و کلتور

تعیین کرده بود، اما او نه خود پشتو را میفهمید و نه کسی در امور رسمی از زبان او پشتو شنیده بود.

درین هنگام به غیر از نشریات، یکتعداد کانونهای فرهنگی که همانا خط مسایل ملی و زبانی را تعقیب میکردند، ایجاد شد. نخست از سوی غیر پشتونها پنج نهاد فرهنگی ساخته شده بود وچنان مینمود که با این نهاد ها«وزارت امنیت» و برخی افراد شامل و صاحب اختیار حکومت مثل عبدالحمید محتاط، فرید مزدك، نجم الدین کاویانی، سیدکیان و کسان دیگر، به گونه، پنهان و آشکار کمکهای نقدی و در اختیار ماندن جای را، یاری میکردند.

وقتی، پشتونها این همه مجمعهای فرهنگی غیر پشتونها را دیدند، یکتعداد جوانان تازه اندیش، و دانشمندان گرد هم آمده به نام« کانون فرهنگی خوشحال» یك مجمع فرهنگی را به وجود آوردند. «این بنیاد فرهنگی به تاریخ ۲۵ عقرب سال ۱۳۶۹ خورشیدی رسماً در تالار هوتل انترکانتیننتل»، در شهرکابل گشایش یافت.»(۵) مصارف همایش از کمکهای شخصی شماری از فرهنگیان و فرهنگ دوستان، آماده شده بود. امید میرفت که «رییس جمهور» مثل کانونهای دیگر، به این مجمع نیز پیامی فرستاده و کمك نقدی میکرد، مگر چنین نشد. وقتیکه شاملان همایش، خلاف معمول در برابر «کانون فرهنگی خوشحال» این روش«رییس جمهور» را دیدند، باعث اندوه شان گردید و «رییس جمهور» تا آخر به اینگونه کار ها دوام داد.

یك کنفرانس جهانی از سوی یونیسیف در کشور فرانسه دایر شده بود، درین کنفرانس رییس جمهور هر کشور باید بر زبان ملی یعنی زبان اکثریت جامعه سخنرانی میکرد، اما داکتر نجیب الله، درآنجا نیز پشتو را از یاد برد و به زبان فارسی و آنهم با لهجه، ایرانی سخنرانی کرد و آنجا هیچ معلوم نشد که میان نماینده های افغانستان و ایران کدام فرقی موجود هست یا خیر؟ این سخنرانی داکتر نجیب الله از تلویزیون کابل نیز پخش گردید.

وقتیکه به خاطر شرکت در جلسه کشورهای غیر متعهد روانه،

یوگوسلاویا بود، برای یک مدت کوتاه درجلال آباد توقف کرد و آنجا در همایش مردمان جلال آباد گفت که به فارسی صحبت کنم یا به پشتو؟

تمام گرد آمده ها گفتند: به پشتو!

اما، او گفت: بسیار معذرت میخواهم که آنجا کسی به پشتو نمی فهمد و ترجمانهای پشتوی ما آنجا نیستند و بعد با اقوام مختلف جلال آباد به فارسی صحبت کرد.

تا آنجا که موضوع ترجمه باشد، به برکت ساختمان فونولوژیك(آوازی) و غنامندی زبان پشتو، در سطح جهانی واضح گردیده که پشتون ها در فراگیری زبانهای دیگر نسبت به هرکسی استعداد دارند، تا جاییکه به خارجی ها ارتباط میگیرد. آنها که نه به پشتو میفهمیدند و نه به فارسی. همینگونه در کابل و ولایتهای دیگر، نیز توازن نشرات میان پشتو و فارسی برابر نبود، بر اساس اصول، باید نشرات پشتو زیاد میبود و بر دیگر اقلیتها هم حق داده میشد، اما حق دیگر زبانهای کوچك هم به زبان فارسی داده میشد.

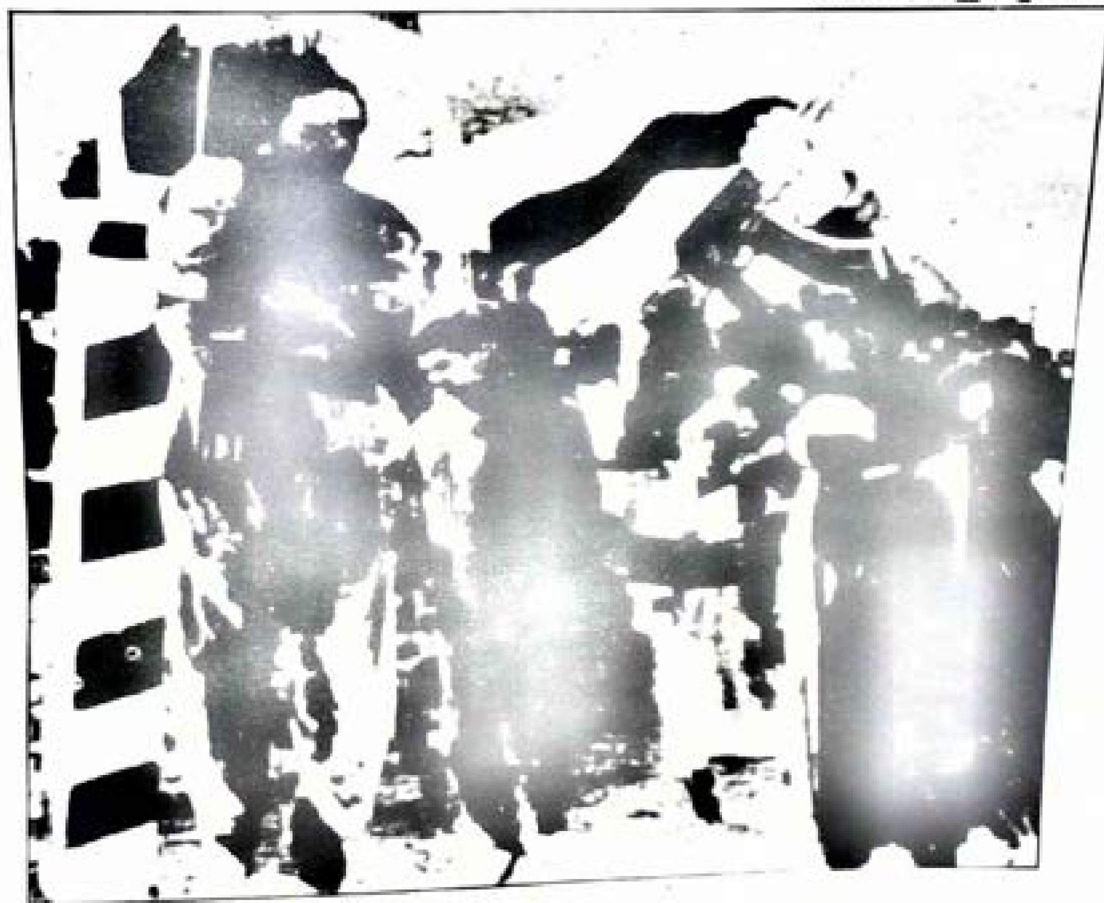
در برخی نشرات مشترك سهم پشتو در چهل درصد، دربرخی دیگر سی درصد، در شماری هم ده درصد و در شماری تا یك و دو فیصد بود. در تمام کتابهاییکه در همان ایام چاپ شده وزن زبان فارسی در آن سنگین مینمود، اما در برخی موارد دو برابر و در برخی هم چند برابر هست.

درحاکمیت او توازن قوای مسلح کشور از هم پاشید و قوای مسلح در دست اقلیتها، تقسیم شد.

حقوق و وظایف اکثریت به اقلیتها انتقال، به زبان پشتو و فرهنگ پشتونها با بی تفاوتی و حتی دیدگاه خصمانه دیده شد، سازمانهای مختلف ضد پشتونها، ایجاد و رشد داده شد.

مناطق پشتون نشین زیر فشارهای نظامی، اقتصادی و فرهنگی کوبیده شدند و حقوق حقه، شان تلف گردید. درکشور، سهم ملی خراب شد، به نیروها، ذخایر و حقایق اساسی حفظ و وحدت کشور زیان رسید و کشور به سوی یك از هم پاشی(انارشی) روانه گردید.

و در پایان، همان اقلیتها که خود آنها را پروریده و سرپا کرده و ناز داده بود، بر ضد او ائتلاف و برنیاد پیمانهای جبل السراج و مزارشریف به روز ۲۸ حمل سال ۱۳۷۱ خورشیدی پلان صلح ملل متحد را خنثی کرده، او را از فرودگاه بین المللی کابل برگرداندند[حین فرار خاینانه] ، او در کابل به دفتر ملل متحد پناه گرفت و از آن پس همین اقلیتها و مدعیان حقوق شان او را به نامهای «دیکتاتور» و «فاشیست» یاد کردند و در پایان در ٦ میزان ۱۳۷۵ خورشیدی در شهرکابل در خیابان آریانا به وسیله، سربازان تحریک اسلامی طالبان به دار آویخته شد.



مآخذ

۱- برید جنرال الکساندر لیاخوفسکی، مجله دیوه، لندن، ۱۹۹۵، دسمبر ، ص۱۹.
۲- جلال الدین صدیقی، افغانستان در قرن جدید، کمیته، مرکزی ح. د.خ.ا.، کابل، ۱۳٦۹، ص ص ۱۱-۱۲.
۳- مجله، غرجستان، «مرکز انسجام ملیت هزاره» کابل، ۱۳٦۸، شماره ۹.
٤- قانون اساسی افغانستان، ۱۳٦۹، فصل یکم تعدیل و تصویب ماده، ۸، ص ۳.
۵- مجله، شمشاد، سال ۱۳۷۲، شماره، دوم، ص ۹۰.



طاهر بدخشی و تشکل ستمیها

روسها به خاطر از هم پاشیدن تناسب قومی و زبان به وحدت ملی در افغانستان، در کنار ایدیالوژی کمونیستی خویش، دسته، دیگری را ایجاد کردند که هدف آن از یکسو دامن زدن به نفاق ملی درافغانستان بود و از سوی دیگر زبان آوردن به ساختار عنعنوی حاکمیت در جامعه افغانی، یعنی آنگاه که سرچشمه های اصلی حاکمیت و توانمندی آن، در افغانستان پایان یابد، برای مداخله روسها شرایط آماده خواهد گشت، روسها تنها درصفوف کمونیستی به پروراندن و رشد عناصر ضد افغانستان، بسنده نکرده، بلکه در بطن آن برای یك تشکل دیگر نیز راه را هموار کردند. روسها به این خاطر طاهر بدخشی را شخص مناسب یافتند، در آغاز به او اندیشه، کمونیستی را تزریق و بعد در پهلوی اندیشه، کمونیستی او را به خاطر ایجاد دشمنی و نفاق ملی درجامعه، افغانی گماشتند.

برمبنای منابع خود ستمیها:

«طاهربدخشی، در ماه جدی ۱۳۴۲ خورشیدی به مشابه، یکی از عمده ترین کادر های حزب دیموکراتیك خلق افغانستان و مسؤول تشکیلات حزب و شخصیت درجه سوم حزب وارد کار زار سیاست گردیده و مسأله، ملی را در مقامات رهبری حزب مطرح کرد.»[۱]

طاهر بدخشی هنوز در«حزب دیموکراتیک خلق افغانستان»، گامی محکم و استوار نمانده بود که به نفاق ملی دامن میزد و در این حزب مسأله، ملی را طرحریزی نمود، او خود این کوشش را از کنگره، آغاز ۱۳۴۳ خورشیدی، راه انداخت. کریم میثاق مینویسد: «طاهر بدخشی اعضای کنگره را از نگاه ملی، تنظیم کرد و عکس گرفت.»(۲)

طاهر بدخشی در داخل حزب، به این فعالیتها دوام میداد، اما ازآنجا که راه و مشی حزب ظاهراً کمونیستی بود و هدف آشکار آن، ساختمان و ایجاد جامعه، سوسیالیستی(!)، پس طاهر بدخشی نمیتوانست به گونه، افراطی به مسایل قومی دامن بزند و نیز در داخل حزب افرادی وجود داشتند که در مسأله، ملی چنین فعالیتهایی را از طاهر بدخشی، نمیتوانستند بپذیرند. کوتاه سخن اینکه وجود اکثریت پشتونها در حزب فعالیتهای بیشتر بدخشی را مانع گردید و ساحه، فعالیت بر او تنگ شد، در نتیجه بر اساس تفاهم با روسها در پانزدهم اسد سال ۱۳۴۷ خورشیدی دسته، ستم ملی،«سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان(سازا) را تأسیس کرد.»(۳)

«طاهر بدخشی حزب خود را با حمایه، روسها و در زیر پرده، اندیشه، مارکسیزم به خاطر تحریك مسایل بی اتفاقی قومی و قبیلوی، استوار ساخته بود، این دسته در نواحی شمال افغانستان درمیان اقلیتهای تاجیك، از بك، ترکمن و هزاره، با اندیشه، «جهاد» علیه پشتونها، کار سیاسی میکرد.»(٤)

طاهر بدخشی و یارانش، همزمان، دو خط اندیشوی را دنبال میکردند، یکسو شعارهای «کارگر و دهقان» را سر داده و مارکسیزم- لنینیزم را تعقیب و از سوی دیگر دربرابر پشتونها اعمال تحریك آمیز را انجام میدادند، این همان دو خطی بود که همزمان و در یکوقت از سوی روسها راهنمایی میگردید، نه اندیشه، مارکسیتی-لننیستی و نه تحریکات و فعالیتها برضد پشتونها از پدیده های داخلی بودند، بلکه هردو از خارج و به خاطر دست یافتن به مقاصد و مرامهای معین پیشبرده میشدند.

طاهر بدخشی در سخنرانیهایش با جلوه گری از اندیشه، کمونیستی

میخواست که مثل روسها در زیر پرده، آن مشی در برابر اکثریت ساکن در افغانستان اعمال دشمنانه یی را انجام بدهد، او میگفت:

«بهترین ضمانت مصئوون از ضربه دشمن پناه بردن در آغوش گرم کارگران و دهقانان است.»(۵)

طاهر بدخشی و طرفدارانش در افغانستان به خاطر تحرک اقوام کوچك دیگر و به دست آوردن به اصطلاح حقوق حقه، آنها برای ایجاد یك حکومت فدرالی در افغانستان میکوشیدند، هدف آنها از سیستم فدریشن این بود که در گام نخست رول مرکزیت در افغانستان پایان یافته و آنها به اصطلاح استقلال نیمه یابند و در گام دوم تجزیه کامل را در کشور به میان آرند. درین مورد، روش روسیه و ایران نیز همینگونه بود، اینکه از دیدگاه عملی، سیاسی، جغرافیایی، مذهبی، اقتصادی، زبانی و قومی امکان فدریشن در افغانستان موجود هست یا خیر؟ این دیگر به آنها مطرح نبود.

در مورد جامعه، افغانی، سیاست دانها و جامعه شناسان به این نظر اند که اقوام در افغانستان چنان به هم آمیخته و یکی با دیگر پیچیده و بستگی پیدا کرده اند که در اینجا ایجاد هیچنوع فدریشن امکان ندارد و نیز وجود اکثریت پشتونها در کشور، به میان آمدن هرگونه فدریشنی و یا تجزیه یی را پیشگیری و سد میدارد.



محمد طاهر بدخشی با خانم و کودکش

با آنکه روسیه و ایران به این واقعیت پی برده بودند، اما آنها این موضوع را نیز در افکار شان میپروراندند که اگر امکانات فدریشن و یا تجزیه میسر نشد، کم از کم از این افراد و دسته ها در بی ثباتی اجتماعی و سیاسی کار بگیرند، به همین خاطر ستمی ها پیش از همه با نام و ساختار افغانستان حساسیت نشان داده وعلت به میان آمدن تشکل و رهبر شانرا «جغرافیای دوزخی» «خراسان» میشمردند: «سرانجام بدخشی و انوار فروزان و انکار ناپذیر موجودیت او در متن اندوهگین تاریخ و جغرافیای دوزخی خراسان تندیس جاویدانه نمودار شد.»(۶)

«عاقبت این آفریده، بزرگ و بی همتای تاریخ معاصر خراسان زمین را از ما گرفتند.»(۷)

ستمی ها، در باب فدریشن، تجزیه افغانستان و نفاق قومی، راه طاهر بدخشی را تعقیب کردند. محبوب الله «کوشانی» که سالهای زیاد به حیث رهبر دسته ستمیها (سازا) باقی مانده بود، دریك نوشته اش، چنین اظهاراتی می آورد: «ماجداً معتقد هستیم که به کار بستن نظرگاه های بدخشی درباره، تأسیس و ایجاد دولت فدرالی، طرح مشخص او در باره جبهه، متحد ملی و چگونگی ترکیب این طیف وسیع و داشتن قضاوت و پیروی از سیاست عدم دنباله روی در پهنه جهانی و تأمین وحدت راستین میان نیروهای میهن پرست میتواند بسیاری از دشواریها و نا به هنجاریهای وضع کنونی را از میان بردارد.»(۸)

سخی غیرت که یکتن دیگر از افراد رهبری دسته ستمیها بوده و مدت زیاد مسئول «میهن» ارگان نشراتی این دسته بود، میگوید:

«موجودیت تسلط سیاسی و نظامی نوع تك ملیتی، آنچه در کشوری با ساختار یك پارچه ملی نعمتی میتواند بود، در شرایط کثیرالملیت بودن افغانستان مصیبت واقعی بود. محافل حاکمه در تمام عرصه ها و طی تمام تاریخ تسلط خود کامه تك ملیتی خود به تعرض همه جانبه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پرداخته بودند. آنها میخواستند پروسه،

همسانسازی ملیتها و گروههای اتنیکی را با ملیت حاکم به زور و ضرب شلاق تسریع کنند.

ستم ملی که بنیاد سیاست حکومت تك ملیتی را تشکیل میدهد باید از بین برود و جای آنرا برابری، همکاری و برادری ملیتها و گروههای اتنیکی ساکن کشور بگیرد.»(۹)

طاهر بدخشی و ستمیهای دیگر در نوشته ها، سخنرانیها و راه و روش خویش میکوشیدند که اقوام دیگر و به طور اخص تاجیکان را «ستمدیده» نشان داده و پشتونها را عاملین اصلی این «ستم» جلوه دهند. به گفته« سخی غیرت: «به تعرض همه جانبه« اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پرداخته بودند.»

اما، بدخشی با همه« این تلاشهایش باز هم «ستم» را نشناخته بود و نمی دانست که ستم اصلی کدام بود؟ او هنوز تا پایان زنده گی خویش آن ستمی را نشناخت که زبان او را بسته و قطع کرده و قوم او را ازلحاظ معنوی به آهستگی درخود، نابود ساخته و هویتش را از او گرفته بود و میگرفت، خود طاهر بدخشی را ببینیم که بر او چی کسی ستم روا داشته؟ اما او این ستم را به چی کسی نسبت میداد؟ طاهر بدخشی اصلاً از لحاظ قوم ازبك است و در بدخشان متولد گردیده اما به گمان اغلب، او، زبان ازبکی نمیفهمید و نه برای رشد و غنامندی آن(زبان ازبکی) کدام کوششی را انجام داده، بلکه او مثل بسیاری از اقوام دیگرش یکجا غریق گرداب فارسی یا تاجیك گرایی، گردیده، هم قوم خود را از یاد برده بود و هم زبانش را.

بر اساس ارقام و احصائیه ها، شمار زیادی از ازبکها به زبان فارسی که تاجیکها نماینده گی شانرا میکنند، تغییر زبان دادند، برمبنای یك احصائیه در تمام نفوس افغانستان از (۶،۱۰) درصد ازبکها، (۵،۸۰) درصد آن به زبان خود سخن زده و (۵،۳۰) درصد آن فارسی زبان شده اند(۱۰) و طاهر بدخشی نیز از شمار همین ازبکها میآید، اما او فقط نام ستم را شنیده، اما درك واحساس نکرده بود، حال دیگر به آقای سخی غیرت نیز پرسشی را جع میشود

که چی کسی (کسانی) «به تعرض همه جانبه، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پرداخته بودند؟»

ببرک کارمل به خاطر معلوم نبودن هویت قومی اش، شناسنامه، رسمی خود را تا پایان، جایی نشر نکرد، همین کار را بدخشی نیز انجام داده است. و پس از مرگش ستمیهای دیگر نیز در باره، هویت قومی و چگونگی شناسنامه حقیقی قومیت او، معلوماتی آنچنانکه باید و شاید را نشر و پخش نکرده اند. تنها سخی غیرت در یک نوشته اش به گونه، ضمنی یاد کرده که «طاهر بدخشی فرزند خلق ازبک بود»(۱۱) دیگر که او «فرزند خلق ازبک» باشد، کم ازکم، باید صدایی به خاطر حقوق زبانی، فرهنگی و قومی اقلیت ازبک برمیکشید. پس ازمرگ طاهر بدخشی نیز سازمان ستمیها، در انحصار تنها تاجیکها قرار داشت، نه قومهای دیگر به این سازمان کدام علاقه مندی و تمایل داشتند و نه آنها چندان علاقه داشتند که در تشکیل سازمان خویش کدام سهم و نقش اساسی را به دیگران بپذیرند. فقط به خاطر فعالیتها وکمپاین تبلیغاتی بود که شعارهای «ملیتهای محروم و ستمدیده، اقلیتهای ستمکشیده و برخاسته» را ادا میکردند.

طاهر بدخشی به خاطر همین ادعاها و آوازه ها و های و هوی ها و تعقیب سیاست روسگرایی، بار نخست در سال ۱۳۵۶ خورشیدی زندانی شد. پس از رهایی، او بازهم به جای ستم حقیقی، به همینگونه کوششها وفعالیتها ادامه داد و در سال ۱۳۵۷ خورشیدی که فضای سیاسی درکشور تغییر کرد و رقبای سیاسی قدیم طاهر بدخشی و ببرک کارمل برچوکی قدرت و حاکمیت نشستند، کارمل در چکوسلواکیا از راه سفارت افغانستان، به آغوش شورویها پناه برد. مگر حفیظ الله امین، «به حساب سیاسی و قومی طاهر بدخشی و معاونش خود را رساند و هردو را در گودال مرگ پرتاب کرد.»(۱۲)

ستمیها با آمدن شورویها صفوف خویش را فراخنایی بخشیده و در نتیجه، ارتباط مستقیم با روسها از کمکهای فراوان سیاسی، نظامی و اقتصادی آنها بهره مند گردیدند. در تخار و بدخشان، «قطعات

قومی»(نظامی) را ایجاد و با شورویها و دسته های نظامی آنها یکجا، درجنگهای مسلحانه و تبلیغاتی علیه مجاهدین، سهیم شدند. بعد ها در درون دستگاه دولتی نیز بسیار فعال گردیدند. برمبنای ستراتیژی قدیم و از پیش طرح شده، روسها، پرچمیها نیز که قبلاً پرده، کمونیزم را در روی گرفته بودند، پرده، خود را از رخ دور کرده و به گونه، آشکار با راه و روش ستمیها، همراه و یکجا گردیدند و در صفوف جهادیها، گروپهای جمعیت و شورای نظار که پیش از پیش به کمك روسها با روحیه، ضد افغانی مجهز شده بودند، راه ستمی را در پیش گرفتند. در نتیجه، جمعیت، پرچم، ستم ملی و دیگر گروپهای ضد ملی در داخل باهم متحد شده و با حمایت مستقیم، آشکارا و واضح روسها و ایرانیها، از راه سازشها، ائتلافها و توطئه ها، پلان صلح ملل متحد و روند واگذاری صلح آمیز و بدون جنگ درکشور را سبوتاژ کردند، و نتیجه آن ظهور یك انارشی تیره و سیاه در کشور و آغازی به دوره، سقاوی دوم میتواند، شمرده شود.

مآخذ

۱- یادنامه، محمد طاهربدخشی، از نشرات«سازا» کابل، ۱۳۶۹ خورشیدی، ص ۷.

۲- یادداشت کریم میثاق، همان اثر، ص ۱۰۵.

۳- همان اثر، ص ۷.

٤- پوهنوال داکتر م. روستا تره کی، ساختار های حاکمیت در افغانستان از دیدگاه جامعه شناسی، پشاور، ۱۳۷۷ خورشیدی، ص ٤۰.

۵- یادنامه، طاهر بدخشی، ص۲۷.

٦- همان اثر، ص الف.

۷- همان اثر، مقاله، جهان گل ضمیری، ص ۱۱۷.

۸- همان اثر، مقاله، محبوب الله کوشانی، ص ص ۱۰-۱۱.

۹- همان اثر، مقاله، سخی غیرت، ص ص ۹۸-۹۹.

۱۰- ساختار قومی در افغانستان، فوندیشن واك برای افغانستان، پشاور، ۱۳۷۷ خورشیدی، ص ٤۸.

۱۱- یادنامه، محمد طاهر بدخشی، مقاله، سخی غیرت، ص ۹۹.

۱۲- داکتر محمد عثمان روستا تره کی، همان اثر، ص ٤۰.

«ملیتهای برادر» و تعبیر هایی از آنها

از وقتیکه روسها در افغانستان یورش مستقیم کردند، همراه با آن درکابل و دیگر جاهای کشور، برای شاخه های مختلف ساختار قومی و اتنیکی اصطلاحات مختلف کار گرفته شد، «ملیتهای برادر و برابر»، «اقلیتهای ستمدیده و محروم» و همینگونه چیزهای دیگر آنها برای قومهای مختلف ساکن در افغانستان اصطلاح «ملیتها» را به کار گرفتند. این اصطلاح پیش از حمله روسها در مطبوعات رسمی و امور حقوقی برای یك تشکل قومی به کار نرفته بود، به باور داکترمحمد نادر عمر، این اصطلاح را روسها مروج ساختند. «این اصطلاح ساخته و پرداخته شورویهاست که هفتاد سال پیش با اشغال آسیای میانه به غرض تفرقه بین اقوام مختلف آن سرزمین به کار بردند.

شورویها متعاقب تجاوز به افغانستان، به همین منظور نفاق افگنی بین ساکنین آن اصطلاح ملیتها را رایج نمودند و کمونیستها در تصمیم و گسترش آن تلاش کردند. اصطلاح ملیتها نزد افغانها مردود است. افغانها ملت واحد را تشکیل میدهند. کسانیکه تابعیت افغانستان را دارند، به هر قومیکه منسوب باشند، ملیت آن افغان است و دارای حقوق مساوی هستند. پشتون، تاجیك، هزاره، ازبك، ترکمن، قرغز و غیره همه متعلق به یك ملت واحد بوده و افغان میباشند و در شناسنامه هر کسیکه تابعیت افغانستان را دارد، برای شناخت وی افغان نوشته شده است.»(۱)

داکتر محمد عثمان روستا تره کی مینویسد: «در حقوق سوسیالیست، ملیت به گروه افرادی اطلاق میگردد که دارای اوصاف مشترك نژادی، کلتوری و زبانی باشند. به نحویکه اوصاف متذکره آرزومندی گروه موصوف را برای داشتن یك دولت اختصاصی یا لااقل دولت خودمختار داخلی، برانگیزد، مشخصات جداگانه گروه مذکور احتمال دارد توسط قانون دولت متبوع شناخته شود. گروهی را که دارای اوصاف مشترکه نژادی، کلتوری و زبانی باشند، در

حقوق لیبرال به نام قوم یاد میکنند، نه به نام ملیت. بلی! اصطلاح ملیت به مفهوم قوم بار اول توسط لنین در اعلامیه، مردم کارگر و دهقان مورد استفاده قرار گرفت. (Parcal Vennessom مقدمه یی برآثار لنین، چاپ بروکسل، سال ۱۹۹۲ میلادی، ص ۲۵۶)

در افغانستان عناصر عقده به دل از شکست کمونیستها در بخشی ازمطبوعات هجرت اصطلاح ملیت را به همان محتوی کمونیستی نشخوار میکنند. گویا این عناصر به قوم بودن ملیتهای نژادی در افغانستان قانع نیستند.»(۲)

روسها این اصطلاح را در تمام امور دولتی، مسایل سیاسی و حقوقی، به خاطر اجرای اهداف ویژه، خویش، کار بردند. مگر دست نشانده ها و فرستاده های شان در تعمیم و ترویج این اصطلاح، مقدمتر از خود آنها، گامهایی برداشتند.

درکابل برای همین کار اداره یی خاص به نام«ریاست امور ملیتها» ساخته شد، درهمین ایام وجریان مجله یی با نام«ملیتهای برادر» چاپ میشد[از سوی همان ریاست که مدتی وزارت هم شده بود] درین مجله به غیر از فارسی و پشتو، به زبانهای دیگر مثل ازبکی، پشه یی... هم نوشته هایی چاپ میشد. درهیأت تحریر آن این افراد شامل بودند:«محمد عوض نبی زاده، غلام حضرت ابراهیمی، عبدالله بختانی، حسین نایل، عبدالله مهربان، اشرف عظیمی، عبدالرحمان، عبدالکریم نظر، سلیمان سون آرا نورستانی، محمد زمان نیکرای و غلام صدیق شینگلینگ(مدیر).»(۳)

در مجله بیشتر مطالب به زبان فارسی نشر میشد، یکی یا دو نوشته، به زبانهای دیگر، درآن میبود. به اصطلاح «ملیت تاجیک» در آن نقش رهبری را داشت. پشتونها با اقوام دیگر در آن در پله، «مساوی» قرار داشتند. آنها از اصطلاح«ملیتهای برادر و برابر» سود هایی ناروا برداشتند. روسها و دسته، پرچم با کاربرد این اصطلاح مردم فریبی میکردند، آنها به طور همیشه گی از رادیو - تلویزین و نشرات دیگر، این را تبلیغ میکردند که:«تمام ملیتهای

ساکن در افغانستان باهم برادر و برابر اند.» درین کوششها یا ادعای آنها یك معنای مرموز نهفته بود که به مفهوم و معنای باطنی و اصلی آن پیوند دارد، آنها به این اصل باور نداشتند که«تمام مردم افغانستان باهم برادر و برابر هستند و در برابر قانون، حقوق و مسؤولیتهای یکسان دارند» آنها تنها«ملیتها» را «برابر و برادر» میدانستند.

درین اظهار هدف اصلی این بود که خط طبیعی میان اکثریت و اقلیت را از میان بردارند و حقوق اکثریت را در زیر نام«برادری و برابری» در آستین پنهان کنند.

اصلاً در برابر قانون در تساوی حقوق کلیه اتباع افغانستان، هیچ شکی وجود ندارد، اما هنگامیکه در یك کشور، حقوق سیاسی اقوام به گونه، جمعی، مطرح میگردد، آنجا هر قومی بر مبنای چگونگی نفوس، حق خویش را میگیرند ویا این کار، حقوق فردی تمام افراد کشور، مساوی میشود، اما حقوق قومی به اندازه، شمار و تعداد افراد آن قوم محاسبه میگردد، نه بر مبنای چیزی دیگر.

آنها برای اینکه حقوق اکثریت یعنی پشتونها را میان اقلیتها تقسیم کنند و ترازوی تقسیم نیز به دست یك قوم اقلیت دیگر یعنی تاجیك و مدعیان حقوق آنها قرار داشته باشد، به اینگونه داوری متوسل میگردیدند.

در سال آخر حاکمیت داکتر نجیب الله، از سوی «انجمن نویسنده گان افغانستان» سیمیناری زیر نام« بازتاب صلح در ادبیات» درکابل در هوتل آریانا، راه اندازی شده بود، این سیمینار در افغانستان، یکی از آن نمونه های بیشمار عملی کننده گان پالیسی«ملیت های برادر و برادر» است، که آنها در هنگام اداره و اراده، خویش، پیاده میکردند، وقتیکه برای سیمینار، هیأت رهبری تعیین میشد، از هر «ملیت» یك یك نفر انتخاب گردید، البته صلاحیتهای سیمینار به دست نماینده گان اقلیت یکم قرار داشت، آنها یك تاجیك، یك ازبك، یك هزاره، یك بلوچ، یك پشه یی، یك نورستانی و یك پشتون را برای هیأت رهبری انتخاب کردند. تمام اداره امور پیشبرد کار سیمینار به دوش«ملیت» تاجیك قرار داشت. کار سیمینار به زبان فارسی

پیشبرده میشد، تنها این آقایان نماینده، یك یك مقالت به زبان خود خواندند و قطعنامه سیمنار به زبان فارسی خوانده شده و کار سیمنار پایان گرفت. پشتونها در شمار اقلیتها آمدند و زبان پشتو هم در شمار زبانهای کوچك حساب گردید که در بعضی جاهای افغانستان بدان تکلم میشود. آنها همینگونه برابری«ملیتها» را میخواستند، در سفرهای خارج کشور، کرسیهای دولتی، همایشها و نشستها و حتی اعطای رتبه های علمی، همین«معیار» مد نظر میبود. هنگامیکه در دولت داکتر نجیب الله رتبه های علمی«اکادمیسین وکاندید اکادمیسین» داده میشد، آنجا نیز چنان چیزی مد نظر نبود که چی کسی بر بنیاد ظرفیت علمی خویش مستحق این رتبه هست، بلکه معیار انتخاب دولت و دادن رتبه با در نظر داشت«برابری و توازن قومی» بود، آنها در پرده، «برابری»، نابرابری دردناکی را به وجود آوردند. آنها میخواستند حقوق اکثریت پشتونها را بدینگونه میان اقلیتها تقسیم و بر همین شگرد، اقلیتها را در برابر پشتونها قرار بدهند.

این منطق را کدام کسی و درکجا دیده باشد که حقوق یك فیصد و ۶۵ فیصد از لحاظ قومی مساوی و برابر بوده و هردو در دولت و حکومت حقوق مساوی داشته باشند؟ آیا در افغانستان حقوق آن چهل هزار هندو که به اساس گفته، آنها گویا یك «ملیت» را تشکیل داده اند، با آن اکثریت مردم افغانستان که در هر صد، ۶۵ در صد را تشکیل داده اند، برابر باشد؟ آیا مدعیان همین اقلیت تاجیك که شعارهای «ملیتهای برابر و برادر» را بر میآوردند، حاضر هستند که در امور سیاسی افغانستان با هندو ها و نورستانیها حقوق برابر و مساوی داشته باشند؟ و گرنه در هر کشوری سهم اکثریت، اکثریت و از اقلیت، اقلیت میباشد.

آنها هیچگاهی این گونه شعار نمیدادند که: «در افغانستان، حقوق فردی تمام افراد جامعه، مساوی و برابر است.» چرا که در این کار و در این بیان، حقوق واقعی مردم به گونه، مساوی بازتاب میگردید. مگر آنها، از همان شعار ها سود میبردند، چرا که درظاهر معنایی از برابری و در باطن، مفهومی از نابرابری را داشت.

روسها به خاطر همین غرض به جای«قومها»، نامهای «ملیتها» را کار برده، و این نامها را به مفهوم یك تشکل قومی دیگر، کار میگرفتند. آنها میان «قوم» و «ملت» به یك ساختار و تشکل دیگر قایل بودند و به همین خاطر نامهای«قوم» را به اقلیتهای افغانستان، کسر شان(!) شمرده، به جای آن نامهای«ملیت» را به کار می بستند. آنها مجموعهٔ «ملیتها» را «ملت» میگفتند، نه مجموعهٔ قومها را! درحالیکه: «ملت ازمجموعهٔ قومها ساخته میشود، نه از ملیتها، بر مبنای عنعنهٔ زبان عربی، ملیت را میتوان جوهر ملت خواند، مثلیکه انسانیت که جوهر انسان است، یا حیوانیت ویژه گی و خاصیت حیوان و به هیچوجه ملیت را در بین ملت و قوم نمیتوان یك حالت دیگر حساب کرد، عام شدن کلمهٔ«ملیت» به جای قوم، کوششی بود در جهت مستعمره ساختن و انقسام، از سوی روسیهٔ استعماری و کمونیستی.(٤)

مآخذ

١- داکتر محمد نادر عمر، جریدهٔ دعوت، ناروی، ١٣٧٦ خورشیدی، شمارهٔ مسلسل ٧٩-٨٠، ص یکم.

٢- داکتر محمد عثمان روستا تره کی، همان شماره ، ص٢.

٣- مجلهٔ ملیتهای برادر، کابل، ١٣٦٨، شماره های دلو-حوت، شمارهٔ مسلسل ٤٠.

٤- حبیب الله رفیع، مجلهٔ خلافت، کندهار، ١٣٧٧ خورشیدی، شمارهٔ مسلسل ٥-٦، ص ٦٠.

سقاوی دوم

هنگامیکه ربانی- مسعود همراه بادیگر دسته ها و گروپهای ضد افغان، داخل شهر کابل آورده شدند، دیگر تمام شهر غریق بحر آتش و خون گردیده و تمام کشور به سوی یك بی ثباتی فزون از حد، کشانیده شد. در افغانستان هزار ها منبع فرمانفرمایی به میان آمده و یك انارشی عمومی که مانند« سقاوی نخست و اما درکیفیت، ظرفیت وگمیت نسبت به آن دوره سنگین وخطرناك بود، به وجود آمد. شماری از رادیو ها و خبرنگاران بین المللی نیز به این موضوع گرمی و شدت بخشیدند که، اینك در افغانستان حاکمیت عنعنوی پشتونها پایان یافت و پس از حبیب الله کلکانی این بار دوم است که تاجیکها به قدرت میرسند.

خود مسعود طی مصاحبه یی اظهار داشته بود که «پشتونها یکصدو پنجاه ساله حکومت داشتند و حال که نوبت ماست، با ما مخالفت صورت میگیرد.»

آنها با همین اندیشه وعقیده داخل کابل شدند و درظاهر با پرده« انقلاب اسلامي، جهاد و تفکر و عقیده اسلامی، دوستم، مزاری و شماری دیگر از اشخاص، افراد و گروپها و دسته ها، با اوشان راهی مشترك را طی میکردند. آنها نیز از حضرت صبغت الله مجددی همان سود مذهبی را برداشتند که سقاو نخست (بچه، سقاو) از ملای شوربازار گرفته بود، آنها در ظاهر، صبغت الله مجددی را برای مدت دوماه در تمثیل« ممثل» دولت اسلامی پیش کشیدند. اما اختیار اصلی به حضرت صاحب نبود، چرا که او فقط« تمثیل» میکرد. اختیار و قدرت که به دست کسی دیگر بود، تمثیل همین را میگویند که کسی کار یك شخص اساسی و اصلی دیگر را انجام دهد!

مدت دو ماه از حضرت مجددی کارگرفتند، تا اندیشه های جهادی را در

وجودش به سردی برسانند، مثلیکه، ملای شوربازار برضد غازی امان الله خان از راه فتوایی زمینه، بغاوت و رسیدن به قدرت را برای بچه، سقاو آماده کرد، همینقسم حضرت صاحب نیز به عنوان یك بازیگر انقلاب اسلامی(!) در پشت پرده زمینه، اختیارداری و به حاکمیت رسیدن مسعود و ربانی را آماده کرد. صادق مجددی هم که در برابر امان الله خان از بچه، سقاو جانبداری کرده بود، پسانها پشیمان و حضرت مجددی نیز بعد ها از ربانی و مسعود روگردان شده و جانب حکمتیار را گرفت.

هنگامیکه ربانی و مسعود بر تخت کابل آمده و درآن لنگر انداختند، در پهلوی تحرکات و فعالیتهای قبلی، کوششهای ضد ملی را نیز آغازیدند. آنها به قومیها و همزبانهای شان میگفتند که همین وقت نوبت ماست، باید در پهلوی ما ایستاده شوید!، این تبلیغات و تحریکات به صورت عام در بیشتر جاها و اما به طور خاص در منطقه شمالی، بسیار محسوس بود.

آنها به مردم شمالی اینگونه تبلیغ میکردند که پشتیبان و همراه شان باشند، ورنه اگر اینبار پشتونها پادشاهی را گرفتند، سر، مال و ناموس مردم شمال در خطر خواهد بود(!؟)[اگرچه که هیچگاهی مسعود و ربانی چنان که نویسنده میگوید، نه گفته بودند، ولی چنین شد که همه جهانیان دیدند وشنیدند] و شماری ازمردم شمالی به همین تبلیغات آنها گوش داده، زیر تأثیر رفته و از آنها پشتیبانی میکردند.

درکابل فرماندهان منطقه، «کوهدامن» اتحادیه یی خاص، ایجاد کرده و با نام«شورای بازسازی کوهدامن زمین» یك شورای دیگری را که در آن اشخاص ضد افغانی گرد آمده بود، تشکیل کردند.

ربانی دریك نشست خصوصی به رفقای تنظیمی و زبانی خویش گفته بود: «ما باید هرگز اشتباه امیرحبیب الله کلکانی را تکرار ننماییم» یعنی حاکمیت و قدرت را نباید رها کنیم. آنها به نام حبیب الله بچه، سقاو تا بدانحد علاقه مندی داشتند که به نام او دسته های نظامی قومی، نیز ساختند و بر برخی از جاهای عسکری(نظامی) نام بچه، سقاو را گذاشته بودند. در حصه، سوم خیرخانه، نزدیکی سینما، قرارگاهی از مردم شمال قرار داشت.

بر(دروازه) قرارگاه نوشته شده بود: «قرارگاه شهید امیرحبیب الله کلکانی» در داخل ریاست عمومی استخبارات که ربانی آنرا ریاست امنیت ملی میگفت، یعنی در دفتر های آن، سخنی از بچه، سقاو به گونه، شعار نوشته شده بود و این سقاویها به یاد آن سقاو و ابدیت بخشی خاطره، آن، در منطقه، کلکان کابل لیسه یی را به نام او نیز نامگذاری کرده بودند. این لیسه در مسیر راه کابل- سالنگ، در کنار جاده، عمومی ساخته شده و درلوحه، آن اینچنین نگاشته شده بود: «لیسه شهید امیرحبیب الله کلکانی».

روزی مسعود شماری از ریش سفیدان و جوانان منطقه، کوهدامن شمالی را درجبل السراج گرد کرده بود و در برابر قلعه یی از یادگارهای مانده از زمان حاکمیت بچه، سقاو ایستاده شده و از آنها پرسیده بود که این جایگاه را چی مینامند؟ باز گفت: «اینرا قلعه، سوخته مینامند».

– چرا به آن قلعه، سوخته میگویند؟

– برای آنکه این قلعه را بچه، سقاو ساخته بود، وقتیکه بچه، سقاو شکست خورد، لشکر نادرخان آنرا به آتش کشید.

آنگاه مسعود به آنها زهرخندی نموده، فرمود:

– خوب، وقتی گپ از اینقرار است، اگر اینبار پشتونها آمدند، همینگونه خواهند کرد و تمام این قلعه ها (خانه ها) را میسوزانند، حال دیگر به خوشی خود تان که در کنار من و ما قرار میگیرید یا خیر؟

برمبنای همین روش و پالیسی سقاوی ربانی و مسعود بود که در هنگام حاکمیت خود، برای بچه، سقاو به پیمانه، وسیعی تبلیغات کردند، آنها میکوشیدند نامبرده را به عنوان یك شخصیت مثبت در نصاب آموزشی مکاتب شامل و به دانش آموزان معرفی کنند و کوششی هم جریان داشت تا بچه، سقاو را به عنوان یك حاکم و پادشاه قانونی بشناسانند. هنگامیکه درماه حمل ۱۳۷۵ خورشیدی، زن بیوه حبیب الله کلکانی، وفات کرد، این خوبترین وقتی بود برای نشاندادن احساسات سقاویهای جدید، خبر مرگ او را به بسیار شان وشوکت از راه رادیوی کابل، نشر کردند. عجیب این بود که این زن، زن نخستین حبیب الله کلکانی بود و کلکانی در هنگام قدرت و حاکمیت، از آن

زن بریده و آن زن پس از قطع مراوده با کلکانی، تا همین ایام مرگ در شهر مزار شریف میزیست، اما سقاویهای امروزی به او «ملکه» خطاب کردند و مراسم فاتحه، او را به رسم شان و شوکت سقاوی خویش به اصطلاح، بهگونه، دولتی گرفتند. رادیوی کابل خبر مرگ او را چنین نشر کرد:

«نسبت وفات ملکه سنگری، خانم پادشاه شهید، شاه سابق افغانستان امیرحبیب الله کلکانی، خادم دین رسول الله که در مزارشریف داعیه، اجل را لبیك گفت، فاتحه، ملکه سنگری از طرف اتحادیه، بازسازی کوهدامن درمسجد حضرت علی کرم الله وجهه به تاریخ ۱۳۷۵/۱/۱٤ اخذ میگردد.»(۱)

این سقاویها نه تنها از دیدگاه اندیشوی وفکری مانند سقاویهای گذشته که از نظر عملی نیز مانند همانها بودند، اما در افراط مقدمتر از گذشتگان. اینجا قسمتی از ناول(داستان بلند) یك نویسنده، خارجی را می آوریم که درباره، چور، چپاول و اعمال ناشایست سقاویهای اول نوشته است، خواننده این نوشته را بخواند، آنگاه خواهد گفت که ماهیت هردو دوره یکی است.

فصل بیست ودوم این اثر را که «تباهی کابل» عنوان دارد، به روی شما خواننده های گرامی میگشایم، بخوانید، ببینید و با تباهی و ویرانی امروزی کابل، مقایسه کنید:

«بچه، سقاو به ارگ(کاخ سلطنتی) داخل شد، لشکریان وحشی خود را به غارت شهر، فرمان داد. لشکریان سقاوی به چهار سوی شهر پراگنده شدند، پیش از همه شهر را غارت کردند، دکانهای کوچك و بزرگ را، از جاهای کار و کارخانه ها هر چیزی را چور کردند، در برابر دید دکانداران هست وبود دکان را میبردند و میرفتند، آنها درحضور افراد به چپاول همه چیزهای قیمتی فرمان دادند. اما مردم با شکیبایی و صبر تمام و دهان خاموش ویرانی خانه های خود را تماشا میکردند، میگویند تماشای سوختن مال نیز غم بزرگیست.

در آغاز که داکوها به غارت دستبردند، یکعده مردم جان فدا ودلاور، در فکر جلوگیری از اعمال آنها شدند، مگر داکوها بسیار زود بر رخ آنها آتش گشوده و جا به جایشان کردند، دیگر کسی جرأت نکرد و همه سرکوب شدند و

در هراس افتادند. دکانها را رها کرده و درگوشه یی دورتر، ایستادند. لشکر سقاوی همه چیز را یکی پس از دیگری غارت کردند، آنها تنها به گردآوری مال و اشیای مردم بسنده نکرده، به یکتعداد دکانها آتش افگندند، کاخهای زیاد و رنگارنگی را در برابر دیده گان آتش زدند و به خاك و خاکستر مبدل کردند.

وقتیکه سپاه سقاوی شهر را غارت کردند، به خانه ها روی آوردند، شماری ازمردم دروازه هایشان را بستند و همراه فرزندان شان در اتاقها نشستند داکوهای وحشی دروازه ها را شکستند و از راه زور به درون خانه ها ریختند و پیش از هر چیزی داشته های خانه ها را به غارت میبردند، طلا، نقره و زیور خانمها را میجستند و درپایان به بی عزتی دوشیزه های زیبا نیز پرداختند، در حضور پدر و مادر دختران جوان به آنها دست اندازی کردند، دختران، از ترس وحشیها خود را درآغوش پدر ومادر میانداختند، اما وحشیها از آغوش پدر و مادر بیرون شان میکردند، اگر کدام پدر و مادر مقاومت میکرد و ناموس فرزندش را میخواست، او را با نشار گلوله نقش زمین میکردند.

چهره های وحشی و بربری در برابر چشم بسیار از پدران ومادران، درحق فرزندان شان ناروایی کردند، اگر کدام دختر پاك از خواست وحشیانه آنها سر باز میزد، جزای آن بدون کدام خوب و بد، مرگ بود.

این وحشیها و حیوانهای هراس انگیز انسان نما درکابل پخش شده و در هر جاده و رسته وکوچه و بازار به ظلم و دستبرد، یازیدند، برخی از مردمان و ریشسفیدان که تنگدست بوده و چیزی نمیداشتند و به بسیار مشکل میتوانستند عزت و آبروی شانرا در برابر این وحشیها حفظ کنند، این نا انسانها به آنها میگفتند که چرا داشته و دولت ندارید و آنها را با قساوت تمام از کلبه ها بیرون و با تازیانه داغ داغ میکردند...»[۲]

در سقاوی دوم نیز عیناً همین حالات تکرار شد، اما از سقاوی نخست، چند تفاوت اساسی داشت:

- این دوره، سقاوی نسبت به آن دوره، پنج چند زیادتر بود.
- آن سقاوی، شگوفه های تازه از امید تمدن جدید را پژمرد و این سقاوی، تمدن پنجاه ساله و همه ساختار دولتی منظم را، از میان برداشت.
- همانگونه که عُمرِ سقاوی دوم، از یکم زیادتر است، همانگونه زیانهای وارده، آن نیز زیادتر است.
- متحرك و یا گرداننده، سقاوی اول یك شخص احمق و نادان وبیسواد بود و زیانهای فراوانِ وارده در کشورش را از روی جهالت و نادانی و حماقت جامه، عمل بخشید، و دسته ها و اطرافیانش نیز همینگونه بودند.

و اما بازیگران دوره، سقاوی دوم، به گونه، شعوری و آگاهانه، دشمنان کشور بوده، به گونه، آگاهانه میخواهند پایه های رو به رشد و شگوفایی کشور را خراب و وحدت و تناسب ملی را برباد داده و میهن را به تجزیه رو به رو کنند. - سقاویهای نخست، به غیر از انگلیس ها که آنها نیز از اینها به عنوان یك وسیله سود بردند، با کشورهای دیگر کدام پیمان پنهان وآشکار را در ضدیت با کشور شان، انجام ندادند و نه به این مسایل میفهمیدند.

و اما سقاوی دوم، از تمام کشورهای دور و نزدیك و همسایه و با کشورهای دشمن، در ویرانی و بربادی افغانستان، یکجا سر شورانده و به هرکسی در راهیابی این کار، راه و زمینه را هموار کرده اند، رنجها، دردها و زیانهای دوره، سقاوی دوم نسبت به آن یکی دیگر زیادِ زیاد است.

اینجا در باره، گرداننده گان و بازیگران اصلی دوره، سقاوی دوم، ربانی و مسعود، در باره، اداره، نام نهاد آنها و زیانهای وارده از سوی شان، چیز چیزی مینوسیم و میآوریم.

مآخذ

۱- رادیو کابل، ۱۳۷۵ خورشیدی، ۱۴،۱۳ حمل.
۲- کابلی والا(یا دوشیزه، کابلی)، مولانا محمد صادق صدیقی، تبصره پوهندوی عبدالخالق رشید، مجله، هیله ۱۳۷۶ خورشیدی، شماره، ششم ص ص ۱۱۳-۱۱۴.



ربانی، در نقش فکری کارمل وعمل بچهء سقاو

در میدان سیاسی دو دههء گذشته[دو دههء اخیر]، برهان الدین ربانی، همان چهرهء مبتذل و نارواست که روز به روز برخهای منفی شخصیت و جوهرِ اصلی کرکتر او، هویدا میشود. او تا یك مدت موفق گردید که چهرهء اصلی و باطنی خود را از مردم پنهان دارد، در صفوف« تحریك اسلامی» خود را تنظیم و پس از تجاوز روسها با یك شخصیت مصنوعی تبارز کند، در دورهء جهاد نیز در بارهء شخصیت او شکهایی پدید آمده بود، اما از آنجا که درآن ایام میدان مقابله و نبرد افغانها با روسها، گرم بود، لذا در مورد او کسی چندان فکر و تشویشی نمیکرد. در دوران جهاد و در صفوف جهاد خود و تنظیمش در برابر دشمن به عنوان عامل اساسی چندان مطرح نبوده، بلکه نقش یك تنظیم و شخص «گذاره کننده» را داشت.

گفته میشود که خانوادهء برهان الدین ربانی، در گذشته ها از تاجیکستان به افغانستان کوچیده باشد او «فرزند محمد یوسف» و درسال ۱۳۱۹ خورشیدی در فیض آباد، مرکز ولایت بدخشان تولد شده، در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در مکتب متوسطه فیض آباد شامل و درسال ۱۳۳۵ در مدرسهء ابوحنیفه کابل که آنوقتها به نام دارالعلوم شرعیه یاد میشد، در صنف نهم آن

شامل گردید. در سال ۱۳۳۸ ازصنف دوازدهم این مدرسه فارغ و درسال ۱۳۳۹ خورشیدی در دانشکده، شرعیات دانشگاه کابل شامل شد، در سال ۱۳٤٤ خورشیدی از دانشگاه کابل فارغ و در کدر علمی دانشکده شرعیات انتخاب گردید. درماه جوزای سال ۱۳٤٥ خورشیدی از دانشگاه «الازهر» مصر سند فوق لیسانس به دست آورد. و در جوزای ۱۳۵۳ خورشیدی به پشاور پاکستان آمد.(۱) و به آغوش آی، اس، آی پناه برد و از همان تاریخ تا ماه ثور ۱۳۷۱ خورشیدی در پاکستان به سر برده و به فعالیتهای سیاسی روی آورده بود.

برهان الدین ربانی چنان یك شخصیتی هست که ظاهر و باطن آن یکسان و همگون نیست. حالات گوناگون زنده گی شخصیت او را مطابق هر حالتی دگرگون کرده و او نتوانسته ارزش خود را به مشابه، یك شخصیت مثبت و باثبات حفظ کند.

شخصیت او در دوره های مختلف به مانند آبی که درهر ظرفی بیفتد، شکل و رنگ همان ظرف را میگیرد، در هر خم وپیچ زنده گی، رنگها و شکلهای گوناگون داشته است. پیش از سال ۱۳۵۲خورشیدی، ربانی در داخل کشور فعالیتهای محدود سیاسی را پیش میبرد، از ۱۳۵۳ خورشیدی تا ۱۳۷۱ خورشیدی سالهای جهاد ربانی به حساب می آید؛ از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ خورشیدی و سالهای پس از آن، از او در هر یك مقطع زمانی، یك ربانی جداگانه را مینگریم.

پیش از آمدن به پشاور، ربانی صفات اخلاقی جداگانه و به خصوصی داشته است. برید جنرال الکساندر لیاخوفسکی که یکی از فرماندهان برجسته، قطعات نظامی پیاده اتحاد شوروی در افغانستان بود، به حواله، استخبارات روسی می نویسد:

«ربانی از لحاظ پاکی و صفات ظاهری، شخصیتی هست، ناتوان و بی اختیار، این خصوصیات او یادآوریست از شخصیت ایام جوانی او. در همان ایام(ایام جوانی) او با خانواده، کریم بای نزدیك شده و روابطی پیدا میکند،

منزل کریم بای در شبها شاهد «عشرتها» و خوشگذارنیها میبود، درین مجلسها به عزت دوشیزه های نوجوان، تجاوز میشد.(۲)

بیشتر ایام جوانی او در همین محفلها گذشته است، او در برابر بسا از مسایل و مواردی که از جهات اخلاقی هم از نگاه فرهنگی و هم از دیدگاه اصول و احکام اسلامی در جامعه، ما، جرم و نارواست، یا بی تفاوت است و یا هم ناتوان.

یکی از همدیاران او که پسانها در دانشگاه«دعوت وجهاد» وابسته به عبدالرسول سیاف، حیثیت استادی را یافت، یکجا با ربانی در یك دانشگاه، تحصیلات عالی را حاصل کرده در همان دانشگاه (دعوت و جهاد) در حضور شمار زیادی از دانشجویان، این قصه را در مورد شخصیت اخلاقی خود و ربانی، بیان داشته است:

«چون من و ربانی هردو در یك دانشگاه به فراگیری مشغول بودیم و از سوی دیگر هردو همدیار (وطندار)، آنگاه که عزم کشور مصر را به خاطر تحصیلات عالی کردیم، هردو به مشوره پرداخته و تصمیم گرفتیم که برای هردو خانواده یك منزل را تهیه کنیم و زن صاحب خانه نیز میتواند با خانواده های ما یکجا باشد. ربانی پذیرفت و همینطور هم کردیم. در برخ غربی شهر کابل منزلی را به کرایه گرفتیم و خانواده های مان را به آنجا انتقال دادیم. سپس هردو غرض فراگیری دانشهای عالی، راهی «مصر» گردیدیم. هنوز یکسال از سفر ما نگذشته بود که از کابل از سوی یکی از نزدیکیهای من، نامه یی به من رسید، در نامه نوشته شده بود که «همسایه ها و مردمی دیگر در مورد خانواده، تو و ربانی چیز چیزهایی میگویند و از یگان ضعفهای اخلاقی قصه میکنند، اگر میخواهید خانواده هایتان را از دیدگاه مسایل اخلاقی در امان نگهدارید، تحصیل را رها کرده یکبار بیایید و غم زنهای خود را بخورید.»

با آنکه این نامه عنوانی من نوشته شده بود، اما من موضوع را با ربانی درمیان نهادم، چون درمورد خانواده های هردوی ما چیزهایی نوشته شده بود، وقتی ربانی نامه را خواند، بدون کدام عکس العمل جدی، با اعصابی آرام

پاسخ داد: «در رخصتی اخیر سمستر که رفتیم بازدر این مورد نیز غور خواهیم کرد.»

و آنگاه که هردو هنگام تعطیل درسهای دانشگاه به کابل آمدیم، من به صورت نهانی اینجا و آنجا، از همسایه ها و کسانی دیگر در مورد پرسشهایی کردم و به این باور بودم که نشود خودیهای من خبری و گپی را از خود ساخته باشند، اما پرسشها و کنجکاوی من نتیجه داد که حرف و گفته و نوشته و اطلاعیه همدیار من، حقیقت داشته است. در رگ رگ جانم و در مغزم تبی پیدا شد. یکبار دیگر با ربانی صحبت کردم، اما او خود را بیخبر جلوه داد و پشت گپ نگشت، من در همان وقت زن خود را طلاق دادم، اما ربانی تا حال با او شب و روز میگذراند.»

اینکه از دیدگاه دیگران شخصیت اخلاقی ربانی چگونه تعبیر میشود، مسأله ییست جداگانه، اما ازدیدگاه دانشمندان روانشناسی، ساختمان فزیکی خود ربانی (روی، چشم، ابرو و ساختار آواز و حرکات) گواهیست بر برخی از ضعفهای اخلاقی و ناتوانیهای او.

پیش از آمدن به پشاور شخصیت فردی او بیشتر مورد حمله بود، از جهت خود و خانواده داشت. اما وقتیکه روسها برافغانستان تجاوز مسلحانه کردند، بازار تنظیمها گرم شد و پول بیشماری از سوی غرب سرازیر گردید، آنجا بود که دیگر از ربانی هم«آدم» ساخته شد. رهبر یك تنظیم گردید و پس از آن هوای رهبری کل کشور بر سرش زد.

در سالهای جهاد نیز نقش او تعیین کننده و قاطع نبوده است، درین هنگام نیز برای کسانی از دید شخصی، سیاسی و شخصیت اخلاقی او شکهایی پدید آمده و او را یك شخصیت بی اراده و سست عنصر میگفتند، از همین ناتوانی و بی اداره گی او بود که شمار زیادی از فرماندهان محلی سودهای فراوان بردند و نیز از آن همه کمکهای خارجی که به نام تنظیم جمعیت، بدون کنترول و بازپرسی داده میشد، به خاطر تبارز خویش استفاده کرد. هریکی به کوشش و پشتیبانی یکی از کشورهای خارجی، برای خود یك

اداره محلی و منظقوی ساخت. ربانی به خاطر بی کفایتی هایش مجبور به این گردید که حرف هریکی از آنها را بپذیرد، حتی تا بدانحد که از راه برخی ارتباطهای دیگر، میخواست آنها را به خود بکشاند تا به رهبری او ربانی وارد نیاید.

باری به احمدشاه مسعود پیشنهاد کرد که با او خویشاوندی بکند و همین طور فرماندهان دیگر را.

در دوران جهاد، با آنکه از نگاه جنگی، سهم و نقش ربانی نسبت به حکمتیار کمتر بود، اما هوای کشور داری و حاکمیت و به قدرت رسیدن را زیاد تر از او و دیگران در سر میپروراند و این عشق و محبت او را تا سرحد عقده روانی کشانید، به همین خاطر آهسته آهسته در جست وجوی راه سازش، توطئه و ائتلاف گردید.

نویسنده یی با نام عبدالحمید مبارز که اثری به نام«از سقوط سلطنت تا ظهور طالبان» را نگاشته در آن با ربانی و دیگر گروپهای ستمی همدردی بیان داشته، این کتاب در مورد وقایع و رخدادهای چند دهه، اخیر است. نویسنده با تمام تمایلات یکجانبه نتوانسته، عدول ربانی و تنظیم او را ا راه های اسلامی به خاطر ماندن در کرسی قدرت، پنهان دارد، او میگوید:

«جمعیت اسلامی ربانی که از ایدیالوژی سید قطب و حسن البنا، متأثر بود و تحت تأثیر لیبیا و ایران در قسمت یك دولت خالص اسلامی قرار داشت، دیگر به تدریج تمایلات سیاسی آن بر تمایلات بنیادگرایی آن تفوق حاصل کرد، دیگر برای احیا و تأسیس یك دولت اسلامی مبارزه نمیکرد، بلکه برای کسب قدرت مبارزه مینمود، چنانچه از سال ۱۹۸۳ میلادی به بعد یك خط معتدل تر را نسبت به حزب اسلامی اتخاذ کرد.»(۳)

چون برای روسها شخصیت ناتوان ربانی از دیرگاهی معلوم بود، پس روسها نیز درجست وجوی آن شدند که با او روابطی را برقرار سازند، از یکسو که در صفهای جهاد شگافی به وجود خواهند آورد و از سوی دیگر، در تعمیل و تعمیم ستراتیژی همیشه گی شان در بی ثباتی افغانستان و به قدرت رساندن

اقلیتها، کاری کرده باشند، به همین خاطر با مسعود و ربانی روابط نزدیک و شیرین پیدا کردند. این ارتباطها آهسته آهسته رشد کرده و آنگاهی به مرحله باور و پختگی رسید که ربانی در ترکیب یك هیأت مجاهدین، در حالیکه حکمتیار به صورت جدی به آن مخالف بود، به مسکو سفر کرد و آنجا با مقامات روسی و ارگانهای استخباراتی دید و بازدید به عمل آورد و به توافقی میان هم رسیدند.

روسها از پیش شرایط به حاکمیت رسیدن اقلیتها را در اداره، کابل، آماده کرده بودند، آنها در جریان سالهای پیش از بیروکراسی اداری گرفته تا تمام برخهای دیگر، تا بدانحد کار کرده بودند که شرایط و امکانات برای یك دیگرگونی منفی، کاملاً آماده شده بود، به همین خاطر آقای پروفیسور برهان الدین ربانی را در ماسکو درنقش کارمل اما شکل ربانی مکیاژ و بعد مانند کارمل بر تخت نشاندند. فرق شان فقط در همین بود که آنها با کارمل طور مستقیم آمدند از بازوهایش گرفتند و بر تخت نشاندند، اما ربانی را از راه توطئه و مداخله و ائتلاف و سازش با فرستاده ها و دست نشانده هایشان تا کاخ حاکمیت «ارگ» همراهی کردند. آنعده از سازمانهای استخباراتی که ربانی را به میدان قدرت و حاکمیت کشانده بودند، برعقده های روانی، موقف اجتماعی، ضعف و ناتوانی شخصیت، علاقمندی به قدرت و ظرفیت و کفایت او، آگاهی و ورود کامل داشتند، اینگونه اشخاص و افراد برای سازمانهای استخباراتی بسیار مناسب هستند، چرا که اداره کردن شان آسان است.

به شخصیت سیاسی ربانی از این نیز میتوان پی برد، وقتیکه درسال ۱۳۷۱ خورشیدی مجاهدین و ملحدین در شهر کابل، باهم به جنگ درگیر شدند و به اصطلاح دولت اسلامی(۱) اعلان گردید، آنگاه حضرت صبغت الله مجددی«ممثل» دولت اسلامی و ربانی رییس«شورای رهبری» تعیین گردیدند، مجددی به تاریخ ۷ ثور همانسال به کابل آمد و ربانی دو روز پس از راه تورخم به وسیله، موتر روانه، کابل گردید و ربانی در چنان موتری سوار بود که در دو سوی(پیش و پس) آن، تصویر هایی از مسعود نصب شده و «استاد» در داخل موتر نشسته بود. او درهمانوقت نیز چنان از مسعود میترسید که

درموترش تصویر های او را نصب کرده بود. وقتیکه به کابل رسید، با تفنگداران ائتلافیهایش مواجه گردید که به او اجازه داخل شدن به «ارگ» را نیز نمیدادند.

دو ماه بعد بر هان الدین ربانی خود را «رییس جمهور دولت اسلامی افغانستان» اعلان کرد، اما بازهم او چندان استقلال و اختیاری نداشت که مسعود و دوستم. در یکسوی ارگ (کاخ ریاست جمهوری) تفنگداران مسعود قرار داشتند و در دیوارها تصویر هایی از مسعود قرار داشت و در سوی دیگر که افراد تفنگدار «دوستم» قرار داشت و هرگاهیکه ربانی به ارگ میرفت فقط از همین دو راه میتوانست برود و بسا اتفاق افتاد که یا افراد مسعود و یا هم تفنگداران ملیشای دوستم او را توقف دادند، چشم ربانی همیش به این تصویر ها میافتاد. تصویرها بسیار بلند قرار داشتند (درجای بلند نصب شده بودند) و هرگاهی که «رییس جمهور!» آنجا میرفت باید از زیر این تصویر ها میگذشت و این رییس جمهور (!) این موضوع را به مفهوم کم ارزش جلوه دادن خودش، نمی انگاشت.

هنگامیکه ربانی خود را «رییس جمهور» ساخت، دیگر جاهای کشور چه که حتی شهرکابل به چند قدرت جداگانه منقسم گردید و در داخل ارگ نیز ربانی حاکمیت نداشت، به او این ارزش نداشت که چقدر اختیار دارد و کشور در شعله های کدام آتش میسوزد. به او این مسأله ارزش داشت که مردم به او «رییس جمهور» خطاب کنند. یکی از اعضای «جمعیت اسلامی» که از دوستان بسیار نزدیک ربانی بوده و با او نشست و برخاست همیشه گی داشت، میگوید:

«وقتیکه به استاد ربانی رییس جمهور خطاب شود و در یگان مکتوبی از او به عنوان رییس جمهور یاد گردد، در لبهای استاد تبسم گونه یی میشگوفد و خندان میشود، تبسمی شیرین.»

«برخی از دانشمندان جامعه شناسی به این باور اند، هرگاه افرادی از طبقه سوم در یك اجتماع، صاحب قدرت و حاکمیت شوند، به طور قطع و

حتم ثبات اجتماعی و سیاسی آن جامعه از بین میرود. آن دانشمندان میافزایند که چنین افزادی دارای بسا از عقده های روانی، اقتصادی، جنسی و اجتماعی هستند و گاهیکه این عده افراد به قدرت برسند، از همه بیشتر و بیشتر در اندیشه و زدودن و برآورده شدن و سیراب گردیدن آن عقده ها میگردند.»

خانواده، ربانی هم از دیدگاه اقتصادی به طبقه، سوم ارتباط میگرفت، بنا بر این به او هرچیزی بالا و حایز اهمیت مینمود که نسبت به زنده گی طبقاتی و اجتماعی خودش در سطح بالاتر قرار میداشت.

اگر ساحه حاکمیت وحکومت او درشهر کابل تا دو کیلومتر هم میرسید و یا ازآن کمتر، به او بسنده بود، چرا که در شرایط عادی حتی به همین اندازه هم به او چیزی نمیرسید و باز از همین سبب بود که او تا آخرین حد میکوشید تا همان یکی دو کیلومتر هم از دستش نرود و پافشاری مینمود که «رییس جمهور» افغانستان (۱) است و به خاطر عشق ومحبتی ازحد بیش که به قدرت حاکمیت داشت، خود را چنان درآغوش روسها افگند که به ریکارد کارمل خود را رساند نه کارمل بدون کمک شورویها زنده گی و حاکمیت میتوانست و نه ربانی بدون کمک روسها. و به همین خاطر هردو، حق بادار خویش را به احترام فراوان ادا کردند.

ربانی از کارمل هم پیشتر گام نهاد و بر جهاد مقدس مردم افغانستان خاك افگند، روسها را که به جای شورویها در قدرت تکیه زده اند، از تمام جرم و جنایتها مبری و پاك اعلان کرد. وقتیکه به تاجیکستان سفر کرد، در باره، مقصد سفر و خواستن جبران خساره از شورویها، پرسشی از او کردند، او در پاسخ گفت:«اصلاً این گپها موضوع بحث نشده بود در تاجیکستان، فکر میکنم این گپها را مطبوعات تحریك کرده بود، چیزی که ما در آنجا گفته بودیم، این بود که دولت اسلامی افغانستان خواهان حسن روابط با تمام کشورها و از جمله فدراتیف روسیه است. ما گفتیم رژیم مارکسیست و قشون شوروی قبلی بالای افغانستان حمله کرده بود، آن رژیم از بین رفته، حالا فدراتیف تشکیل گردیده، ما با مردم روسیه دشمنی نداریم.»(٤)

و به همین خاطر روابط ربانی با روسها نسبت به کارمل هم شیرینتر شد. کارمل شورویها را به افغانستان دعوت و خاك کشور افغانستان را برای برآورده شدن خواست آنها، استعمال کرد و اما ربانی تا آن حد به روسها نزدیك بود که قسمتی از خاك قلمرو سابق شانرا در تاجیکستان در اختیار او گذاشت و آنجا میدان هوایی «کولاب» را درخدمت او دادند.

ربانی هم مثل کارمل درمورد تجاوز خارجیها، ماده« ۵۱ منشور ملل متحد را بهانه قرار داده و بدان متوسل میگردید. کارمل میگفت:« قطعات محدود اتحاد شوروی، بر اساس ماده« ۵۱ » منشور ملل متحد به افغانستان آمده اند » و ربانی هم آنگاه که مسؤولان ایران پس از رسیدن شهر مزار شریف به دست طالبان، عده بیشماری از قوای مسلح خود را در سرحدات افغانستان جا به جا کردند، اعلان کرد که :«دولت اسلامی افغانستان بر مبنای ماده« ۵۱ » منشور سازمان ملل، حق دارد از ایران، کمکهای نظامی به دست آورده و آنها را به افغانستان دعوت کند.»

به صورت عمومی راه و روش کارمل و ربانی در برابر خارجیهای دیگر و روسها همسان و همگون بود، اما درچور، چپاول، غارت و ویرانی عمومی و نیز دستبرد از بیت المال یا دارایی عامه، باز ربانی در راه بچه« سقاو راهی بود.

مـــآخذ

۱- شهرت ننگیال، وینه په قلم کی(خون درقلم)، مرکز تحقیقات جهادی افغانستان، پشاور، ص ص ۲۱٤-۲۱۷.

۲- بریدجنرال الکساندر لیاخوفسکی، مجله« دیوه، لندن ۱۹۹۵ عیسوی، شماره دسمبر، ص ۱۹.

۳- عبدالحمید مبارز، حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان از سقوط سلطنت تا ظهور طالبان، پشاور ۱۳۷۶ خورشیدی، ص ۱۱۲.

٤- جریده« امید، نشریه یی از امریکا، شماره ۲۱۳ ص ۵.

مسعود، در سیمای یک قهرمان، یک بازیچهء دست و بازیگر اساسی سقاوی دوم



درجریان بیست سال گذشته، رخدادهای دردناك و غم انگیز نظامی در افغانستان، یك چهره هم احمدشاه مسعود است که ظاهراً در قلب بسیاری از مردم به عنوان یك چهره، مثبت نظامی و سیاسی، جایی برایش باز کرده و اما همینکه حالات تغییر میکرد، نقابی را که او درچهره داشت نیز آهسته آهسته از چهره اش به دور میگردید. با گذشت زمان ثابت شد که احمدشاه مسعود یك فرد خودخواه، جنجال برانگیز، تجزیه طلب، برباد کننده کشور، منطقه گرا و خواهان یك اقلیت محدود و سود اندیش طرفدار به خودش هست و بس. در جور دادن هموطنانش، مصیبتها برآنها و جاسوسی برای شبکه های استخباراتی و نگهداری و رشد رابطه با آنها و نیز در حفظ و انکشاف منافع بیگانه ها، از نگاه روحی، جسمی و وجدانی، فردیست آزموده و کارکشته.

اساس ساختار قومی و زبانی و موقعیت جغرافیایی مسعود، او را واداشته بود که در برابر ارزشهای ملی، به خاطر سود خود و سود بیگانه ها با دشمنان داخلی و خارجی دست به معامله های ناروا بزند و برای دوام حالت غم انگیز در کشور به عنوان یك عامل اساسی به کوششهایش ادامه بدهد.

همه گان و درقدم نخست خارجیها درشناخت و عقب زدن او افکار و باورها را متوجه او ساخته و از او چنان یك شیر ساخته شده ساخت که حتی در

اندیشه بسیاری از هموطنان ما پرده یی از اعتماد و باور را افگنده بود، اما آنگاه که هموطنان ما ذهن و اندیشه شانرا یکبار دیگر و از سر به او گرداندند. دیگر کار از کار گذشته و ایام زیادی از دست رفته بود و احمدشاه مسعود آنقدر در ویرانیها سهمش را اداء کرده بود که تصورش هم نمیرفت.

هنگامیکه آوازه شخصیت منفی و به باور کسانی شخصیت مثبت آن بر زبانها افتاد، توجه بسیاری از هموطنان و قلم به دستان را به سوی شخصیت متضاد و بررسی چگونگی این شخصیت، جلب کرد، دراین میان آهسته آهسته اسناد و شواهدی هم به دست آمد و آشکارا شد که ظاهراً مخالفان و اما در اصل، دوستان وی در موردش نگاشته و در شمار اسناد شان محفوظ داشته بودند، بعد ها در مورد او نوشته ها، مدارك وحتی دیدنی ها و آگاهیهای تلویزیونی هم زیادتر شده و شخصیت او از تاریکیها و سایه های ابهامهای رنگارنگ، بیرون آمد و بیشتر جنبه های منفی آن به جهانیان برملا گردید، اینجا در مورد همین گونه اسناد به گونهء کوتاه، اشاره کرده و میبینیم که احمدشاه مسعود با کیها و چگونه بر سرمنافع ملی کشورش معامله کرد و هنوز هم میکند.

احمدشاه مسعود فرزند دگروال دوست محمد* باشندهء دهکدهء بازارك

(*) پدراحمدشاه مسعود، دوست محمد، یك تولی مشر عسکری بود که با واسطه کردن مرحوم سید محمد کنری، برای مرحوم جنرال سید صالح خان لوی درستیز، خود را در رشته پولیس و ژاندارم وزارت امور داخله، تبدیل کرد که بعد تا رتبهء دگروالی هم رسید. برادر بزرگ احمدشاه مسعود، دین محمد نیز توسط همین شخص و همان واسطه به دانشگاه حربی شامل و سپس افسر نظامی شد که بسانها درشهر پشاور به واسطهء افراد نامعلومی به قتل رسید.

دگروال دوست محمد پنج سال پیش در شهر پشاور، درحالیکه فرزندش بر کرسی سلطنت پنجشیر وتالقان نشسته بود، درحالت مسافری و دوری از وطن، وفات یافت. جنازهء آن مرحوم درپشاور به خاك سپرده شد، اما احمدشاه خان نه به جنازه حاضر شد و نه به فاتحه.

(مار آستین، مقدمه، نثار احمدصمد)

به اساس گفته ونوشتهء برخی از پژوهنده گان و کارشناسان، احمدشاه مسعود بیشتر جنگها و نبردها را به واسطهء دیگران انجام داده و دیگران به سودش کاری و کارهایی را پیش برده اند، به این خاطر او به خود تخلص «مسعود» یعنی طالعمند را گزیده است و این نیز یك تخلص غصب شده از دیگران است. خلیل الله« هاشمیان» درین باب میگوید: «تخلص مسعود، صاحب قانونی دارد که آقای محمد یعقوب مسعود، سابق معاون اداری وزارت اطلاعات و کلتور فعلاً مهاجر در استرالیا میباشد و اسناد و ثبوت سابقه داری شصت ساله خود را چند بار نشر و تقاضا نموده تا احمدشاه پنجشیری از غصب تخلص او منصرف شده برای خود تخلص دیگر انتخاب نماید، اما احمدشاه پنجشیری به عرایض و شکایات او ترتیب اثر نداده است. (مار آستین، مقدمه هاشمیان صفحه ششم)

نویسندهء مذکور پیشنهادمیدارد که پیوست نام احمدشاه مسعود کلمهء «پنجشیری» هم افزوده شود تا از دیگران فرق شود.

ولسوالی پنجشیر ولایت پروان است. بنا بر روایاتی پدرکلان احمدشاه مسعود از پاردریا (آنسوی دریای آمو- تاجیکستان امروز) به افغانستان کوچیده و در پنجشیر مسکن و ماوا گزیده است. حکومتهای آنوقت افغانی با اینگونه مهاجرین تاجیک همدردیهای زیاد نشان میدادند و برایشان سهولتهای گوناگونی تهیه میدیدند.

مسعود درسال ۱۹۵٦ میلادی به دنیا آمده و ثمره بیست از ازدواج دوم پدرش، او در میان شش تن از برادران، برادر سوم است، پدرش او را در عالی ترین لیسه، زیر توجه و کمکهای فرانسویها یعنی لیسه استقلال، شامل کرد که درسال ۱۹۷۳ از آن لیسه فارغ گردید. احمدشاه با دختر یکی از بادیگاردهای پیشینه اش ازدواج کرده و سه فرزند دارد که پسر بزرگش«احمد» نام دارد، مگر بر اساس یك تحقیق دیگر، از یك زن اروپایی بی نکاح دیگرش هم یك دختر دارد.

احمدشاه درسال ۱۹۷۳ عیسوی به دانشسرای پولیتخنیك شامل گردید، درهمین ایام میان تحریکها و دسته های اسلامی و چپی ها برخوردها به اوج خود رسیده بود و پولیتخنیك درین فعالیتها نقش ارزنده وبنیادی داشت. احمدشاه خان درین هنگام دسته«جوانان اسلامی» را پذیرفت چرا که او در زدن وبستن دست کامل داشت.

آنگاه که محمد داوود در جولای ۱۹۷۳ (برابر ۲٦ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی) به کمك و یاری افسران پرچمی کودتا کرد، در دانشگاه کابل و پولی تخنیك کابل، در هردو جای، میان دسته های کمونیستی و اسلام گراها روابط به حد انفجار و برخورد رسید. «جنبش اسلامی» زیر رهبری رییس دانشکده شرعیات دانشگاه کابل، پروفیسور داکتر غلام محمد نیازی، درسال ۱۹۷٤ حتی به یك خیزش یا قیام دست زدند، که حکومت آنرا سرکوب و نیازی را زندانی کرد. تمام طرفداران او از جمله برهان الدین ربانی و دیگران، همه به پاکستان فرار کردند. احمدشاه که درین هنگام دانشجوی صنف دوم پولی تخنیك بود، همراه با شماری دیگر از اعضای تشکل«جوانان اسلامی» که در امان مانده بودند، به خاطر زنده ماندن، به پاکستان فرار کرد، احمدشاه

خان به این وسیله در پشاور دوری از وطن گزید و آنجا در پاکستان به خدمت «آی، اس، آی» (سازمان استخبارات دولت پاکستان) درآمد، فرمانده نیروهای سرحدی پاکستان دگروال نصیرالله بابر، به منظوری ذوالفقار علی بوتو، رییس جمهور برای این عده دانشجویان افغانی در نزدیکی پشاور یك مرکز پنهانی آموزش را ترتیب داد.

احمدشاه خان مسعود یکی از آن فارغان دور نخست دانشجویان افغانیست که در نزدیکی پشاور در کمپ نظامی «چرات» در کورس یکماهه بسیار مخفی، سهم گرفت. یك افسر بسیار ورزیده، سرویس خاص "اس. اس" به خاطر تربیه و پرورش احمدشاه خان تعین گردید.

احمدشاه خان وهمراهانش لباس و یونیفورم قوای سرحدی جنرال بابر را میپوشیدند تا در ظاهر امر در شمار باشنده های قبایلی پاکستان معلوم شوند.

این جوانان افغانی در اواخر جولای ۱۹۷۵ از اثر همیاری «آی، اس، آی» غرض حمله بر یکتعداد دفاتر حکومتی به افغانستان فرستاده شدند، نصیرالله بابر که این عملیات را بسیار سودمند میشمرد، میگوید:

«من به آقای بوتو گفتم که دیگر زمان آن رسیده که به داوود خان پیام خود را بفرستیم». مگر این جوانان احساساتی و تحریك شده افغانی، این عملیات را به معنا و مفهوم سقوط حکومت پنداشته بودند. احمدشاه خان که مسؤولیت کم از کم سی نفر جوانان پنجشیری را به عهده داشت، به بسیار باور ساده لوحانه پنداشته بود که مردم عوام برضد داوود خان قیام خواهند کرد، مگر کوماندوهای حکومتی و مردم محلی، حتی پیش از آنکه یکروز پس به منطقه، پنجشیر برسند، این گماشته ها رابه کوه ها راندند. درنتیجه نیمی از یاران احمدشاه خان کشته ویا اینکه گرفتار شدند و «جنبش اسلامی» سخت مورد تأدیب و تعقیب قرار گرفت.

احمدشاه خان از این ماموریت ناکام خویش بسیار عقده گرفت و دو ماه پس که دو باره به پاکستان آمد و بار مسؤولیت جوانان کشته شده به دوش احمدشاه افگنده شد. آنگاه «آی. اس. آی» و اردو در علاقمندیشان نسبت به

او، دیدی دوباره کردند. احمدشاه خان خود در اینمورد میگوید:

«پاکستان به طور قاطع جانب حکمتیار را گرفت و ما به صفت مخالفان باقی ماندیم.»

«آی. اس. آی» بعد ها چنان نشانه هایی را در یافت کرد که بر او گمان گماشته شدن و یا جاسوسی میرفت. از یکی از دوستان بسیار نزدیك احمدشاه به نام جان محمد، در نزدیکی پشاور در کمپ نظامی «نوشهر» تحقیق به عمل آمد و او اعتراف کرد که احمدشاه هم با او دست داشته است، بعد ها جان محمد به گونه‌ء مرموزی کشته شد و احمدشاه نیز دستگیر گردید، مگر به بسیار مشکل از کشتار حتمی خلاصی یافت.

مگر از این همه رخدادها یك عقده‌ء همیشگی را در دل گرفت، برمبنای برخی تحقیقات او در همین ایام بود که به مصر و لبنان رفت که آنجا در پهلوی جنگاوران و مبارزان فلسطینی در تطبیقات نظامی سهم بگیرد.

بر مبنای اظهارات برخی خبرنگاران امریکایی و غیر امریکایی، احمدشاه هنگام تریننگ (آموزش) درهمین کمپهای فلسطینی بود که در زیر تربیه، استخدام و آموزشهای نظامی فرستاده های «کی. جی. بی» درآمد و آنها برای او برخی از آثار چریکی کمونیستها را تهیه کردند، احمدشاه پس از برگشتن به پاکستان در بالاحصار پشاور با دلی پر و خالی از تشویش، شب و روز میگذراند.

«جنبش اسلامی» در پشاور به دو دسته تقسیم شده بود، یك شاخه‌ء آنرا حکمتیار و شاخه‌ء دیگر آنرا ربانی پیش میبردند و احمدشاه بر مبنای پیوند قومی، زبانی و ستمی در «جمعیت اسلامی» ربانی قرار گرفت وبعد ها از همین راه، از سوی بیگانه ها حتی تا لقب مجازی«شیر صفتی» هم رسانده شد.

این همه جوانان با به میان آمدن کودتای ثور، دیگر از بی رابطه گی ها رهایی یافتند. احمدشاه وصرف بیست تن دیگر از اعضای جمعیت در تابستان ۱۹۷۸(و بر روایتی دیگر بهار ۱۹۷۹) پاکستان را ترک و به پنجشیر روی کرده، در جست و جوی شورش گردیدند.

برمبنای یك اظهار دیگر، احمدشاه خان مسعود به خاطر آموزش در لیسه، استقلال، نخست با استخبارات فرانسه روابطی برقرار کرد و بعد ها آنها او را به(M1-6) انگلستان معرفی کردند.

کشور انگلستان به گرداننده، کهنه کار شبکه، تلویزیون تجارتی آنکشور، «سندیکال» وظیفه داد که به پنجشیر رفته و در آنجا یك فرمانده جوان را که تیتوی دوم هست، ببیند و از او فیلمی برای تلویزیون تهیه بدارد. به کمك همین سندیکال، برادر احمدشاه خان احمدولی به خاطر فراگیری زبان انگلیسی به لندن فرستاده شد. او درحالیکه هیچ نوع گواهینامه یی ندارد، ادعا دارد که تا فوق لیسانس تحصیل کرده(؟!)، این فیلم یك ساعته بعداً به «سی. آی. ای» یعنی سازمان استخبارات ایالات متحده، امریکا، سپرده شد و با وجود برخی اظهارات، هنوز معلوم نشده که «سی. آی. ای» نیز با او کدام معامله و پیمان پنهانی انجام داده یا خیر؟

روابط مسعود با استخبارات انگلستان از یك سرچشمه مشترك تاریخی الهام میگیرد و آن اینکه انگلیسها چنین میاندیشند و حقیقت هم همینگونه هست که در هرسه جنگ سخت افغان و انگلیس، علت اصلی شکست انگلیسها، مبارزه مسلحانه، پشتونها بود.

تاریخ گذشته به انگلیسها چنان آشکار و معلوم است، مثل رخدادهای دیروز. و از آنجا که کینه و دشمنی مسعود با پشتونها به همه گان معلوم و روشن است، انگلیسها هم از همان نقطه مشترك سود برمیگیرند و به اینگونه میخواهند از پشتونها انتقام شکستهای تاریخی خود را بگیرند و به همین خاطر انگلیسها به مانند روسها در رشد وتبارز شخصیت مسعود سهم فعال گرفتند.

یکی ازگوینده گان رادیوی «بی. بی. سی» که نمیخواهد نامش افشا شود، در مورد روابط سازمان استخبارات انگلستان و مسعود چنین اظهاراتی به عمل آورده:

«در آن شبها و روزهاییکه بین مردم افغان و روسها، نبرد و ستیزی گرم جریان داشت، به سرویس بین المللی رادیوی بی. بی. سی از سوی وزارت خارجه

انگلستان مکتوبی آمد که «بی. بی. سی» باید در تبارز شخصیت مسعود، سهم بگیرد». قابل یادآوریست که رادیوی بی. بی. سی در پهلوی آزادی و استقلال، در قسمت پالیسی خارجی، تابع پالیسی وزارت خارجه است و وزارت خارجه به نوبت خود از منابع استخباراتی الهام میگیرد.

در مکتوب وزارت خارجه آمده بود که باید در هرسویی از کشور افغانستان در جنگ ضد روسها به گونه یی از گونه ها، رابطه جنگ با احمدشاه مسعود، پیوند داده شود. در مکتوب وزارت خارجه برای رهنمایی مثالی هم آورده شده بود، بدینگونه:

در لغمان جنگ سختی برضد روسها جریان دارد، خبر این جنگ باید چنین گردانده شود: امروز در ولایت لغمان جنگ شدیدی برضد روسها جاری بود و در نتیجه روسها کشته و زخمی زیادی دادند، درین جنگها به تعداد زیادی از دهکده ها و خانه های مردم ویران شده است. قابل یادآوریست که ولایت لغمان درنزدیکی پنجشیر قرار دارد که مرکز فرمانده نامدار جهاد افغانستان احمدشاه مسعود است، روسها تا امروز چندین بار بالای پنجشیر حمله کرده، اما به دستگیری او موفق نشده اند.

و یا اگر در کنر هم جنگ میبود، پیوند او به پنجشیر ارتباط داده میشد، به اینگونه: امروز در ولایت کنر بر یك قطار بزرگ نظامی روسها حمله شد و بسیاری از تانکها و واسطه های زرهی روسها به آتش کشانده شد، کنر در فاصله، چند کیلومتری پنجشیر قرار دارد، آنجا که فرمانده، نامدار جهاد افغانستان، احمدشاه مسعود، زیست دارد و تا حال چندین بار به روسها شکستهای سختی داده است. و همینگونه بسیار تبلیغات دیگر.

روابط میان احمدشاه مسعود و انگلیسها تا بدانحد گرم بود که پس از رفتن روسها نیز در آن کدام کاستی روی نداد. بر اساس گفته، همین گوینده، رادیو بی. بی. سی، برخی از دوستان انگلیسی و ایرانی مسعود و شماری از افغانها تا آن حد پیشرفته بودند که در ستدیوهای بخش پشتو و فارسی بی. بی. سی تصویر هایی از مسعود به چشم میخورد.

یك وقت یکی از مسؤولان انگلیسی نشرات بخش پشتوی رادیو بی. بی. سی، در دشمنی با افغانها چنان کشانده شده بود که در هر ویرانی افغانستان چنان خوشی به او دست میداد که از آبادی انگلستان. وقتیکه در کابل نبردهای سنگین آغاز گردید و مسعود- ربانی به خاطر بقای قدرت خود در کابل با هر یکی از تنظیمهای دیگر میجنگیدند و در نتیجه قسمتهای زیاد شهر ویران میشد، آنگاه از این کار ها لذتی فراوان به این انگلیس دست میداد و اگر جایی ولو کوچك از شهر به تصرف مسعود میآمد و یا آنرا ویران میکرد، قلب، زبان و چشم انگلیس از لبخند و خوشی پُر میبود و روحاً خوشحال میگردید و درآنروز بدون موجب خود را مواجه با آن افغانهایی میکرد که از اوضاع افغانستان پر درد میشدند و ویرانیهای کشور شانرا دیده و شنیده نمیتوانستند. به گفت گوینده، رادیوی بی بی سی، مگر در آنروز که نیروهای طالبان، ربانی و مسعود و تفنگداران شانرا درمیدان جنگ شکست دادند و به زور از کابل دواندند و راندند، ما همه متوجه عکس العمل و چهره ظاهری این انگلیس بودیم، وقتیکه در دهلیز ستدیو های رادیو پیشرویم آمد و چشمش بر من افتاد، به زودی چشمهایش را پایین افگند، یکبار که چشمهای سیاه به چشمهای سبز مقابل شد، انگلیس آنچنان پریشان و مایوس معلوم میشد، مثلیکه کدام اکبرخان، کدام مکناتن را کشته باشد، یا هم مثل میوند که ایوبخان اسپهای خود را بالای لشکریان انگلیس گردانده بود. این افغان میگوید که این بار نخست بود که من به چشم خود میدیدم که یك انگلیس به چشمهای یك افغان دیده نمی توانست.

انگلیسها بسیار مردم مغرور هستند و به آسانی به کسی چشم یا سر پایین نمی کنند. این یك نمونه یی بود که اینجا پیشکش و تقدیم گردید و این نمونه میتواند تا سطوح بالایی دولت انگلیس را در بر گیرد.

همراه «موساد»(سازمان استخباراتی اسرائیل) روابط مسعود و ربانی آنگاهی آشکار گردید که درسال ۱۳۷۶ خورشیدی به بهانه زلزله تخار خبر کمك اسرائیلیها به ربانی منتشر گردید و پیش از این تنها خبرهایی از نشست و برخاست ربانی- مسعود با اسرائیلیها نشر شده بود.

احمدشاه مسعود در پهلوی روابطش با سازمانهای استخباراتی مختلف با سازمان استخباراتی«کی. جی. بی» روسها از همه بیشتر روابطی محکم داشته است. علت روابط کم مدت و یا دراز مدت او با سازمانهای استخباراتی دیگر، درآن نهفته بود که آن سازمانها خود، در قبال افغانستان سودهای کم مدت و ستراتیژیك(درازمدت) داشتند و مسعود به عنوان وسیله یی موثر، خوب به دردشان میخورد، فایده، مسعود از این روابط در آن نهفته بود که با استفاده از کمکهای خارجی از ضربات و حملات مردم افغانستان و مخالفین خود در امان میبود و هم به کمك شبکه های جاسوسی خارجیها میخواستند که او به عنوان یك شخصیت مصنوعی معلوم و پدیدار گردد، لذا هر شبکه جاسوسی از هرکشوری فقط تا همان روزی با او رابطه میداشت یا میداشته باشد که این رابطه یا روابط بر منافع اقتصادی، سیاسی و ستراتیژیکی آن کشور یا سازمان، چرخ بزند.

و اما روابط مسعود با شبکه های جاسوسی روسها، نسبت به هر شبکه استخباراتی دیگر، گرم، نزیك و دوامدار بوده و هست. روسها به این باور هستند که پس از کارمل، شخص مناسبی دستگیر شان گردیده است.

به اساس گفته، یکتن از کارمندان بلند رتبه و نامدار اداره های کارمل-نجیب:«آن سرمایه و پول نقدی را که روسها برحزب ما و رهبران ما ببرك کارمل و داکتر نجیب مصرف کردند، از آن سرمایه یی چند برابر کمتر است که روسها با احمدشاه کمك کرده و بر او مصرف کرده اند».

بنا بر یك تحقیق احمدشاه مسعود در جریان تجاوز ده ساله شورویها به افغانستان، سه بار به اتحاد شوروی سفر پنهانی داشته و دو بار هم با آنها عهدنامه یا پیمان پنهانی نیز امضا کرده است.

اینگونه پنداشته میشود که مسعود تا سال ۱۹۸۲ عیسوی بیشتر بر کمکهای مالی، نظامی و استراتیژیکی «آی. اس. آی» استوار بوده و پس از آن با «کی.جی.بی» و دیگر سازمانهای استخباراتی روابطی برقرار کرد. در جریان همین سالها روسها به فکر روش جنگی شان شده و کم کم عقیده یی

مبنی برشکست شان برای هریک، ایجاد شد. به همین خاطر در اندیشه، پیدا کردن درزی میان گروپها و دسته های مقاومت از یکسو و برای حفظ اهداف استراتیژیکی شان، از سوی دیگر گردیده در جست وجوی یافتن یك مزدور ودست نشانده گردیدند و بر بنیاد سیاست و روش همیشه گی شان که در انگیختاندن اقلیتها استوار است، مسعود را برای این هدف گزیده یی نیك یافتند و درین مسأله پیوند قومی و زبانی او با تاجیکستان، ضعف خودش، قدرتمندی وحاکم شدن تاجیکها که با آمدن روسها تقویت یافته و نیرو گرفته بود، احترام عمیق روسها به اداره، کارمل و خادیستهای(کارمندان استخباراتی) پرچمی، ستمی واقلیتها، همه علتهایی بودند که دراین گزینش حساب شده بودند اما روسها در آن ایام از هردو وسیله، فشار و تطمیع کار گرفتند.

هنگامیکه روسها در تابستان سال ۱۹۸۲ میلادی، داخل پنجشیر گردیدند، نیروهای مسعود سرکوب شدند، او نیز مجبور شد که در ماه جون یك آتش بس ششماهه را با روسها امضاء کند و در بدل آن تمام مناطق از دست داده اش را بازپس گیرد. در فبروری ۱۹۸۳ بر یك آتش بس یکساله موافقت صورت گرفت و مبلغ سه صد و پنجاه هزار دالر را طور رشوت به جیب کرد.

جنرال گروموف، فرمانده، عمومی نیروهای پیاده، شوروی درافغانستان میگوید: «کوششهای بخش استخباراتی«چهل» در پایان نتیجه، مورد نظر را داد، در سال ۱۹۸۲ ما به مقصد بزرگ خود رسیدیم، با احمدشاه مسعود چنان روابطی تنگاتنگ پیدا کردیم که حتی تاهنگام بیرون شدن قوتهای نظامی شوروی از افغانستان، برهمان منوال باقی ماند. (ارتش سرخ درافغانستان، صفحه ۲٦٦)

گروموف می افزاید: «درجریان تمام سالهای حضور نظامی ما در افغانستان روابط ما با مسعود پیروزمندانه رشد کرد، درسال ۱۹۸۲ میان نماینده گان لشکر چهل و شخص احمدشاه مسعود، پیمانی امضاء گردید که برمبنای آن مسعود تعهد سپرده بود، برقطعات شوروی در سالنگ جنوبی حمله نمیکند. برمبنای عهدنامه، مسعود به افراد نظامی خود دستور داد که برعساکر دولتی حمله نکنند و تمام نیروهای خود را متوجه نبرد علیه حزب اسلامی بسازند.

(همان کتاب، صفحات ۲٦٦-۲٦۷)

روسها به خاطری دست به این کار زدند که مجاهدین با هم متحد نباشند و متحد نشوند. گروموف میگوید:

«ما میدانستیم که اگر دشمنان ما یکدست شده و یك «جبهه، واحد» را بسازند، دیگر به طور قطع و حتم از جنگهای چریکی به جنگهای بزرگ دست خواهند زد».

کلینوبچ، جزئیات پیشنهادهایش را به احمدشاه مسعود چنین ارائه میکند: «امیدوارم با این گونه به شما اطلاع بدهم که آماده هستم هر وقت، در هر جاییکه لازم باشد، بدون سلاح حاضر شوم و با شما ببینم. ما به آن فردیکه پیام ما را به احمدشاه مسعود رسانده بود، شش موتر لاری کاماز پر شده از شکر، گندم، برنج وبرخی مواد دیگر دادیم. ما درحال بسیار دلهره چشم به راه پاسخ او بودیم، که بالاخره جواب آمد، با ما دیدار مستقیم و معامله مشترك را پذیرفت. (مار آستین، صفحه ۲۸)

روسها افزون براین، پنجم حصه از تمام مواد و اموالیکه به صورت قطارها از سالنگ عبور میکردند، را به مسعود میدادند. (روبین، مار آستین، صفحه ۴۷)

منابع و سرچشمه های خود مسعود در مورد این پیمان میگویند:

«در اواخر دلو ۱۳۶۱بعد از دیدار و مذاکرات میان مجاهدین و هیأت روسی درمنطقه بازارك پنجشیر، طرفین به آتش بس، موافقه نمودند، دربن گفتگو هیأت روسی شامل دو نفر، یکی به نام«اناتولی» حامل پیام شخص اندروپوف و یکنفر ترجمان تاجیکی و درهیأت مجاهدین مرکب از احمدشاه مسعود و دو همکارانش بود.

در دوران مذاکرات طرفین طور شفاهی شش ماهه آتش بس را پذیرفتند، اما بعد تر اسناد نیز در زمینه مبادله شد.» (پنجشیر در دوران جهاد، صفحه ۹۵)

بر اساس همین منبع درماده های ۳ و ۹ عهدنامه آمده است:

«مجاهدین بالای قوای دشمن مستقر در «عنابه» حمله نکرده و در مقابل روسها به سایر مناطق پنجشیر حمله ننمایند.

ساحه، آتش بس، شامل پنجشیر، شتل و قسمتی از اندراب، سنجن و

پولغین و گلبهار بالا میشود.» (همان اثر، صفحه ۹۶)

این منبع می افزاید: «یکی از کسانیکه مسعود فعالیت او را در این زمینه بسیار ارزشمند میشمرد، یك مقام بلند پایه هندی بود که در سفارت آن کشور مقیم کابل بود و باش میکرد.» (صفحه ۱۰۲)

هدف اساسی روسها از این پیمان و تعهد با احمدشاه مسعود، آن بود که میان مجاهدین یك اختلاف بزرگ را پیدا و آنها را میان خود شان بجنگاند و بعد ها از مسعود به عنوان یك مزدور و آله، دست کار بگیرد، ورنه روسها که از تمام امکانات، ظرفیت، توان و زنده گی شخصی او اطلاع کافی داشتند و از بین بردن مسعود نیز به روسها کاری دشوار نبود. این همه جنگهای ساخته گی و نمایشی برای آن بود که به مسعود یك شخصیت مصنوعی بدهند و به بهانه جنگ به او انواع افزار جنگی را به جای بمانند. خود گروموف میگوید:

«مسعود در زنده گی عادی روزمره، احکام اسلام را برخود میپذیرفت مگر به استخبارات نظامی ما معلوم بود که در میان دوستان و رفقای بسیار نزدیکش از نوشیدن شراب دوری نمیکرد.» (لشکر سرخ ۲۹٤)

«فرماندهی قوتهای شوروی از تمام امکانات بهره مند بود که حتی در پنجشیر و اطراف آن او را با شکست قطعی مواجه کند و اگر ضرورت می افتاد ما او را از بین برده هم میتوانستیم. من هیچگاهی به این مسأله شك نداشته و حالیا هم ندارم، احمدشاه مسعود نیز موقعیت خود را خوب میدانست، او خوب میفهمید که اجرای چه کاری را، اجازه دارد و از انجام کدام عملی گوشهایش، تاب داده میشوند. (گوشمالی داده میشود) (صفحه ۲۷۳)

تا حال در سطح ملی و بین المللی بسیار زیاد اسنادی پخش و نشر گردیده که روابط مسعود را با سازمانهای استخباراتی و به طور خاص استخبارات«کی.جی.بی» روس ونیز دوستی وتعهد های او را آشکار میسازد.

درشمار این منابع یکی هم اثرنویسنده، امریکایی «بروس ریچاردسنBruce Reichardson» هست که به زبان انگلیسی نوشته شده و پروفیسور خلیل الله هاشمیان آنرا به نام«اعمال زور و تهدید، نابود سازی و

خاموش سازی سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان، به زبان فارسی ترجمه کرده و بر آن حاشیه، دلچسپی را هم افزوده است.همین اثر را نویسنده توانمند، نثار احمد صمد، به زبان پشتو نیز ترجمه و خود نیزمقدمه یی دلچسپ و آگاهی دهنده و پاورقیهای ضروری را با آن علاوه کرده است.

داکتر رحمت ربی زیرکیار که در دانشهای سیاسی و مسایل سیاست تخصص دارد، این نوشته ها را گرد و یکجا کرده و نیز برخی معلومات را به آن افزوده و درمورد مزدوری و بیگانه پرستی مسعود، این حقایق و ارقام را جمع کرده است:

۱- یکتن از نظامیان روسی به نام«ایوان شومیلوف Ivan Shumelove»، که به خاطر جنگ به افغانستان فرستاده شده بود، اینگونه شهادت میدهد:

«احمدشاه مسعود درآن مناطق(بغلان و سمنگان) فرمانده نیروهای چریکی یا گوریلایی بود، او در اکادیمی نظامی ماسکو با جنرال وارینکوف Varenikove همزمان و در یکوقت تحصیل کرده بود. گفته میشد وقتیکه وارینکوف روز تولدش را برگزار میکرد، احمدشاه مسعود به دیدنش آمد و هدایایی باخود آورد.

روابط ما با چریکها به شکل جالبی درآمد، به گونه، مثال، میان دو جانب در سمنگان صلح برقرار بود، ما بر زرهپوشها نشسته میبودیم و چریکهای مسعود، نزد ما می آمدند و با ما سگرت دود میکردند.

۲- ارتیوم بورویك Artyom Borovik در یك مجله، شوروی به نام «اوگونیك Ogonyok» چنین مینویسد:«مسعود برای مذاکرات شخص مناسبی بود». «و درمیان کماندو های مسعود به طور غیر معمول، عده، زیادی از فارغ التحصیلان اکادیمی نظامی فرونز شهر مسکو، شامل بودند.»

بورویك می افزاید:«آوازه یی هست که گویا خود مسعود با یك نام دیگر، دانشجوی همین اکادمی بوده است.»

۳- دوکستور اناتولی سودوپلاتف Anatoly Sudoplatove مامور

استخباراتی«کی.جی.بی» یعنی سازمان استخبارات شوروی و حالیا پروفیسور تاریخ درمسکو، طی مصاحبه یی با «بروس ریچاردسن، از باستون به تاریخ ۱٤ اگست ۱۹۹۵ میگوید:«مسعود برای ما به مثابه دروازه، عقبی افغانستان بود.»

آقای ریچاردسن میگوید:«من بیشتر از ۲۲ منبع در اختیار دارم که مسعود همراه «کی.جی. بی» کار میکرد.» «در اکتوبر ۱۹۹٦ هنگام امضای معاهده و پیمان نامقدس «خنجان» اولیك نیفیلایف قونسل روسیه در شهر مزار شریف به عنوان ضامن، حضور داشت.»

مشاور امنیتی بوریس یلتسن، جنرال یوری باتوتین در اوایل سپتمبر ۱۹۹۷ از پنجشیر دیدن کرد و راکتهای دور برد را در اختیار احمدشاه مسعود قرار داد، که گاهگاهی بر کابل فیر میکند، و هنگامیکه طالبان در می ۱۹۹۷ به سالنگ رسیدند، یکی از مسؤولین روسی طی یك کنفرانس مطبوعاتی به مسعود چنین مشوره داد:«پیش ازآنکه طالبان شما را در دریای آمو غرق کنند، همین حال آنها را با شکست مواجه کنید.»

«جنرال میدان باخته در جنگ افغانستان، جنرال لیبید، در اکتوبر ۱۹۹٦ برای مسعود و ائتلافیانش به خاطر مقابله با طالبان، حتی فرستادن ۲۰ تا ٤۰ هزار عسکر را نیز پافشاری میکرد.»

٤- سیدنورالحق حسینی عضو مرکز اطلاعات و اسناد در پشاور، یکی از نخستین خبرنگارانی هست که واقعیت دوستی و برادری احمدشاه مسعود را با روسها آشکارا کرده. حسینی در دهم نوامبر سال ۱۹۸٦ میلادی برای بروس ریچاردسن چنین گفته بود:

«در سال ۱۹۸۵ در دره، سالنگ افراد مسعود را دیدم که سوار بر تانکها با شورویها یکجا نشسته بودند و در بین خود به خنده و قصه و شوخی مشغول بودند. روزی خواهد آمد که مسعود و شورویها یکجا و به همکاری هم، برمجاهدین دیگر حمله خواهند کرد.»

۵- از یك تن نظامی شوروی، ایوان شومیلوف، یکبار دیگر بشنوید:

«به خاطرم هست که بین فرمانده فرقه، ما و فرمانده، چریکها گرمجوشی فزون شد به حدی که یکدسته از فرماندهان چریکی آمدند که درکندك ما ببینند. برای آنها یك پذیرایی و یا مهمانی پرشکوه تهیه دیده شده بود، فرمانده، چریکها، مسعود و فرمانده، ما با هم موافقه کردند که به یکدیگر ضرر نرسانند، پس از قرارداد و پیمان، زنده گی ما به شیرینی و در فضای صلح آمیز سپری میشد.»

٦- یك افسر نظامی اتحاد شوروی سابق که نام مستعار آن ویکتور سووروف Victor Suvorov است و حالیا پناهنده گی غرب را حاصل کرده، درسال ۱۹۸٤ طی مصاحبه یی، معلومات قابل توجهی ارائه داشته است:

«فرمانده نامدار مجاهدین انتخاب شده که مدافع و نگهبان منافع شوروی باشد، او به وسیله کمکهای نظامی و اقتصادی حفظ میگردد و افزون بر این همکاریهای کامل استخبارات شوروی را نیز به دست خواهد آورد. او در برابر مردمش به مشابه، یك قهرمان نقش بازی خواهد کرد، در حالیکه همه وقت برای ما به عنوان اجنت دو طرفه کار میکند.»

سووروف پیشتر رفته و میگوید:«این پلان آنچنان پنهانیست که بسیار ماموررین عالیرتبه اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیك افغانستان از آن نمیتوانند، آگاهی یابند.»

۷- در ایجاد و یا ساختن«حکومت شمالی افغانستان» و نقش احمدشاه مسعود در آن در خاطرات داکتر محمد حسن «شرق» نیز بعضی آگاهیها گردآوری شده که ذکر و یاد کرد آن به سیاست مشترك مسعود و روسهای شوروی روشنی می اندازد. حدود یکسال پیش از راندن شورویها از افغانستان یعنی در اوایل سال ۱۹۸۸ میلادی در کابل به حکومت داکتر نجیب الله انگیزه یی داده میشد که «حکومت شمال افغانستان» را تشکیل کند. درین مورد داکتر محمد حسن شرق که در حاکمیت داکتر نجیب الله به حیث صدراعظم کار میکرد، نظرش را اینگونه بیان میدارد:«با آنهم مشاورین شوروی با تلاشهای آخرین، همزمان با برآمدن عساکر خویش از افغانستان تحت زعامت دکتور

نجیب الله رییس جمهور و سلطان علی کشتمند صدراعظم، طرح افغانستان شمالی و جنوبی را به میان گذاشته و نه ولایت سمت شمال: میمنه، شبرغان، بلخ، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، سرپل و بامیان را به نام حکومت شمال افغانستان با تشکیل صدارت در مزار شریف از پیکر حکومت واحد و مرکزی افغانستان در کابل جدا نمود و آقای نجیب الله مسیر عضو کمیته مرکزی ح. د.خ. ا. را در حوت ۱۳٦٦ به حیث کفیل صدراعظم شمال افغانستان با ۱٦ نفر معاونین وزارتهای کابینه او مقرر و در مزار شریف شروع به کار نمودند...»

چندی پس با اراده، ملت افغان، نخستین اقدام« حکومت شمال» به ناکامی انجامید و اما حاکمان شوروی برای تجزیه افغانستان پلان و برنامه، دیگری هم داشتند که احمدشاه مسعود درآن نقش بزرگی را بازی کند.

محمد حسن شرق به حیث صدراعظم رژیم نجیب الله با گورباچف رهبر آنوقت اتحاد شوروی درمسکو باهم دیدند، در گفتگوها گورباچف از حسن شرق پرسش کرد که:«فکر نمیکنید، اگر با احمدشاه مسعود حکومت شما با یك خودمختاری ساحه وسیعتری در سمت شمال همکاری و موافقه نمایند او جنگ را در کنار گذارند. زیرا بعضی اطرافیان او چنین آرزوی را دارند.» [اگر جمله ها از لحاظ ساختار دستور زبان کاستی دارند، در اصل همچنان است].

۸- پس از آنکه در اپریل ۱۹۹۲ (ثور ۱۳۷۱)، قدرت رژیم داکتر نجیب به «ائتلاف شمال» سپرده شد، یك تن« کمونیست کابلی» درماسکو همراه یك جنرال روسی درد دل میکند و از زبان آنها چنین معلومات میدهد:«ما احمدشاه مسعود را نه تنها از بین نمیبردیم، بلکه او را تقویه میکردیم، زیرا وی نفر خود ما بود و پلان دوم این بود که داکتر نجیب سقوط کند، مسعود جایش را پُر کند.»

۹- الکساندرفیدوتوف Alxander Fedotov که عضویت حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق را داشت، پس از لیونید کراچوك Leonid Kravchok رییس جمهور اسبق اوکراین، شخصیت دوم به شمار میرفت و حالیا پروفیسور تاریخ در بخش آسیا و افریقا و نیز مشاور خاص رییس جمهور فعلی کوچما Kochma میباشد، در دوم نوامبر سال ۱۹۹۲ طی مکاتبه یی شخصی

که با بروس ریچاردسن داشته، در آن چنین معلوماتی ارائه میدارد:

«یك تن ماهر وکارشناس استخبارات شوروی به نام کرنیل زاکین کادیروفZakin Kadyrov شخصاً مؤظف بود که برای احمدشاه مسعود پول برساند تا نامبرده را به خاطر معاهده عدم حمله و تعرض بالای فرقه، نمبر چهل شورویها تقویه کند.»

او می افزاید: «به عقیده، من و بسیاری از عساکر کشف ماMIlitary Informants دلیل آن اینست که مسعود حفظ قوای خود را میخواست که پس از خروج ما(شورویها) قدرت خود را محکم و برقرار کند.»

شواهد و آگاهیهای بالا، نشان دهنده وگواه آنست که احمدشاه مسعود از دیرگاهی به اینسو به حیث «ستون پنجم» و جاسوس منافع روسها را تأمین میکرده است.(ستون پنجم یا Fifth Column به دستگاه های تخریب کننده گفته میشود)

سیاست و عمل مشترك شورویها و احمدشاه مسعود در افغانستان، تنها و تنها متوجه خنثی سازی جهاد در افغانستان نبوده بلکه در ایام پس از جهاد نیز برای پلانهای طویل المدت شورویها در افغانستان دارای اهمیت فراوان بوده است. ستراتیژی روسهای شوروی در مجموع به این اصل متمرکز شده بود که در افغانستان پشتونها را تصفیه کنند، این کشور را مشمول و مرتبط به جمهوریتهای آسیای میانه ساخته و به اصطلاح ریاضی: صورت را مساوی مخرج بسازند.

مسعود با اینگونه یك شخصیت جنجال برانگیز خود تا حال در رخدادهای بیست سال اخ ر افغانستان و به طور خاص از سال ۱۳۷۱ خورشیدی به اینسو در رخدادهای سیاسی و نظامی بازی کرده و با نیروی دست داشته، خود هر آن راهی را سد ساخته که برنبیاد آن صلح، آرامی، امنیت و خوشبختی در افغانستان برقرار میشد، مسعود همواره مانعی بوده در برابر ایجاد یك حکومت ملی درافغانستان و از روزیکه سلاح به دست گرفته در غارت داراییهای عامه درکشور، چور، چپاول و بربادی تأسیسات عامه و همه

بنیادهای اجتماعی سهم گرفته است. او چند بار قسمتهایی عمده از تونل شمالی و جنوبی را انفجار داده است، وقتیکه طالبان به شهرکابل نزدیک شدند، فکری به سر داشت که تونلهای مسیر راه ماهیپر- کابل را منفجر سازد و به این منظور مواد منفجره، فراوانی جابه جا کرده بود، یکبار انفجار داد اما خوشبخاته تمامی مواد منفجر نشد و بار دوم که خود را آماده، این کار میساخت، طالبان به سر وقتش رسیدند و او دیگر این مجال را نیافت.

مسعود تا حال صد ها پل کوچك و بزرگ و پلچکها را منفجر ساخته و بسیار راهها و شاهراهها را ویران کرده است، اگر احمدشاه مسعود عمر فعلی خود را ده برابر عمر دیگر ببخشد، یك قسمت ازآن همه خرابیی را که به مردم افغانستان و کشور عزیز ما، افغانستان وارد آورده، جبران کرده نمیتواند.

چنان معلوم میشود که کرکتر و شخصیت او به خاطر ویرانی و بربادی ساخته شده، نه برای آبادی:

«ای پاینده!

آن بوته ییکه دراصل گندلی* باشد، هرگز گل نرگس، نخواهد آورد»

---

* گندلی بوته ییست به شکل درخت، درکوهها میروید، شاخه های در ظاهر محکم و تنه میان تهی و پوک دارد.

مـــآخذ

۱- مارآستین، بروس ریچارسن، ترجمه، پشتو، مقدمه و پاورقیها، نثاراحمد صمد، تورنتو، کانادا، سال ۱۳۷۷خورشیدی، صفحات مختلف.

۲- رادیوی بی. بی. سی، اظهارات یك خبر نگار.

۳- ارتش سرخ در افغانســتان، نوشته، جنرال گروموف، ترجمه، پردیس مسافر، صفحات مختلف.

٤- پنجشیر در دوران جهاد، عبدالحفیظ منصور، صفحات مختلف.

۵- جریده دعوت، داکتر رحمت ربی زیرکیار، سال ۱۳۷٦ خورشیدی شماره ۷۷-۷۸ صفحات ٦،۸،۱۰.

ویرانی اقتصاد کشور و تورم پول

برهان الدین ربانی درپهلوی همه ویرانیها و زیانهاییکه در زنده گی عادی کشور و تمام جریانهای رشد اجتماعی آن وارد آورد، درعرصه، اقتصادی نیز آنچنان زیانهایی وارد کرد که کشور افغانستان در تمام مدت تاریخ پنجهزار ساله اش، چنین نقصان و زیان را ندیده بود. تنها در شهر کابل دوهزار فابریکه کوچك و بزرگ، دستگاه ها و کارخانه های صنایع دستی، چور، چپاول، غارت و برباد و ویران گردیده و به آتش کشیده شد و دربسیاری از شهرهای عمده و بزرگ کشور نیز همینگونه حالاتی آمد.

بربنیاد پژوهش و دید دانشمندان اقتصاد، زیانهای وارده در عرصه، اقتصادی کشور درجریان چهارنیم سال اداره جنجال برانگیز ربانی، به تناسب تمام زیانهای وارده درسطح کشور توسط روسها و حکومتهای طرفدار و دست نشانده، روس، چندین برابر زیادتر است. دلیل این مسأله و ادعا در آنجاست که تمام دار و ندار و دارایی های مادی در شهر ها جمع شده و تمام نشانه های ترقی و صنعت و پیشرفت که درکشور ما آمده بود، در شهر ها موقعیت داشتند.

دز وقت وجود روسها و طرفداران معلوم الحال شان به همه، شهر ها و دهکده های دورتر و دورترین زیانهایی جبران ناپذیر و سخت برباد کننده وارد شد، اما بازهم هنوز شماری از شهرها نسبتاً آباد مانده بودند. مگر همینکه دوره، منحوس سقاوی دوم ربانی با نام« دولت اسلامی! » آغاز گردید، تمام آنچه که درطول سالها و سده ها درشهرها باقیمانده و موجود بود، تفنگداران آقا، آنرا به خود غنیمت کردند، چیز چیزی را به کشورهای همسایه فروختند و چیزچیزی را هم طعمه، حریق ساختند.

در پهلوی اینها، برهان الدین ربانی ضربه، کمرشکن دیگری را نیز به اقتصاد کشور وارد کرد و آن اینکه پول افغانی را از شمار بیرون چه که به تن

ها، در روسیه چاپ کرد و اقتصاد آنهایی را که عاید ثابت داشتند و نیز مردمان بیچاره و نادار را ویران و انفلاسیون پولی را درسطح بسیار بالای آن رسانید.

دانشمندان اقتصاد عقیده دارند که:«استقرار پولی بالای استقرار اجتماعی و سیاسی تأثیر به سزایی دارد. انفلاسیون درسطح بالا و توانمند، جوامع را سخت نامتعادل ساخته و راه را برای تغییرات خونین هموار میکند.

درجریان حکومت چارساله، ربانی، چاپ پول از کنترول بانک مرکزی با بی مسؤولیتی تمام از اداره و کنترول خارج شد و چاپ پول اصلاً بر سنجشهای اقتصادی قطعاً بنا نیافته، فقط برای آنکه ربانی و فرمانده مسعود بتوانند از راه رشوت قوماندانهایی را درکشور از خود بسازند، به صدها ملیارد افغانی چاپ کرده و به اینگونه نه تنها در کشور، بلکه در منطقه(ممکن حتی در تاریخ) تورم بی مانندی را در افغانستان حاکم کرد.»[1]

پروفیسور انورالحق احدی مینویسد:«من طی مضمونی با نام"چاپ بانک نوت یك راه ضبط دارایی شخصی ازطرف حکومت" که درجراید"افغان ملت" و "امید"به نشر رسیده بود، چنین استدلال کرده بودم، انفلاسیونیکه از اثر چاپ پول به وجود می آید، در واقعیت به حکومت این توانمندی را میدهد که قسمتی از دارایی مردم را از آن خود سازد، سیاست پولی بی مسؤولیت جاری شده در دوره، ربانی، داشته ها و ذخایر نقدی بسیاری از افغانهای بیچاره را نابود کرد و از میان برداشت و مشکلات اقتصادی این ملت درد دیده و زجر کشیده را فوق العاده زیاد ساخت.

انفلاسیون، قدرت خرید مردم را کم میسازد. عامل عمده، انفلاسیون چاپ ونشر بی مسؤولیت پول است، با آنکه انفلاسیون در هر حالتی دردناك است، اما اگر انفلاسیون نتیجه، تمویل پروژه های عام المنفعه باشد، کم ازکم منافع آن اجتماعی و به سود عامه خواهد بود. در افغانستان چاپ و نشر بانك نوت به صورت فوق العاده غیر نورمال در آمده است، در دوره، حکومت ربانی، پول به خاطر پروژه ها نه بلکه به خاطر راه اندازی و تمویل عملیات

جنگی یك دسته و گروپ خاص(شورای نظار) به گونه، بی دریغ خارج از اداره و بی مسؤولیت، چاپ میشد.»[۲]

پروفیسور احدی می افزاید:«وقتیکه من بر سیاست پولی حکومت ربانی انتقاد جدی کردم، کسانی از طرفداران حکومت درپاسخ من نوشتند که افغانی پول بی پشتوانه نیست و«بانك مرکزی» درحدود«۸٤۰» ملیون دالر پشتوانه دارد. برای من داشته و ذخیره بانك مرکزی معلوم نیست، اما اینقدر معلوم است که در دوره، مرحوم داوود خان، ذخیره و پس انداز اسعار خارجی فزونی گرفت، چرا که در آن هنگام شمار زیادی از افغانها در ایران و کشورهای خلیج کار میکردند و به خانواده های شان دالر میفرستادند و آنها دربانك به افغانی تبدیل میکردند. اداره، طالبان باید در اینمورد به مردم معلومات بدهد که ذخایر و داشته های اسعاری و طلا در بانك مرکزی، حالیا موجود هستند و یا اینها هم به پنجشیر انتقال داده شده و یا اینکه به حسابهای استاد ربانی ومسعود در پاریس، لندن و سویس انتقال و محفوظ گردیده اند.»[۳]

وزارت، امور خارجه، افغانستان درمورد تورم پولی، چاپ بانك نوتها و برخی مسایل مالی غیر اصولی، یك صورت حساب* و پنهانی را انجام داده و چنین نتیجه گیری ومعلوماتی را به دست آورده است:

«۱- تمام شمارش بانکنوتهای چاپ شده تا سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی به ۱۳۱۱ ملیارد افغانی میرسید که در چند سال دوره، برهان الدین ربانی به ٤۳۵۰ ملیارد افغانی بالا رفت و با تناسب قبل از سال ۱۳۷۰ خورشیدی یك افزایش ۳۰۳۹ ملیارد افغانی را نشان میدهد.

۲- سنگهای قیمتی در جریان این چند سال به پیمانه، بسیار زیاد به کشورهای خارجی صادر شده که از جمله آن به کشور هند یك رقم زیاد سنگهای قیمتی صادر شده و بر مبنای اطلاعات مستند پاکستان در حین چند سال آخر هندوستان به ارزش ده ملیون دالر سنگهای قیمتی را به کشورهای دیگر صادر کرده، در حالیکه کشور هند دارای هیچنوع معادن سنگهای قیمتی نیست.

۳- بر اساس قراردادی که با انجمن ترانسپورت بین المللی تجارت(EATA) امضاء شده است، افغانستان از هر پرواز عبوری ترانزیتی که از فضای کشور ما میگذرد، (۵۰۰) پنجصد دالر امریکایی نفع به دست می آورد. به همین اساس، افغانستان در جریان چند سال آخر عایدی بالغ بر «۲۰» ملیون دالر امریکایی داشته و این پول باید به حساب «۶۰۰۱» عواید دولت وشامل بیت المال میگردید، اما متأسفانه یك دالر هم به حساب بیت المال شامل نشده و تمام آن ازطرف مسؤولین اداره، ربانی، حیف و میل گردیده است.

٤- مصارف مجموعی که در بودجه، سال ۱۳۷۳ خورشیدی درنظر گرفته شده بود، «۶۳۵» ملیارد افغانی را نشان میداد. مگر تمام عواید«۵۲۳» ملیارد افغانی تخمین شده بود، درحالیکه تمام عواید داخلی و خارجی از «۸۰ تا ۹۰» ملیارد افغانی بالا نمیرفت و این تفاوت که حدود «۵۰۰» ملیارد افغانی در آن دیده میشد از کسر بودجه یعنی چاپ و نشر بانکوتها تمویل میگردید و به غیر از اینها از «۵۲۳» ملیارد افغانی حدود هشتاد تا نود درصد آن به مصرف سه وزارتخانه قوای مسلح یعنی دفاع، امنیت و امور داخله میرسید.

۵- د افغانستان بانك(بانك مرکزی افغانستان) و دیگر بانکهای تجارتی کشور، برخلاف قانون اعطای قرضه در کشور، به ملیارد ها افغانی و ملیونها دالر از اجرای لیتراف کریدتها و چکهاء انتقالی اجراآت ضد دولتی کرده که تا حال و هنوز موضوع این قروض غیر قانونی حل ناشده باقیمانده و بر ساختمان اقتصادی کشور، ضربه، هولناکی به شمار میرود.

۶- از بخش دالر کلیرنگ های شوروی سابق نیز استفاده های نابه جا، اختلاس و اجراآت غیر قانونی، انجام شده واین مطلب نیز مسأله، مهمی به دولت محسوب میشود.

۷- برخ اعظم مصارف حکومت و دولت آنوقت را، مصرف و یا مصارف

مسئولین حکومتی و دولتی، فرماندهان، بادیگارد ها و محافظین آنها تشکیل داده بود.»[٤]

داکترمحمد اکبر اکبر، خبرنگار سابق بخش پشتوی رادیوی بی.بی.سی، مینویسد:

«برمبنای برخی شمارشها و ارقام در کابل که برای ما روشن شده اند، در مدت چارسال حکومت وحاکمیت ربانی و مسعود درکابل،« ۸۰۰۰ » ملیارد افغانی بر اساس همان بانکنوتهایی چاپ شده که نمبر مسلسل Serial Number آن در بانك محفوظ هست(به اساس همین شمارش و پژوهش، پولهای چاپ شده، غیر محفوظ از دیدگاه نمبر مسلسل به « ۱۷ » هزار ملیارد افغانی میرسد)، اینکه « ۱۷ » هزار ملیارد افغانی و یا بر طبق محاسبه و اطلاع دقیق آن، « ۸ » هزار ملیارد افغانی بالای اقتصاد کشوری کوچك مثل افغانستان، تا کدام اندازه مشکل تمام میشود و چقدر سنگین است، در همان مقایسه و معلومات کوتاهی که داده شد، ارائه گردید.

بر اساس همین مقایسه و پژوهش، در دوران ٤۲ سال پادشاهی محمد ظاهر خان حدود« ۱۹ » ملیارد افغانی چاپ شده بود. در وقت داوود خان این رقم درجریان پنجسال به « ۲۸ » ملیارد افغانی و درچهارده سال رژیم کمونیستی به « ۷۰۰ » ملیارد افغانی رسید. بر بنیاد گفته های طالبان، حکومت و حاکمیت ربانی، رقم چاپ پول را به « ۸۰۰۰ » ملیارد افغانی نشان داده و از همه بدتر این است که هنوز جریان چاپ این پول توسط روسیه جریان دارد، درین میان به اساس گفته، طالبان، آن دارایی و خزانه و پشتوانه و سرمایه محفوظ طلا در بانك مرکزی و ارگ که در داخل سیفهای آهنی موجود بودند، همه چور و غارت شده اند. میگویند که وزن این طلا ها به سیر نه بلکه به تن ها میرسیده(٤۲تن).»[٥]

برخی منابع دیگر نیز در مورد غارت و دزدی اسعار خارجی و طلاهای محفوظ در ارگ و بانك مرکزی اظهاراتی کرده و اطلاعاتی داده اند.

وقتیکه طالبان درپنجم میزان ۱۳۷۵ خورشیدی کابل را گرفتند و به بعد

به بانک مرکزی(د افغانستان بانک) رفتند، نه تنها در سیفهای بانک اسعار خارجی موجود نبود، بلکه از بانکنوتهای ۵۰۰۰ افغانیگی و ۱۰۰۰۰ افغانیگی هیچ چیزی در بانک وجود نداشت و همه از بانک کشیده شده بودند و در بانک فقط پنجاه افغانیگی و صد افغانیگی به جا مانده بود و ارزش آن نیز در آنوقت نزدیک به صفر شده بود.

شماری از نشریه ها و رسانه ها نیز برنبیاد برخی از منابع درمورد پولهای اسعاری و طلای موجود در ارگ و بانک مرکزی چیزهایی نشر کرده اند.

«به اساس منابع نزدیک به واقعیت و اظهارات آنها گفته میشود که ربانی و مسعود هنگام فرار از کابل در پهلوی بانکنوتها، آثار طلاتپه و موزیم و دیگر داشته های ملی آن« ۲٦ » و به گفت برخی دیگر« ٤۲ » تن طلا را که از سالهای سال به عنوان پشتوانه پول«افغانی» در ارگ نگهداری میشد، همراه خود به پنجشیر برده اند، این طلا بسیار به گونه، محرم و در حفاظت قوی در زیر سطح زمین در ارگ نگهداری میگردید. میگویند اینها به زور دروازه های آن جای را شکستند و تمام طلاهای آنرا برده اند.»(٦)

در باره « ۲۲ » هزار سکه های طلا تپه و دیگر آثار تاریخی با ارزش و حتی لایتناهی، مسعود خوب میدانست که در کجا نگهداری میشود و در مورد آن باری چنین اعتراف کرده است:« آثار طلا تپه در جاییکه به وسیله، حکومت قبلی و هیأت ملل متحد جابه جا و مهرلاك گردیده بود، محفوظ است.»(۷)

از این معلوم میشود که آن همه آثار درحاکمیت مسعود و ربانی موجود بوده است، اما پس از گریز شان ازکابل، نشانی این آثار و جاییکه نگهداری میشوند، معلوم نیست و از این معلوم میشود که این آثار را مثل دیگر دارایی های عامه همراه خود برده اند.

در مورد بردن و انتقال دارایی های عامه آنها چنین اظهار میدارند که گویا ما دولت قانونی(!) بوده و دولت حق دارد که دارایی عامه را از یکجا به دیگر جا انتقال بدهد.(!)

معلوم کردن شمارش و اندازه، پولیرا که مسعود و ربانی هنگام حاکمیت جنجال برانگیز شان در کابل چاپ کرده اند، کاریست بسیار دشوار. اما به اساس گفته، یك کارمند بانك مرکزی: «پولیکه اینجا (در بانك مرکزی) آمده و ثبت شده به دوازده هزار ملیارد افغانی میرسد، این برخی از آن همه پولهاییست که به بانك رسیده است، اینکه پیش از رسیدن به بانك مرکزی(د افغانستان بانك) چقدر پول دیگر تقسیم و توزیع گردیده، درمورد آن من معلومات ندارم.»

مستوفی کابل در اداره، کابل گفت: «در مدت اندك پس از آمدن طالبان درکابل، (۸۲) هزار ملیارد افغانی به چلند قرار داشت.»

این مطلب شاید به بسیاری کسان باور نکردنی و حد آخر مبالغه معلوم شود که ربانی ومسعود به کانتینر ها و به تُن ها پول چاپ کرده اند. آنگاه که ائتلاف دوستم و ربانی درکابل برقرار بود، درمیدان هوایی بین المللی کابل تعداد زیادی از ملیشای دوستم جا به جا بودند، آنها نه تنها بخش زیادی از میدان هوایی را دراختیار داشتند که در مسیر راه میدان هوایی تا ارگ نیز همانها یعنی ملیشای دوستم، قرار داشتند و حکومت ربانی بدون مشوره وخوشی آنها اجازه، آنرا نداشت که چیزهای مهم و ارزشمند و ازجمله پول را از این مسیر انتقال بدهد و هرگاهیکه پول چاپ میشد و به میدان هوایی میرسید، یك بخش آن به عنوان حق العبور(!) حق سود(!) و باج وخراج به آنها داده میشد، این بخش پول به طور مستقیم به بازار میرفت و نمبر مسلل و یا سریال نمبر آن در بانك مرکزی ثبت نمیشد. باری هم این پول به میدان هوایی بگرام نیز میرسید.

به غیر از اینها ضربه، دیگر بر پیکر اقتصاد افغانستان وارد آمد و انفلاسیون را بیشتر بالا برد، موضوع رقابت در تقسیم پول میان مسعود و ربانی(شورای نظار و جمعیت) بود. یکی از اعضای بلند مرتبه اداره، ربانی که نمیخواهد نامش را ذکر کند، در هنگام حاکمیت ربانی، طور خصوصی، اینچنین یاد آور شد:

«وقتیکه پول جدید چاپ شود، در کانتینر ها به میدان هوایی بگرام انتقال داده میشود، سپس از یازده فیصد همه، پول، ده فیصد آن به مسعود و یك فیصد آن به ربانی انتقال داده میشود.»

پولیرا که مسعود از میدان هوایی بگرام به دست می آورد، به پنجشیر میبرد و بعد آنرا در فعالیتهای جنگی کار میبرد و فرماندهان بسیاری را به این وسیله در دام می آورد و به غیر از این پولها مسعود از کابل و از اداره، ربانی نیز پولی فراوان به دست می آورد و به بهانه، همان فعالیتهای جنگی میبرد.

پولیرا که مسعود از میدان هوایی بگرام بدست می آورد، سریال نمبر آن در بانك مرکزی ثبت نمیگردید و به همین خاطر رادیوی بی.بی. سی، خبر دیگری نیز چنین پخش کرد: «با شرکت منبعی که به ربانی پول چاپ میکند و نیز افرادی از اداره، ربانی، یك قسمت بیشتر این پولها قبل از رسیدن به افغانستان در بازار سیاه به اسعار خارجی مبدل و این اسعار نزد آنها باقی میماند.»

در پشاور چنان بسته هایی از پول افغانی دیده شده که پیش از رسیدن به افغانستان درمارکیتهای صرافی پشاور به اسعار دیگر تبدیل شده است.

کار دیگری هم که زمینه ساز انفلاسیون بود، چاپ صدها بانکنوت با یك نمبر هست که این جعلکاری در بالا رفتن انفلاسیون بسیار کار او مؤثر بوده است. این کار بدان معناست که همزمان در نزد چند شخص با یك نمبر سریال و نمبر خصوصی ده ها بانکنوت موجود بوده، نمونه هایی از این جعلکاری نزد آقای اکادمیسین پروفیسور عبدالشکور رشاد موجود است. نزد استاد رشاد صدها کاپی از بانکنوت هزار افغانیگی موجود است که همه دارای یك نمبر سریال و یك نمبر خصوصی هستند و همه، آنرا اداره، ربانی چاپ کرده ائتلافیان اداره، ربانی، دوستم و انجنیر حکمتیار نیز پول چاپ کرده اند. گفته میشود که نوتهای هزار افغانیگی ازسوی حکمتیار در چارآسیاب چاپ میشد، اما مقدار یا اندازه، آن به خاطری چندان زیاد و مؤثر نبود که به خاطر انفلاسیون

از حد بالا توسط اداره، ربانی چاپ هزار افغانیگی نمیتوانست مصارف آنرا تأمین بدارد.

هنگامیکه نوت هزار افغانیگی میرفت که ارزش خود را با مصارف چاپ آن یکسان و برابر سازد، ربانی به چاپ پنجهزار افغانیگی و ده هزار افغانیگی آغاز کرد. دوستم نیز در پهلوی اداره، بی کفایت ربانی، شروع به چاپ و نشر وپخش این پولها کرد، اما نسبت به چاپ پول توسط اداره، ربانی، مقدار این پولها اندك است.

وقتیکه به تاریخ« ۵ » میزان سال ۱۳۷۵ خورشیدی، اداره، ربانی به وسیله، تحریك اسلامی طالبان، سقوط داده شد، ربانی و مسعود به سوی شمال کشور فرار کردند و باز هم چاپ پول توسط روسها به آنها قطع نگردید. آنها به چاپ دیگر پول نیز دست یازدیدند که سریال نمبر آن از ۳۲ بالاست وقتیکه طالبان پول بالاتر از سریال نمبر ۳۲ را بی ارزش اعلان کردند، آنها بسیار دست پاچه شدند، اما باز هم به چاپ پول دوام داده، هم بانکنوتهای ده هزار افغانیگی بالاتر از سریال نمبر ۳۲ را چاپ و هم دوباره از سریال نمبر« ۱ » شروع به پخش و نشر پول کردند. ایامی هم دیده شد که باوجود ائتلاف ربانی و دوستم هریك برای خود، پول چاپ میکردند.

تا ماه اگست که طالبان شهر مزارشریف و دیگر شهرهای شمال کشور را به دست نیاورده بودند، چاپ پول ازسوی ربانی برهمینگونه دوام داشت، برای آنکه طالبان پول جدید چاپ نکنند و یا احتمالات دیگر.

نه تنها ربانی این پولها را در راه های نظامی و ویرانی کشور به کار می انداخت، بلکه برای منافع نزدیکان وافراد تنظیمی خویش نیز از آن سود میبرد و کار میگرفت، او در همین مورد بود که یك حساب بانکی ویژه را به نام(۹۰۰۰) در بانك گشوده بود و پولهای کشیده شده از این مدرك ومصارف آن و نیز وجوه مصارف آن به هیچکس معلوم نبود. این باب، فقط با نام باب«ریاست جمهوری» صرف به ربانی و صلاحیت او متعلق بود و همانگونه که ذکر رفت وجه و یا وجوه مصرف ومصارف آنرا جز خود او، کس دیگر نمیدانست.

بر اساس گفته، یکتن ازکارمندان وزارت مالیه: «تنها در یک ماه آغاز سال ۱۳۷۵، از همین باب، معادل ۲۷ ملیارد افغانی به یکتعداد افراد و اشخاص به گونه، بخشش و رایگان، داده شده است.»

ربانی و مسعود با زور و استفاده از همین گدامها و ذخایر پولی بود که چهارنیم سال حکومت نیمه اختیاری را در کابل برقرار داشتند و زنده گی هزارها هزار انسان افغان را فدای هوسهای خویش کردند.

حال دیگر به هیچکس و حتی به همانهاییکه به آنها به تن ها پول چاپ میکردند، شاید معلوم نباشد که آنها به صورت مجموعی چقدر پول چاپ کرده اند. چرا که از همان چاپخانه ها هم پول بیرون شده و به اسعار خارجی تبدیل گردیده است.

اگر تمام حالات یاد شده و احتمالات آنرا مد نظر بگیریم، بازهم حساب دقیق و کامل آن بدست نمی آید.

اینجا میشود ازآن احتمالات چنین فرضیه یی به دست آید:

۱- دوازده هزار ملیارد افغانی که درجریان چهارنیم سال اداره نیمبند و نیمه اختیار ربانی چاپ شده و به گفته، کارمندان بانک مرکزی، سریال نمبر آن ثبت است.

۲- آن پولهاییکه پیش از رسیدن به بانک، به ملیشای دوستم، به عنوان رشوت و حق العبور داده شده، میتواند این پول یك قسمت یعنی یکهزار ملیارد تخمین گردد.

۳- آن پولیکه مسعود از میدان هوایی بگرام، به خود میگرفته و به پنجشیر یا جایی دگر انتقال میداده است و برمبنای گفته، یك مقام بلند مرتبه«جمعیت» یازده برابر پول ربانی بوده و به این حساب، مسعود باید یکصدوچهل هزار ملیارد افغانی را به خود اختصاص و انتقال داده باشد.

٤- آن پولهاییکه اینها از هر نمبر سریال واحد، صد صد کاپی چاپ کرده اند،

و تعیین اندازه، آن بسیار مشکل است. شاید از یگان نمبر واحد آنها صد صد کاپی چاپ نکرده باشند. اما باز هم هر اندازه ییکه آنها چاپ کرده باشند، چونکه به صد ضرب میشود، پس این نیز به ده ها هزار ملیارد افغانی میرسد.

۵- آن رقم از پولهاییکه پیش از انتقال از کشور چاپ کننده، توسط کارمندان ربانی ویا اداره، کشور چاپ کننده پول، به بازار رفته و به اسعار دیگر مبادله شده است. دریافت رقم این پول نیز کاریست دشوار، اما بازهم به صدها ملیارد افغانی میرسد.

٦- تمام آن رقم از پولهاییکه ربانی ومسعود پس از فرار شان ازکابل، پس از تاریخ «۵» میزان ۱۳۷۵ خورشیدی چاپ کرده اند، میتواند رقم این پولها نیز برابر همان پولی باشد که آن دو در دوره، حاکمیت شان در کابل، چاپ کرده اند. با آنکه مدت زمانی پس از فرار شان نسبت به دوره، حکومت نام نهاد آنها اندك است، اما شاید وباید که آن دو به خاطر نجات ازمرگ حتمی خود و دار و دسته، شان به این کار دست زده باشند و دیگر از این ترس و هراس که میشود طالبان برای خود پول جدید چاپ کنند و برمبنای یك معیار و سنجش پولهای کهنه را نو بسازند. لذا آنها باید پیش از پیش اکمال پولی خود را انجام داده باشند. آنها از این هم میهراسیدند که آن نقابی را که با نام «دولت اسلامی» به رخ کشیده اند، به مرور زمان از میان برداشته شود و آنگاه هرنوع امکان چاپ پول به کلی از دست شان برود.

پس هرگاه احتمالات و فرضیه های یاد شده را مد نظر بگیریم، ربانی و مسعود تا پایان سرطان ۱۳۷۷ به صدها هزار ملیارد افغانی، باید چاپ و پخش و نشر کرده باشند. واین موضوع نه تنها در افغانستان بلکه با درنظر داشت مدت زمانی و چگونگی نفوس کشور، در جهان بی مانند بوده و ریکارد جدیدی را ثبت و ضبط کرده است. اگر این صدها هزار ملیارد افغانی، بالای پانزده ملیون نفوس افغانستان تقسیم شود، به هریك ده ها ملیون افغانی

میرسد و به طور اوسط هریک افغان میتواند یک خانه، در سطح متوسط با آن آباد کند. مگر استاد ربانی و فرماندهان او تمام این پولها را درساحه، تخریب افغانستان به مصرف رسانده اند. نه تنها کلبه ها و خانه های هموطنان ما را آباد نکردند که تخریب و به کلی تخریب هم کردند و این هم معلوم است که اگر یک افغانی برای تخریب کشور به کار رود، برابر صد افغانی کار تخریبی انجام میدهد. حال آن صدها هزار ملیارد افغانی را که ربانی درمدت ایام گذشته اش چاپ کرده، یکبار دیگر ضرب صد کنیم و ببینیم و بررسی کنیم رقم تخریبی وارده از سوی ربانی و یارانش را در تمام افغانستان. این البته غیر از آن ارقام بلند اسعار خارجیست که یاران و باداران خارجی شان یعنی همان دشمنان افغانستان به دست آورده ویا که دارایی های ملی را بر آنها فروخته و پولی را که از این راه حاصل شان شده به همان کشور ها و بانکهای کشور های دیگر انتقال داده اند. همین مسایل بود که اقتصاد کشور ما را که خود چندان قوی نبود، هنوز ضعیف و برباد ساخت، برخی از منابع مادی را از میان برداشت و اقتصاد مردمی را که عاید ثابت داشتند، از هم پاشید.

آنهاییکه یک رقم ثابت دارایی مادی و یا پول نقد داشته و آنرا درجایی معین و یا بانکها پس انداز کرده بودند، با گذشت ایام، ارزش خود را از دست دادند. درین مورد میشود به چند نمونه بسنده کرد:

در سال ۱۳۷۱ خورشیدی(هنگام دوره کوتاه مدت مجددی صاحب) یکتن از استادان دانشگاه کابل خانه شخصی خود را که درشهر جلال آباد موقعیت داشت، به سی ملیون هزار افغانی فروخت و آن پول را بنابر احساس ملی، به اسعار خارجی مبدل نساخته، بلکه همه را به یک حساب جاری در« پشتنی تجارتی بانک» تحویل داد. از این رقم پول در آنوقت حدود هفت صدهزار کلدار پاکستانی به دست می آمد و معادل بود با (۲۵ تا ۲۷) هزار دالر آمریکایی، از این کار مدتی گذشت و ارزش افغانی روز به روز پایین آمد. یکسال سپری شد و بنابر برخی فشارها وگوشزد ها ومشوره های دوستان، استاد مجبور گردید و پولهایش را از بانک دوباره به دست آورد و هنگامیکه به بانک مراجعه کرد، از سوی مسؤولین و یا مسؤول بانک برایش گفته شد که ما بالاتر از

پنجصد هزار افغانی به کسی پول داده نمی توانیم و آنهم پس از هریک مدت معین، چون استاد در شهر پشاور زنده گی میکرد و نمیتوانست پول دیگری مصرف کند و هر از گاهی معین بیاید و این پنجصد هزار افغانی را که آیا آنهم داده شود یا خیر، به دست آورد حیران ماند. البته زمینهٔ دیگری هم برای بدست آوردن پول از بانک وجود داشت، هرکسیکه دو ملیون افغانی از بانک میخواست باید پنجصد هزار آنرا، رشوت میداد، چون استاد به این کار هم تن در نداد، از این کار مدت زیادی گذشت و سقوط دورهٔ ربانی نیز نزدیک گردید، روزهاییکه دیگر یک کلدار پاکستانی، پنجصد افغانی و یک دالر امریکایی بیست هزار افغانی ارزش پیدا کرده بود و به همین گونه مبادله میشد، اینجا بود که ارزش پول استاد مجموعاً به (٥٤ هزار کلدار) و یا هم«یك ونیم هزار دالر» پایین آمد.

برشخص دیگری که در دورهٔ حاکمیت داکتر نجیب الله پنج ملیون افغانی را طور پس انداز در بانک گذاشته بود، همین قصه آمد.

این دو نمونه را به گونهٔ«مشت نمونهٔ خروار» آوردیم که دیده شود از چی راههایی همرطنان ما زیانهایی را ازآن ادارهٔ متقبل شدند و این زیانها بیشتر افراد دارای عواید ثابت ویا هم متقاعدین بیچاره متوجه میبود.

یکی از افسران که در حاکمیت داکتر نجیب به تقاعد سوق داده شده و در زمامداری ربانی برای دریافت پول تقاعدش به کابل می آمد، از بس دشواریها و صرف رفت و آمد های بی نتیجه. بالاخره از دریافت پول تقاعدش منصرف گردید و این یکی از آن هزارها افرادیست که چنین کردند. او میگوید:«پول تقاعد من ماهانه دوازده هزار افغانی بود، و من پول تقاعدم را سال به سال میگرفتم، روزی و روزگاری آمد که معاش من ثابت ماند و ارزش افغانی به کلی از بین رفت، پس معاش یکسال من، مصارف آن چند روزی را که من باید از ولایت لغمان به کابل میرفتم و آنجا میماندم، کفایت نمیکرد. به همین خاطر به طور مطلق از آن صرفنظر کردم.»

در نتیجه، انقلاسیون روا داشته شده از سوی ادارهٔ ربانی، نه تنها

افغانی ارزش خود را از دست داد، بلکه در کارهای روزمره، تجارتی نیز از ارزش آن کاسته شده و داد و ستد های روزمره تجارتی براساس اسعار خارجی صورت میگرفت و میگیرد. تا آخرین روزهای زمامداری و اداره، ربانی در بیشتر شهرهای بزرگ و حتی کوچك کشور، داد و ستد برمبنای کلدار پاکستانی و یا هم دالر امریکایی صورت میگرفت، در نتیجه، این عمل آنها، تمام کشور به یك انفلاسیون بزرگ مالی و ناروایی اقتصادی رو به رو گردید و در همین دوره، یاد شده، قیمت تمام اشیای مصرفی از صد تا یك و نیم هزار بالا رفت وحالت ارتقایی چند چند مرتبه افزایش را گرفت.

مآخذ

۱- پروفیسور انورالحق احدی، مجله، هیله، ۱۳۷۶ خورشیدی، شماره یکم ص ص ۵-۶.

۲- همان اثر، ص ۱۰.

۳- همان اثر، ص ۱۰.

٤- راپورتهیه شده یی از سوی وزارت امور خارجه.

۵- داکتر محمد اکبر اکبر، مجله، هیله، همان شماره ص ص ۲۷-۲۸.

٦- همان اثر، ص ۸۷.

۷- جریده، هنداره، کابل ۱۳۷۵ خورشیدی، سنبله.

حالات اجتماعی

در تمام دوره های تاریخ افغانستان، سقاوی دوم(دورهٔ ربانی- مسعود) از همه بدتر، تیره تر و بی ثبات بوده است. در حاکمیت بی اختیار چارنیم سال آنها، به وسیلهٔ خود شان، مخالفین شان و باز به وسیلهٔ مؤتلفین ومتحدین شان، چنان جنایتهایی روا داشته شد که مانند آن نه تنها درتاریخ کشور ما، بلکه درتاریخ جهان کمتر دیده شده است. درهمین دوران، بی ثباتی بسیار اندوهناکی در تمام جامعهٔ افغانی روغما و مستقر گردید، نه قانونی وجود داشت ونه کدام اداره یی و نه کسی از کسی میپرسید و یا پرسیده میتوانست، آنهاییکه خود را مدعیان رسمی حاکمیت میگفتند، تا گوشها در جنایت غرق بودند: «بر اساس احصائیه هاییکه رسانه ها و رادیوهای غربی نشر کرده اند، در مدت این چهارسال غم انگیز حدود هشتاد هزار تن از افراد بیگناه در شهرکابل، کشته شده اند، این احصائیه فقط همان احصائیه یی را در بر دارد که صلیب سرخ بین المللی و دیگر موسسه های خیریه آنرا نشر کرده اند.»(۱)

همینگونه هزاران انسان دیگر کشته شده اند که شمارش و نشانی آنها به کسی معلوم نیست و نیز حساب این، از موضوع بیجا شدن صدها هزار دیگر که یا کابل را ترک کردند و یا از شهری به شهری و از شهرهایی به شهرهایی رخت سفر بستند، جدا خواهد بود.

ده ها هزار منزل و خانه و کاشانه ویران و دارایی های عامه در شهرکابل و بسیاری شهرهای دیگر چپاول و غارت گردیده و سر و مال هیچکس در امن باقی نماند. جرمها و جنایات جنسی، اختطاف، کشتن و فرار دادن اعمال و کارکردهای روزانه به شمار میرفت.

فرماندهان مختلفی چنان خوداختیار و یاغی و باغی بودند که پروای هیچکسی را نداشتند، میگویند یکی از این فرماندهان یا قوماندانها همسر کسی را به زور برده و با خود نگهداشته بود، شوهر زن به برهان الدین ربانی

که خود را «رییس جمهور دولت اسلامی افغانستان» میگفت و این قوماندان نیز عضو تنظیم او و شخص«دولتی» بود، عرض حال کرد که قوماندان شما همسر مرا از من برده است، ربانی درکاغذ عریضه» او نوشت:

«قوماندان صاحب محترم!

زن عارض را ایله نمائید!

با احترام

پروفیسور برهان الدین ربانی، رییس جمهور دولت اسلامی افغانستان»

وقتیکه این شخص عریضه و [حکم!] را به آن فرمانده برد، آن قوماندان عریضه و کاغذ و [حکم] را با انگشت زد و دور انداخت وگفت:

«من برهان الدین ربانی را نمیشناسم»

اما برهان الدین ربانی با چنین حالت و حالاتی باز هم خود را «رییس جمهور افغانستان» میشمرد و غارت و دزدی و بربادی و خودسری و جنایت در شهر را تبلیغ دشمن میخواند.

حوادثی از این دردناکتر و دلخراشتر نیز به وقوع پیوسته است. باری تفنگداران شورای نظار بر دیوانه خانه زنانه شهرکابل حمله بردند و تمام زنهاییرا که در آن جا بودند، بی عزت ساختند و بر هر یکی تجاوز کردند. این خبر و رخداد را بیشتر رسانه های گروهی در همانوقت بازتاب دادند و نشر کردند، اما اداره» ربانی سری هم تجنباند. در شب و روز همان روز ها، بر یك تن دوشیزه» نابالغ، از سوی یکی از تفنگداران شورای نظار تجاوز صورت گرفت، دو شیزه چند روزی زنده بود و در پایان در بیمارستان جان داد.

داستان شهید ناهید در مکروریان سـ‍م برهمه» افغانها هویدا و معلوم است که از منزل ششم خود را به پایین انداخت، حیثیت و آبروی خود را حفظ کرد، جام شهادت را نوشید، اما نگذاشت که داغ آلوده گی بر دامان پاکش لکه یی اندازد.

در همین ایام است که از اثر جنگهای تنظیمی چنان بی عزتی ها دامن

آلوده گیها برمردم روا داشته شده که قلم و زبان از بیان آن عاجز میماند. عجیب است، اینها به نام همان شعاری که برخاسته بودند، چنان برضد آن شعار کارهایی را انجام دادند که راه شان نیز در انظارمردم بدنام و سرافگنده گردید.

در جریان همین چهار سال تنها درشهرکابل بیشتر از «۳۰۰» باب مسجد جامع، یا به توپ و مرمی ثقیل بسته شد ویا هم تخریب گردید. فرشها و دیگر اشیایی که در مسجد ها میبود، نیز از سوی تفنگداران به دزدی برده شد. درمسجد مشهور«پل خشتی» که فرشها و دیگر لوازم آن به غارت برده شده بود، حدود یکسال کسی سجده نمیتوانست، این منطقه به خوابگاه و گردشگاه سگهای کوچه گرد مبدل شده و در صحن مسجد، گله هایی از سگهای ولگرد میرفتند و میآمدند، در تاریخ مسلمانان هیچگاهی به مسجد و دیگر مکانهای مقدس تا این حد به دیده، تحقیر نگریسته نشده است. در همین ایام، درنزدیکی مسجد پل خشتی در زیر ریش ربانی- مسعود، «سرای شازده» جاییکه در آن اسعار خارجی مبادله میشد، به حکم وفرمان مستقیم مسعود، صدها هزار وملیونها دالر دارایی و داشته های مردم به غارت رفت و برباد گردید.

در مسجد های منطقه، خیرخانه ودیگر مساجد مناطق شهر، بیجا شده ها یا مهاجرین پناه گرفتند. تنها درمسجد های منطقه، خیرخانه، ده ها ولادت به وقوع پیوست، شماری از نوزادان ومادران تلف گردیدند. مکتبها و برخی از تعمیر های دولتی نیز از خانه به دوشان و بیجا شده ها پر بود و هزاران جنایت دیگر، مردم سخت به تنگ آمده بودند، کسانی از مجبوریت وکسانی هم از عدم قانون و اداره به چنان کارهایی دست میبردند، که انسان به آن حیران میشد.

در منطقه، قلعه، فتح الله کابل، صبحگاهی کسی چنین یك آگاهی را به دروازه، مسجد نوشته بود:

«نماز گزاران محترم!

فرش و دیگر لوازم این مسجد را من بنابر یك مجبوریت برده ام. من بسیار مجبور شدم میشود که مجبوریت من رفع گردد و من آنگاه به این مسجد فرشی دیگر تهیه خواهم کرد.»

در نظام«اسلامی!» ربانی، فقر و غربت چنان به اوج خود رسیده بود که بر حالت روانی کسانی هم سخت تأثیر منفی انداخته و آنها را از حالت عادی بیرون کرده بود. در خیابان«آسمایی» شهر کابل کسی درمیان جمع مردم با صدایی بلند فریاد برمی آورد:

«توبه! توبه! از این اسلام اینها! کاشکی ما کافر میبودیم، که شکم سیر نان میخوردیم.»

همچنان نظام اسلامی(!) ربانی، به خاطر عملکرد های منفی خویش موجب گردید که مردم به راه های دیگر[راه های نامشروع] متمایل گردند.

اگر احصائیه یی از کشته شده ها را تنها درشهرکابل مد نظر بگیریم، پس در هر روز از اداره« ربانی- مسعود، ۶۰ تا ۶۵ نفر از افغانها زنده گی خود را از دست داده و تا «۳۰۰» تن دیگر از شهر کوچیده اند.

لست جنایات انجام شده از سوی اداره« آنوقت بسیار بسیار مطول است، چون درین وقت کدام حکومت وحاکمیت منظم موجود نبود، لذا بیشتر رخدادها ثبت نشده است. تنها ریاست مبارزه با جرایم جنایی قوماندانی امنیه« کابل شماری از آن حوادث را ثبت کرده که برخی از افراد شهر، خود بدان قوماندانی و ریاست مربوط مراجعه کرده و ریاست مذکور مجبوراً آنرا ثبت و یا رخدادهایی از برخی منافع دیگر را نیز این مرجع ثبت کرده است.

اینجا از همان کتاب ثبت رخدادها، حوادثی را ذکر میکنیم که تنها شماری از حوادث یك و نیم سال (نیمه ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳) را درج کرده و از آن جدولی ترتیب داده و برمبنای همین جدول محاسبه یی خواهد شد با دیگر رخدادها.

باردیگر یادآور میشویم که حوادث ثبت شده در ریاست جنایی، از آن همه رخدادهای زمان ربانی فیصدی چه که هزارم را نیز نمیسازد.

جدول برخی از رخدادهای هژده ماهه(نیمه ۷۲-۷۳خورشیدی) شهرکابل

شماره	وقت	تاریخ اخذ اطلاع		جای حادثه وحوزه، مربوط		چگونگی رخداد	متضرر
	ساعت	تاریخ	روز	جای حادثه	حوزه مربوط		
۱	۹ صبح	۷۲/۷/۳	شنبه	دیوان جزای ولایت کابل	ولایت کابل	دزدی	دولت
۲	۱ظهر	۷۲/۷/۳	شنبه	چارراهی قلعه فتح الله	حوزه دهم	قتل	شخص
۳	۹ صبح	۷۲/۷/۶	سه شنبه	قصبه کارگری	حوزه دهم	قتل	شخص
۴	۹صبح	۷۲/۷/۷	۴شنبه	خیابان نادرپشتون	حوزه دوم	دزدی	شخص
۵	۱۱:۵	۷۲/۷/۷	۴شنبه	ساحه حوزه دهم امنیتی	حوزه دهم	پیدایش جسد	شخص
۶	۱۰ صبح	۷۲/۷/۱۲	دوشنبه	معاینه خانه مرکزی	حوزه اول	دزدی	دولت
۷	۲ بعدظهر	۷۲/۷/۱۳	سه شنبه	قلعه، وکیل	حوزه نهم	دزدی	شخص
۸	۸صبح	۷۲/۷/۲۰	سه شنبه	پل محمودخان	حوزه نهم	پیدایش جسد	نامعلوم
۹	۵ صبح	۷۲/۷/۲۴	جمعه	چارراهی حاجی یعقوب	حوزه چار	حمله مسلحانه	شخص
۱۰	۹.۳۰	۷۲/۷/۲۴	شنبه؟	ریاست قیر یک افسرتر	حوزه یازدهم	دزدی	
۱۱	۳عصر	۷۲/۷/۲۸	۴شنبه	شفاخانه جمهوریت	حوزه چهارم	قتل	شخص
۱۲	۸صبح	۷۲/۷/۲۹	۵شنبه	شفاخانه، وزیراکبرخان	حوزه دهم	قتل	شخص
۱۳	۸صبح	۷۲/۷/۱۲	۵شنبه	گولایی پارک	حوزه یازدهم	قتل	شخص
۱۴	۸صبح	۷۲/۸/۳	دوشنبه	پارک زرنگار	حوزه چهارم	انفجار	
۱۵	۱۱.۴۵	۷۲/۸/۱	شنبه	سرک دوم پروژه تایمنی	حوزه چهارم	قتل وجرح	شخص
۱۶	۸صبح	۷۲/۸/۸	شنبه	دروازه جنوبی ارگ	حوزه دوم	جراحت	شخص
۱۷	۱۲ظهر	۷۲/۸/۸	شنبه	شهرداری کابل	حوزه دوم	قتل وجرح	شخص
۱۸	۱۲ظهر	۷۲/۸/۱	پنجشنبه	خواجه بغرا خیرخانه	حوزه یازدهم	قتل	شخص
۱۹	۸شب	۷۲/۸/۱	پنجشنبه	چارراهی پلازا	حوزه دوم	مرگ	شخص
۲۰	۴عصر	۲۷/۱۰/۱۱	پنجشنبه	سرک ۴ پروژه تایمنی	حوزه چهارم	پیدایش جسد	شخص
۲۱	۸صبح	۷۲/۸/۱۴	جمعه	پوسته بنایی	حوزه نهم	قتل	شخص
۲۲	۲.۳۰	۷۲/۸/۱۳	پنجشنبه	خانه ۴۵ بلاک سوم مکروریان سوم	حوزه چهارم؟	دزدی	شخص

شماره	وقت	تاریخ اخذ اطلاع		جای حادثه وحوزه‌ء مربوط		چگونگی رخداد	متضرر
	ساعت	تاریخ	روز	جای حادثه	حوزه مربوط		
۲۳	۲.۳۰ ظهر	۷۲/۸/۱۶	یکشنبه	نردفامیلی	حوزه‌ء دوم؟	دزدی	شخص
۲۴	۸شب	۷۲-۸-۱۹/۲۰	۴شنبه	کارته پروان	حوزه دوم	قتل	شخص
۲۵	۱۱قبل ظهر	۷۲/۸/۲۱	جمعه	کارته پروان	حوزه دوم	دزدی	شخص
۲۶	۱ظهر	۷۲/۸/۲۲	شنبه	ریاست امور فارمسی	حوزه نهم	دزدی	دولت
۲۷	۱ ظهر	۷۲/۸/۱۷		مکروریان کهنه		دزدی	شخص
۲۸	۶صبح	۷۲/۸/۳	یکشنبه	خیرخانه	حوزه یازدهم	قتل	شخص
۲۹	۹ صبح	۷۲/۹/۳	۴شنبه	تایمنی	حوزه چهارم	دزدی	شخص
۳۰	۳ عصر	۷۲/۹/۹	۳شنبه	بلاکهای هرایی	حوزه دهم	دزدی	شخص
۳۱	۱.۳۰	۷۲/۹/۱	۴شنبه	دهکده یکه توت	حوزه نهم	قتل	شخص
۳۲	۹.۵۴	۷۲/۹/۱۲	جمعه	مکروریان سوم	حوزه نهم	دزدی	شخص
۳۳	۹.۳	۷۲/۹/۱۹	جمعه	خواجه بغرا	حوزه دهم	جسد	شخص
۳۴	۱۲.۳۰	۷۲/۹/۱۹	دوشنبه	زن آباد؟	حوزه نهم	دزدی	
۳۵	۴عصر	۷۲/۹/۲	۴شنبه	ساحه حوزه دوم	حوزه دوم	مرگ	شخص
۳۶		۷۲/۹/۴	پنجشنبه	پروان سوم	حوزه چهارم	دزدی	
۳۷	۹.۳۰	۷۲/۱/۲	پنجشنبه	حوزه اول	حوزه اول	قتل	شخص
۳۸	۱ظهر	۷۲/۲/۲	۴شنبه	شفاخانه‌ء جمهوریت	حوزه سوم؟	قتل	شخص
۳۹	۱۱.۳۰	۷۲/۱۰/۲۴	جمعه	تهیه مسکن	حوزه چهارم	دزدی	شخص
۴۰	۹ صبح	۷۲/۱۱/۱	جمعه	ده افغانان	حوزه دوم	دزدی	شخص
۴۱	۹.۳۰	۷۲/۱۱/۲		وزیراکبرخان	حوزه دهم	دزدی	ملل متحد
۴۲	۱۰صبح	۷۲/۱۱/۹	شنبه	ده افغانان	حوزه دوم	دزدی	شخص
۴۳	۱۱.۳۰	۷۲/۱۱/۱۴	پنجشنبه	کوچه تنور سازی	حوزه چهارم	قتل	شخص
۴۴	۱۱.۳۰	۷۲/۱۱/۱۴		ده افغانان	حوزه دوم	دزدی	شخص

شماره	وقت	تاریخ اخذ اطلاع		جای حادثه وحوزه مربوط		چگونگی	
	ساعت	تاریخ	روز	جای حادثه	حوزه مربوط	رخداد	متضرر
۴۵	۴.۳۰	۷۲/۱۱/۲۵		ده افغانان	حوزه دوم	قتل	شخص
۴۶	۶.۳۰	۷۲/۱۱/۲۸	پنجشنبه	چهارراهی طره بازخان	حوزه چهارم	دزدی	شخص
۴۷	۷ صبح	۷۲/۱۱/۲۸	جمعه	حصه دوم خیرخانه	حوزه، یازدهم	قتل	شخص
۴۸	۶.۳۰	۷۲/۱۱/۲۷	چهارشنبه	تهیه مسکن	حوزه چهارم	دزدی	دولت
۴۹		۷۲/۱۲/۲۵		شفاخانه، امنیت ملی	حوزه چهارم؟	دزدی	دولت
۵۰	۱ظهر	۷۳/۱/۷	یکشنبه	سرای حاجی عزیز	حوزه چهارم	دزدی	شخص
۵۱	۲شب	۷۳-۲-۱۹/۲		حصه، اول کارته پروان	حوزه چهارم	قتل و دزدی	شخص
۵۲	۲ظهر	۷۳/۱/۹	چهارشنبه	عقب سینما بهارستان	حوزه، دوم	قتل	شخص
۵۳	۱۱ ظهر	۷۳/۲/۸		نروفامیلی	حوزه چهارم	قتل	شخص
۵۴	۱۱ رو	۷۳/۲/۱۹	دوشنبه	شفاخانه، جمهوریت		دزدی	شخص
۵۵	۱۱ رو	۷۳/۲/۲۵	یکشنبه	شرق پنجصد فامیلی	حوزه یازدهم	قتل وجرح	شخص
۵۶	۱۱رو	۷۳/۳/۴	چهارشنبه	گریراتیف پولیس	حوزه چهارم	دزدی	دولت
۵۷	۱ظهر	۷۳/۲/۲۹		داخل نظارتخانه کابل	ولایت کابل	فرار از حبس	
۵۸	۸صبح	۷۳/۲/۲۹		قرمانداني امنيه كابل	ولایت کابل	دزدی	شخص
۵۹	۱۲ظهر	۷۳/۳/۱۱	چهارشنبه	مارکیت ده افغانان	حوزه دوم	دزدی	شخص
۶۰	۹صبح	۷۳/۴/۲	پنجشنبه	ریاست ارزاق		دزدی	شخص
۶۱	۸صبح	۷۳/۶/۴	دوشنبه	سرك كارته آريانا	حوزه، چهارم	انفجار	دولت
۶۲	۳.۳۰	۷۳/۴	دوشنبه	جوی شیر	حوزه دوم	انفجار	نامعلوم
۶۳	۱۰صبح	۷۳/۴/۱۰	دوشنبه	ده افغانان	حوزه، دوم	قتل وجرح	٤تن
۶۴	۹صبح	۷۳/۴/۱۸	شنبه	سرك تايمنی	حوزه، چهارم	پیدایش جسد	شخص
۶۵	۳عصر	۷۳/۴/۲۱	دوشنبه	حمام	حوزه، اول	قتل	شخص
۶۶	۹صبح	۷۳/۴/۲۱	سه شنبه	کارته پروان	حوزه، دوم	دزدی	شخص

شماره	وقت: ساعت	تاریخ اخذ اطلاع: تاریخ	تاریخ اخذ اطلاع: روز	جای حادثه وحوزه‌ء مربوط: جای حادثه	جای حادثه وحوزه‌ء مربوط: حوزه مربوط	چگونگی رخداد	متضرر
۶۷	۹صبح	۷۳/۴/۲۱	سه شنبه	سرک تایمنی	حوزه چارم	قتل	شخص
۶۸	۹صبح	۷۳/۴/۲۱	سه شنبه	قصبه کارگری	حوزه دهم	دزدی	دولت
۶۹	۸.۳۰	۷۳/۴/۲۷	سه شنبه	کلوله پشته	حوزه چهارم	قتل وجرح	اشخاص
۷۰	۶.۳۰	۷۳/۴/۳۱	جمعه	قلعه فتح الله	حوزه دهم	جراحت	شخص
۷۱	۳عصر	۷۳/۵/۳	دوشنبه	حصه اول خیرخانه	حوزه پازدهم	دزدی	شخص
۷۲	۱۰صبح	۷۳/۵/۴	سه شنبه	جاده‌ء آسمایی	حوزه دوم	دزدی	شخص
۷۳			جمعه	سرای متروپول	حوزه دوم	دزدی	دزدی
۷۴	۸صبح	۷۳/۵/۱۹	چارشنبه	پارک زرنگار	حوزه دوم	پیدایش جسد	شخص
۷۵		۷۳/۵/۲۲	شنبه	مندوي کابل	حوزه اول	آتشسوزی	
۷۶		۷۳/۵/۲۲	شنبه	جاده سالنگ	حوزه چهارم	قتل	شخص
۷۷	۹.۳۰	۷۳/۵/۲۲	شنبه	حصه دوم خیرخانه	حوزه پازدهم	آتشسوزی	دولت
۷۸	۹صبح	۷۳/۵/۲۳	یکشنبه	دفتر مدیریت امنیت	قوماندانی امنیه	دزدی	شخص
۷۹	۶صبح	۷۳/۵/۲۵	سه شنبه	کوتل خیرخانه	حوزه پازدهم	قتل وجرح	شخص
۸۰	۶.۳۰	۷۳/۵/۳۱	دوشنبه	تیمورشاهی	حوزه اول	آتشسوزی	دولت
۸۱	۱۰صبح	۷۳/۶/۱	سه شنبه	جاده‌ء پنجشیر	حوزه چارم	آتشسوزی	شخص
۸۲		۷۳/۶/۲	چارشنبه	ریاست مخابرات کهنه	حوزه چهارم	پیدایش جسد	شخص
۸۳		۷۳/۶/۶	سه شنبه	حصه دوم کارته پروان	حوزه اول؟	دزدی	اشخاص
۸۴	۹.۳۰	۷۳/۶/۷		ولایت کابل	حوزه دوم	پیدایش جسد	شخص
۸۵		۷۳/۶/۸	سه شنبه	ولایت کابل	حوزه دوم	دزدی	دولت
۸۶	۱۲ظهر	۷۳/۶/۸	سه شنبه	وزارت مخابرات	حوزه دوم	دزدی	دولت
۸۷	۱۰صبح	۷۳/۶/۲	پنجشنبه	قوماندانی امنیه		دزدی	شخص
۸۸	۱۲ظهر	۷۳/۶/۸	شنبه	شفاخانه سره میاشت	حوزه دوم	دزدی	دولت

۸۹	۳عصر	۷۳/۶/۱۳	یکشنبه		حوزه دوم	دزدی	دولت
۹۰	۸صبح	۷۳/۶/۲۵	جمعه	پارک زرنگار	حوزه دوم	دزدی	شخص
۹۱	۱۲ظهر	۷۳/۷/۷	شنبه		حزه دهم	قتل دزدی	شخص
۹۲	۲،ظهر	۷۳/۷/٤	دوشنبه	مهمانخانه ملل متحد	حوزه چهارم	قتل دزدی	ملل متحد
۹۳	۹صبح	۷۳/۷/۷	پنجشنبه	عقب لیسه مریم	حوزه چهارم؟	قتل دزدی	نامعلوم
۹٤		۷۳/۷/۱۱			حوزه دهم	پیدایش جسد	
۹۵	۱ظهر	۷۳/۷/۱۶	شنبه	حصه اول خیرخانه	حوزه یازدهم	دزدی	شخص
۹۶	۵.٤۵	۷۳/۷/۱۷		کارته آریانا	حوزه دوم	قتل	
۹۷	۹.۳۰	۷۳/۷/۱۹	سه شنبه	دفتر آریانا		دزدی	دولت
۹۸	۱۰صبح	۷۳/۷/۲۵	دوشنبه	هوانوردی	حوزه دهم		دولت
۹۹		۷۳/۷/۳۰		چارقلعه وزیرآباد		پیدایش جسد	شخص
۱۰۰	۷.۳۰	۷۳/۸/۱		ده افغانان	حوزه دوم	دزدي	شخص
۱۰۱	۱۲ظهر	۷۳/۸/۱	یکشنبه	قلعه نجارها خیرخانه	حوزه یازدهم	دزدی	شخص
۱۰۲	۱۰صبح	۷۳/۸/٦	جمعه	ده افغانان	حوزه دوم		شخص
۱۰۳	۱۲ظهر	۷۳/۸/۱۷	سه شنبه	پروژه جدید خیرخانه	حوزه یازدهم	دزدي	شخص
۱۰٤	۸.۳۰	۷۳/۸/۲۰	جمعه	امین مارکیت	حوزه دوم	دزدی	
۱۰۵	۹صبح	۷۳/۸/۲۲	یکشنبه	جوي شیر			
۱۰٦	۱.۳۰	۷۳/۸/۲۳	دوشنبه	دیپوی بانک مرکزی			شخص
۱۰۷	۱۰صبح	۷۳/۸/۲٦	پنجشنبه	کارته مامورین	حوزه پنجم	قتل	شخص
۱۰۸	۳عصر	۷۳/۸/۲٦	پنجشنبه	مارکیت ترکاری	حوزه دوم	قتل	شخص
۱۰۹	۱۰صبح	۷۳/۸/۲٤	سه شنبه	ساحه بره کی	حوزه چهارم	قتل	
۱۱۰	٤.۳۰عصر	۷۳/۸/۲۵	چارشنبه	ریاست انحصارات دولتی	حوزه چهارم	دزدی	دولت

مـآخذ:

۱- پوهنیار محمد نبی فراهی، مجله، هیله، ۱۳۷٦ خورشیدی، شماره ۲، ص ٦۲
۲- همانجا ص ص ٦۳-٦۸.

کینه های قومی، سمتی و زبانی

هنگامیکه ربانی-مسعود و یاران ائتلافی شان برمبنای یک سازش بین المللی و توطئه، داخلی، به کابل رسانیده شدند، آنها بر اسپ کینه های سخت دیرینه، قومی، سمتی و زبانی سوار بودند، آینده را نمی نگریستند و هر سویی آتشهایی از کینه ها را مشتعل میکردند. مسعود از همان روزهای نخست کینه و تعصب سمتی، زبانی و قومی خود را آشکار کرد. وقتیکه این ائتلافیها غاصبانه بر کرسی قدرت نشستند، هرکسی افرادی را از سمت و دسته، خود جذب کرده و در جریان چور و چپاول و امواج خروشنده و بالنده، آن یکجا و همدست، همقدم و همقلم گردیدند. در اداره های دولتی، علمی و فرهنگی چنان مردمانی گماشته شدند که نه تنها نا آشنا با این کار ها بودند که با آن ضدیت و خصومت میورزیدند. آنها، آنعده ازمامورین و کارمندان دولتی را که کینه های زبانی، سمتی و قومی داشتند نیز با خود همراه گرفتند. چون دیدگاهها مشترك بود، همراهی این عده از مامورین دولتی نخست در آن نهفته بود که اینها از قبل باهمین روحیه، سمتگرایی پرورش یافته بودند و انتظار چنین یك روزی را میکشیدند، دوم اینکه به این عده، مامورین، چوکیها یا مقامهایی بالاتر از سطح مهارت و استعداد شان داده شده بود و عامل اصلی و مهم این بود که همه سرنشین یك کشتی و راهرو یك آرمان بودند، کشتی چپاول و راه غارت.

کارمندان دولتی سابق به خاطر اتحاد و همدستی سمتی و زبانی خود با تازه به قدرت رسیده ها که به کار اداری آشنایی نداشتند، برای هردو آرمان یادشده، اتحاد عمل و حوصله در کار مشترك را فراهم کرده و آهسته آهسته در بطن این اداره چنان اداره و ساختاری ضد ملی و ضد افغانی، قد می افراشت که به تمام ارزشهای ملی و افغانی به دیده، تحقیر و نفرت مینگریست.

با آنکه مکاتب و دیگر مراکز و نهادهای تحصیلی، درینوقت چندان فعال

نبودند، اما بازهم درهمان نهادهاییکه به صورت نیمه و ناقص فعالیت میکردند، کوشش به تدریس چنان اندیشه هایی جان میگرفت که روحیهٔ ضد افغانی و ضد افغانستانی را داشت. در دوره های ابتدایی و متوسط آموزشی یعنی در مکاتب و دیگر مراکز آموزشی، چنین کوشیده میشد که تاریخ به گونهٔ تحریف شده تدریس گردیده و به دانش آموزان چنان چیزی را تزریق کنند که در برابر وطن و تاریخ وطن یا موضع دارای حساسیت وضدیت با کشور را بگیرد و یا هم بی تفاوت بماند. تمام کوششهای این اداره متوجه تاریخ معاصر افغانستان و دوره های پر درخشش آن بوده است. آنها این دوره یعنی تاریخ معاصر را «دورهٔ استبداد، استعمار و اپارتاید» مینامیدند. با آنکه در نصاب تعلیمی و تحصیلی کدام تغییری وارد نشده بود و نه اینها اینقدر وقت، امکانات و دیگر سهولتها را داشتند که آنها به گونهٔ رسمی در نصاب آموزشی تغییرات دلخواه خویش را وارد کنند. آنها برای تدریس تاریخ، یکعده افرادی را که منسوب به افکار و اندیشه های شان بود، گماشتند. آنها به وسیلهٔ نوتها و لکچرنوتهای جدید این کار را عملی میکردند، به گونهٔ نمونه از دانشگاه کابل یاد میکنیم:

در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل یکوقتی، تدریس مضمون«تاریخ معاصر افغانستان» به دوش شهردار کابل در ادارهٔ ربانی بود، این شخص نه کدام تخصصی در رشتهٔ تاریخ داشت و نه آموزشهای منظم. فقط به دانشگاه به خاطر تفنن و خودنمایی و همان اهداف و اغراض سیاسی خویش میرفت. او در نود دقیقهٔ یك ساعت درسی، سی دقیقهٔ آنرا به ستایش«دولت اسلامی» خود؛ سی دقیقه را در نکوهش احمدشاه بابا، غازی امان الله وامیرعبدالرحمن خان و سی دقیقهٔ دیگر را در اجرای لکچر نوت جدید و موضوعات دیگر میگذراند! در مورد احمدشاه بابا همان دیدگاهی را داشت که فقط شماری از هندوهای متعصب دارند، به احمدشاه بابا میگفت که:

«او حقوق دیگر ملیتهای این سرزمین را در نظر نه گرفتند، نام این خطه

را افغانستان نهادند. علاوتاً بعضی زمینهای زراعتی مردم سمت شمال را به اعضای قبیله خویش توزیع کردند.»

درمورد امیرعبدالرحمن خان میگفت:«او یك شخصیت فاشیست، دیکتاتور و ظالم بود که اکثریت ملیتهای محروم افغانستان به طور اخص ملیت ستمدیده هزاره را قلع و قمع[در کتاب قل وقم] ساخت و زمینهای آنها را غصب و به قبایل مربوط خویش تقسیم کرد. ملیتهای ستمدیده و محروم ما هیچوقت استبداد و دیکتاتوری تك ملیتی این امیر خون آشام را از یاد برده نمیتوانند.»

و در مورد غازی امان الله خان میگفت:«او یك شخص عیاش و بزدل بود و در بسا موارد با انگلیسها درتماس بودند، مملکت ما را به سوی عیاشی کشانید. نظام تك ملیتی نیز در این زمان دوام پیدا کرد، بالاخره مردم شمال به رهبری حبیب الله خادم دین رسول الله، علیه او قیام کردند و او را از پا درآوردند و هسته، یك نظام ملی و اسلامی را در افغانستان به میان آورد.»

موضوع عجیب دیگر آنست که همین«استاد شهردار»، هنگام تدریس به دانشجویان طور ضمنی گفته بود:«در افغانستان حفیظ الله امین، «۳۰» هزار تن را کشته، در این سی هزار نفر، از ۲۵ تا ۲۷ هزار آن مربوط ملیتهای دیگر و سه هزار آن پشتونها بودند.»

در همین دانشگاه یك تن دیگر که برای او نیز تدریس مضمون«تاریخ معاصر افغانستان» داده شده بود، از این نیز چند گام پیشتر نهاده و نوت خود را چنان آماده کرده بود که به طور آشکارا به احمدشاه بابا و چهره های دیگر در تاریخ معاصر افغانستان اهانت گردیده است.

همین استاد در دانشکده، انجنیری و برخی از دانشکده های دیگر چنین پرسشهایی را در امتحانها، مطرح کرده بود: «چرا احمدشاه از تاجکها باج میگرفتند و از پشتونها نی؟ [چگونگی مبتدا و خبر و جمع و مفرد آن در اصل کتاب همینگونه هست]، درمورد جنایات احمدشاه معلومات ارایه دهید؟ [.]، در مورد فقر فرهنگی، عقب گرایی و خصلت قبیله یی دوران

حاکمیت احمدشاه معلومات ارائه نمایید؟[.]، لشکر کشیها و تهاجمات احمدشاه علیه کشور همسایه، برکشور ما چقدر زیان آور بود[؟]»(۱) و همینگونه پرسشهایی دیگر.

البته این چگونه گی حال دانشگاه کابل بود، در مزار شریف، هرات، تخار و برخی ولایتهای دیگر، احوال از این هم دشوارتر و بدتر بود. افراد گماشته شده و دستور گرفته در مؤسسات تعلیمی را بگذاریم و بگذریم که بیشتر افراد رهبری و مسؤول این ائتلاف ضد ملی، هم در نوشته ها و هم در گفتار ها با دیده درایی تمام چنین مسایلی را دامن میزدند. رهبر حرکت اسلامی شیعه ها، محمد آسف محسنی که چند گاهی سخنگوی دولت اسلامی ربانی بود، در نشریه، خود (پیام جهاد، شماره ۱۲۵) به تاریخ ۹ ثور ۱۳۷۵ خورشیدی با عنوان «تأملی بر فرازهای از پیام سرنوشت ساز رهبری عالیقدر حرکت اسلامی افغانستان حضرت آیت الله العظمی محسنی» مطلبی را به نام او به نشر سپرده و در این نوشته آمده است:

«زبان پشتو که گوینده گان آن یك سوم جمعیت کشور را تشکیل میدهد، بر دو ثلث کشور که به فارسی تکلم میکند، در مکاتب جبراً آموزش داده میشود و به حیث زبان اولی رسمی کشور قد علم میکند. ادارات دولتی و اخصاً مقامات عالیه کشوری و لشکری در انحصار اقوام چنین زی و چنان زی است و هیچکس دیگر حق ندارد، حتی استعداد طبیعی و فطری شان مهمل گذاشته میشود تا در ادارات راه پیدا نکنند، در عرصه، فرهنگی نیز تعصبات ناروا و احمقانه اعمال گردیده است و تمام امتیازات از قوم خاص و منطقه، خاص بوده است. در ننگرهار فاکولته طب ایجاد میشود، ولی در بدخشان کورس وترنری هم راه اندازی نمیگردد! مکاتب لیلیه، شفاخانه ها و کلنیك های انسانی و حیوانی و تمام امتیازات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به نام خطه، جنوب و جنوب شرق کشور تمام شده و تمام ساحات دیگر باید[به باد] فراموشی سپرده میشود. [نویسنده یا نویسنده گان این اثر، فکر میکنم که قصداً نقل قولهای فارسی را بی ربط و مهمل جلوه میدهند، زیرا نقل قولها و

اقتباسهاییکه به نفع شان نیست، همه به زبان فارسی و جملات و ترکیبها مغشوش جلوه داده میشوند.]

تمام شهرهای جنوب و جنوب شرق با اعمار سرکهای پخته و خامه به همدیگر وصل میشوند، ولی از مناطق مرکزی کشور یك وجب سرك خامه هم نمیگذرد، در شهر خوست خوبترین ساختمانها اعمار میگردد، ولی در غور و فاریاب دوای درد دندان پیدا نمیشود...

در مورد تراکم جمعیت نیز همینگونه بیعدالتی وجود دارد، ولایت لوگر با جمعیت در حدود یکصد وشصت هزار نفر با تشکیل واحد اداری اولیه صاحب امتیاز است و منطقه جاغوری در ولایت غزنی با جمعیت حدود یکصدو پنجاه هزار نفرعنوان واحد دوم اداری از خود کرده است.»(۲)

بیشتر نشریه های اداره، ربانی و همراهانش، چه در خارج و چه در داخل کشور، بازتاب دهنده، همان مشی منفی فکری شان بود، یك جریده، شان به نام«فتح» که درپشاور نشر میشد، مثل دیگر نشرات ستمی شان، احمدشاه بابای بزرگ را غاصب و تجاوزگر خطاب کرده بود و این کار را به خاطری انجام داده که هندوهای متعصب را خوشنود بسازد. آنها حتی میگفتند وقتیکه به روسها که افغانستان را اشغال کرده اند، متجاوز گفته میشود، به احمدشاه نیز باید غاصب و متجاوز گفته شود چرا که او نیز هندوستان را اشغال کرده بود.»

بیشتر نشریه های ربانی به زبان فارسی و اکثر دسته ها و گروپهای ضد ملی در آن صاحب اختیار بودند، صبح امید، پیام جهاد، پیام شهدا، قدس، بالاحصار، کابل، نامه فرهنگ، فریاد عصر، مجاهد، فرهنگ و دیگر نشریه ها و نامهاییکه در شهرکابل چاپ و پخش میشدند و بیشتر به زبان فارسی. سهم پشتو، یا در آن به طور مطلق نمیبود و اگر میبود، اندك، نادرست و پشتوی نامعیاری [خود نویسنده ترکیب نامعیاری را کار برده] در رادیو تلویزیون نیز وضع بر همین گونه بود، نشرات و پروگرامهای پشتو و حتی نامها و کلیشه های پشتو را گرداندند و مسایل سمتی، قومی و تعصب زبانی را در آنها دامن میزدند.

نشراتی که از سوی اداره، ربانی- مسعود و یا به نفع آنها ازسوی ستم، جمعیت و دیگر دسته ها و گروهکهای ضد ملی، به کمک حاکمان ایرانی نشر میشدند، نیز از دوستان و همباوران داخلی خود، عقب نمانده بودند.

«امید» نشریه یی از ستمی ها که به کمک و امکانات مستقیم مادی ایران، در امریکا به نشرات ضد افغانی میپردازد، مقدمتر از همه مسایل میان تهی و سبکمایه نشر میکند، نشریه های آنها نه تنها که مطالب و نوشته های ضد ملی را نشر میکنند، بلکه مسایل اخلاقی، زبانی وحتی عفت قلم را نیز درنظر ندارند، آنچه که آنها منتشر میکنند به گفته، مشهور: آفتاب را به دو انگشت پنهان کردن است. بیشتر افراد متعصب و ضد افغان، اینگونه کوششها را سازمان میدهند، مثلاً، مینویسند:

«درکشور ما اقلیتها همواره از طرف یك گروه ممتاز مورد اهانت قرار گرفته و به آنها کمترین حقوق قایل و از بسا حقوق مدنی، طبیعی و حتی حق قانونی شان محروم ساخته شده اند.»(۳)

«اکثر طبقه، حکام در دو صد وپنجاه سال اخیر هیچوقت جز پُر کردن جیب و افزودن زوجات و اندر ها، غم دیگر نداشتند و جز همین هنری نداشتند.»(٤)

«چون برادران پشتون ما بالفطره و به طور مادرزاد از خدمت معاف و مستثنی بودند و آنرا به خود ننگ و عار تلقی میکردند... بناءً پشتون بودن و افغان بودن یك دروغ سه مجهوله است.»(۵)

و همینگونه بسیار نمونه های دیگر.

وقتیکه اداره، ضد افغانی ربانی چند گاهی درکابل جان گرفت، آنگاه کمپاین و تبلیغات ضد افغانی را سرعت بخشید، از کوششهای ضد ملی شان یکی هم تغییر یا گرداندن ترمینالوژی یا نامهای ملی بود، آنها میکوشیدند، نامهاییرا که در سطح علمی و دولتی به پشتو گذاشته شده و در باور تمام ملت پذیرفته شده بود، تبدیل و به جای آن فارسی و آنهم نامهایی از فارسی ایرانی

بگذارند، آنها در راه ترویج ایرانی- فارسی آنقدر کوشا بودند که ایران هم درین زمینه به این سطح پیش نمیرفت. آنهابرمبنای عنعنه وساختار ایران، شماری از مجامع فرهنگی را نیز پی ریزی کردند، مثل:«بنیاد فرهنگ بنیاد فرهنگ غزالی، بنیاد فرهنگ اردو...»

دسته ها وگروپهای ستمی که ربانی ومسعود نیز همراه با آنها دریك ظرف ضد ملی همرنگ شده بودند، باری هم کوشیدند که برخی از نامها و نامگذاری ها را در مناطقی ازکابل، برگردانند و تغییر بدهند و به جای آن نامهای ایرانی بگذارند، آنها برای جاده پشتونستان درکابل، «خیابان فردوسی» برای انستیتوت طب کابل، «دانشسرای پزشکی»، به جای پوهنتون کابل«دانشگاه کابل»، به پوهنځی، «دانشکده»، برای رادیو-تلویزیون، «صدا و سیمای دولت اسلامی افغانستان» و شماری دیگر از نامها را انتخاب کرده بودند، اما امکان عملی کردن آنرا نیافتند، فقط وزارت اطلاعات و کلتور را به «وزارت اطلاعات وفرهنگ» گرداندند.

در این کار برخی از استادان پنجشیری ستمی در دانشگاه کابل، وزیر هوانوردی ملکی(داکتر عبدالرحمان) رییس رادیو تلویزیون(شمس الحق آریانفر) که به فارسی ایرانی بیش ازهمه علاقه داشت و برخی دیگر از گروپها و افراد واشخاص شامل بودند. خود ربانی هم از دیگران عقب نمیماند و نمانده بود، او نیز برای پوهنتون کابل، نامگذاری«دانشگاه کابل» را در مکتوب رسمی کار گرفته است، این مکتوب در دانشگاه کابل به اینگونه موجود است:«تقرر دوکتور محمد افضل بنوال[بنووال] به حیث معاون علمی دانشگاه کابل منظور است.

با احترام

پروفیسور برهان الدین ربانی رییس جمهور افغانستان

۳/ ۳۰ /۱۳۷۳ خورشیدی[٦]

[۱۳۷۳/۳/۳۰]

باوجود کوششهای ربانی و ستمیهای دیگر، آنها موفق نشدند این لفظ بیگانه را یا به دانشگاه کابل بگذارند ویا شامل رسمیات کنند ویا هم برکسی بقبولانند، اما در بلخ وهرات حتی در دپلومها نیز این نام بیگانه را جای دادند. درگذشته دپلومها به زبانهای پشتو و انگلیسی چاپ میشد، اما آنها پشتو را برداشتند و به جای آن دپلومها را به زبان فارسی چاپ کردند، اینجا متن اینگونه دپلوم ها را ببینیم:

وزارت تحصیلات عالی ومسلکی

دانشگاه بلخ

سند فراغت

محترم... فرزند... متولد سال... درسال ... شامل دانشکده، طب دانشگاه بلخ گردیده و درسال ...رشته، طب عمومی این دانشکده را به سویه، ماستر موفقانه به پایان رسانیده است. سند هذا به وی تفویض گردید تا از حقوق و امتیاز آن مستفید گردد.

رییس دانشکده رییس دانشگاه مزار شریف (۷)

آنها میخواستند که دپلومهای دانشگاه کابل را نیز تغییر داده وهمین متن را به کار ببرند، اما اینجا به عکس العمل شدیدی رو به رو شدند. اما بازهم درچند جای دپلوم تغییر وارد کرده و فارسی ساختند مثل: «دولت اسلامی افغانستان، شماره ثبت».

در اداره، ربانی آنقدر با زبان پشتو و پشتونها حساسیت وجود داشت که او نتوانست در اداره اش چنان پشتونی را بگمارد که او سمبول یا نمونه و نماینده، قومش باشد یعنی آن اداره یی را که آنها «دولت اسلامی» میگفتند، اداره یی بود مربوط یك قوم و یك زبان این ادعا آنگاهی به درستی آشكارا شد که یك هیأت بلند رتبه، اداره، ربانی به پاکستان سفر کرد، وقتیکه نماینده های اداره، ربانی و دولت پاکستان باهم به مذاکره نشستند، «هیأت کابل با رییس جمهور پاکستان، فاروق لغاری نتوانست به زبان پشتو صحبت کند، در آنوقت

مطبوعات پاکستان و افغانستان نوشتند که فاروق لغاری در محل صدارتی به هیأت افغانی خیرمقدم گفته و از آنها خواست که آیا به کدام زبان (پشتو، اردو یا انگلیسی) با شما صحبت کنم؟ هیأت افغان از او خواهش کردند که باید صحبتها به زبان انگلیسی باشد و افزود که هیأت ما در مجموع به زبان پشتو نمیفهمد.

اینجا قابل یاددهانیست که مادر ریس جمهور وقت پاکستان، فاروق لغاری درقوم پشتون است، به همین خاطر نامبرده به زبان پشتو روان وخوب صحبت میکند.(۸)

وقتیکه پاکستانیها مذاکرات را به زبان انگلیسی، شروع کردند، هیأت افغانی به انگلیسی هم نمیفهمیدند، موضوع به کلی از حد مسخره گی هم بیرون شد، آن فردیکه با زبان ملی کشورش نا آشنا باشد، چگونه میتواند درکشوری دیگر از کشورش نماینده گی کند؟

نمونهء دیگری ازضدیت شان با افغان و افغانها این است، وقتیکه آنها «سرود ملی» را تهیه میکَردند و کردند، چنان شعری را انتخاب کردند که در آن «افغان» یاد نشده و نیز سرود ملی در هرکشوری به زبان ملی آن کشور میباشد، نه به زبان دوم و سوم، ببینید سرود ملی رژیم ربانی را:

قلعهء اسلام قلب آسیا
جاودان، آزاد خاک آریا
زادگاه قهرمانان بزرگ
سنگر زنده مردان خدا
الله اکبر الله اکبر
تیغ ایمانش به میدان جهاد
بند استبداد را از هم گسست
ملت آزادهء افغانستان
درجهان زنجیر محکومان شکست
الله اکبر الله اکبر

در خط قرآن نظام ما بود
پرچم ایمان به بام مابود
هم صدا و همنوا هم وا [!؟]
وحدت ملی مرام مابود
الله اکبر الله اکبر
شاد زی آزاد زی آباد زی
ای وطن در نور قانون خدا
مشعل آزاده گی را فراز [!؟]
مردم برگشت شو رهنما
الله اکبر الله اکبر(۹)

ربانی ومسعود در هوسهای قومی و خود خواهیها تا بدانحدی غرق بودند که حتی به مسایل عقیدتی و آرمانها و افتخارات خود نیز ارزش نمیدادند و آنرا چیزهای پیش پا افتاده و دور شده از روزگار و عصر میپنداشتند.

روزهایی هم آمده که از سوی رهبران جهادی فشار هایی بر ربانی و مسعود آمد تا جنرال بابه جان و شماری دیگر از کمونیستها را از مقامهای بلند پایه دور کند، ربانی درین مسأله در دو حلقه گیر افتاده بود، یکی فشار رهبران جهادی و دیگری آزرده گی رفقای کمونیست و ستمی. روزی به «بابه جان» وشماری از کمونیستهای دیگر گفت که: «شما تشویش نکنید، حالا عقاید شکست خورده، فعلاً بازار قومیت گرم است.» و به این خاطر دل بابه جان قوت گرفت و اطمینان یافت که «استاد» دوگام از او نیز پیشتر است.

یکروز مسعود درمیدان هوایی بگرام به کسی گفته بود: «اگر پیغامبر هم از طرف جنوب به کابل بیاید، من آنرا قبول ندارم.» و نیز گفته بود: «ما اینطور کابل را میخواهیم که اگر کسی دروازه، خانه را تک تک کند، کسی نگوید که ځوک یی». {همانطور که قبلاً یادآور شدم، مؤلف یا مؤلفان در نقل قولهای فارسی از زبان و نوشته، مخالفان قصداً جمله بندیها را غلط آورده اند، همانگونه است به اصطلاح سرود ملی}

ربانی و مسعود با همین تنگنظریهای قومی و تعصبها، در فکر این شدند که کابل را باید به کلی و تمام از خود بسازند. ربانی برای بدخشانیها در پهلوی زمینهایی در داخل شهر دشتها و دامنه های«ده سبز» را در نظر گرفته بود تا برای آنها توزیع نماید و مسعود «دشت چمتله» را برای پنجشیریها و دیگر سمتی هایش. برنامه، ربانی در همان ایام با مقاومت شدید مردم ده سبز رو به رو شد و طرح و برنامه مسعود با فرار او از کابل، ناکام گردید.

مـآخذ

۱- اظهارات دانشجویان دانشکده های حقوق و علوم سیاسی و انجنیری در سمستر یکم سال ۱۳۷۰ خورشیدی، دانشگاه کابل.

۲- محمد آصف محسنی، جریده، پیام جهاد، ارگان نشراتی حرکت اسلامی، شماره مسلسل ۱۵۲، سال ۱۳۷۵ شماره، نهم ثور.

۳- عبدالرحمن پیمان، جریده، امید، ایالات متحده، امریکا، شماره، ۲۰۹، صفحه دوم.

٤- غلام حضرت کوشان، جریده، امید، شماره، ۲۱۰ صفحه ٦.

۵- عبدالله سمندر غوربانی، جریده، امید، شماره، ۱۹۵.

٦- مدیریت تحریرات دانشگاه کابل، این مکتوب در محضر عام از سوی رییس آنوقت دانشگاه، به عنوان فرمان ربانی شنوانده شد.

۷- دپلوم ثبت شده ۲۵۳ به نام محمد شفیق فرزند محمد ظاهر.

۸- روزنامه، وحدت، پشاور، ۱۳ اگست ۱۹۹٦.

۹- آرشیف رادیوی افغانستان.

زیانهای وارده بر فرهنگ کشور

از آثار طلا تپه

وقتیکه مسعود و ربانی در نتیجهء ائتلافها، سازشها، توطیه ها و تفاهم و کوششهای مشترک استخبارات ایران، روسیه، پاکستان، فرانسه و برخی کشورهای دیگر، به داخل شهرکابل رسانیده شدند، همراه و همزمان با آن در تمام شهرهای بزرگ افغانستان و از جمله در شهرکابل، ساختار امنیتی و ثبات اجتماعی ازهم پاشید.

در نتیجهء این از هم پاشی، درکنار زیانهای بیشمار دیگر اجتماعی، درساحهء فرهنگی نیز زیانهایی جبران ناپذیر و سنگین وارد آمد. درکنار گروپهای جنگی دیگر، دسته های جنگی شخص مسعود و ربانی هم در ویرانی، تباهی، چور و چپاول و غارت مراکز و بنیادهای فرهنگی بیشتر از دیگران سهیم بودند. به اساس اظهارات یکتن از مسوولان ادارهء ربانی، تنها درماه ثور ۱۳۷۱ زیانهای وارده به رادیو تلویزیون برابر است به پانزده ملیون دالر.(۱)

پس از آن به طور مداوم و متواتر زیانهایی دیگر به رادیوتلویزیون وارد آمد که رقم خسارات وارده درمجموع، از سه صد ملیون دالر هم بالا رفت. شمس الحق آریانفر، رییس عمومی رادیو تلویزیون در اداره، ربانی، درباره، زیانهای وارده چنین گفته است: «یگانه دستگاه پخش صدا وسیما تخریب شده و ازمیان برده شده، که خساره، آن بالاتر از ده ملیون دالر است. شش دستگاه فرستنده رادیوی به طور کامل از بین رفته که رقم زیان وارده از این ناحیه بالاتر از «۳۰» ملیون دالر است. در «۲۰» ولایت ویا ولسوالی تلویزیونهای محلی موجود بود که دو ثلث آن از بین برده شده و به تاراج رفته است.

در«۱۸» ولایت رادیو های محلی وجود داشت که سه بر چار آن تخریب و ازبین برده شده است. در تمام ولایات دستگاه های آخذه و در ٤٤ منطقه از ولایات دستگاه های سیار سینمایی موجود بود که دیگر وجود ندارند.»(۲)

مسؤولین رادیو تلویزیون در سال ۱۳۷٦ خورشیدی کوشیدند که «رقم زیانهای وارده به رادیوتلویزیون را به طور عمومی، معلوم کنند. پس از تحقیق، راپوری ترتیب داده شد و درآن معین گردید که به طور کلی به رادیو-تلویزیون افغانستان«۲۵۲» ملیون دالر زیان وخساره وارد آمده، اما کسانیکه دستگاه ها، ستدیوها، آرشیفها، عمارات و دیگر وسایط و وسایل مربوط را دیده اند، زیانهای وارده به رادیو-تلویزیون را بالاتر از سه صد ملیون دالر محاسبه کرده اند.(۳)

در چند روز آغاز جنگها در شهر کابل، تنها از مدرک مواد وموارد نیازمندی مکاتب شهرکابل، پانزده ملیون دالر خساره وارد شده بود.(٤)

کوتاه سخن اینکه با به میان آمدن اداره، ربانی ومسعود در تمام کشور و به طور خاص به تمام مراکز فرهنگی و علمی در شهرکابل زیانهای جبران ناپذیری وارد آمده است. درین میان آنچنان مراکز کلتوری و علمی شامل هستند که یا به کلی ویران شده و یا هم به گونه، قسمی خساره دیده اند. قابل یادآوریست که درین ویرانیها و بربادیها، مخالفین آنوقت اداره، ربانی و ائتلافیان آنها نیز سهم داشته اند و این نکته نیز قابل یادآوریست که اینها

خود را مسؤولین «دولت اسلامی» آنوقت میشمردند و دولت مسؤولیت حفظ و نگهداشت میراثهای فرهنگی را عهده دار میباشد، مگر دسته، ربانی و مسعود که خود را «دولت اسلامی»(۱) میخواندند، نه تنها در حفظ آن همه میراث گرانبهای فرهنگی هیچ توجهی نکردند که خود در ویرانی، غارت، دزدی و چپاول از همه مقدم و در سطح بالاتر قرار داشتند.

درسالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷٤ خورشیدی رادیوی کابل اخباری را نشر کرد که از بردن و انتقال داشته های ارزشمند موزیم ملی و دیگر آثار تاریخی از کابل به کاپیسا و پروان خبر میداد و برخی از آن دوباره به دست آمده بود، اما بازهم هیچ معلومی از آنها نشد. هیچ نشانیی در دست نیست که آنهمه تاریخ بزرگ را به کجا بردند؟ در دست کیست وکجاست؟

در اینجا به طور کوتاه زیانهای وارده به نهاد های فرهنگی، علمی، کلتوری و میراثهای تاریخی در شهر کابل را یادآوری میکنیم. این خسارات از ثور ۱۳۷۱ تا پنجم میزان ۱۳۷۵ خورشیدی را در بر میگیرد.

تنها درشهر کابل ده ها مکتب یا به طور نیمه و یا هم به طور کامل همراه با تمام امکانات آن ازبین برده شده و رقم عمومی خساره، آن از ده ها ملیون دالر بالا میرود.

دانشگاه کابل:

پنجاه ملیون دالر خساره دیده است، ۲۱ ملیون ساعت درسی ضایع گردیده، دوملیون جلد کتاب از میان رفته، ده ها استاد وظیفه را ترک کرده، پنجصد عنوان ژورنالهای علمی، هفت هزار عنوان مونوگرافها، رساله های تحقیقی و کتابها، ششصد کلکسیون از جراید ومجلات، دو هزار و پنجصد نسخه آثار خطی و هزاران هزار روزنامه و دیگر داشته های مکتوب ازمیان رفته و به دست غارت افتاده است.

عجیب است که ربانی و شماری از یارانش خود در همین مرکز بزرگ و یگانه مرکز عالی فرهنگی و آموزشی درکشور تحصیل و تدریس کرده اند. تا به حال در جهان نظیر آن دیده نشده که کسی در یك آموزشگاه، تعلیمگاه و

پرورشگاه تربیه و آموزش بگیرد و باز آن مرکز و نهاد را به دست خود ویران و آماج هزاران هزار مرمی سلاح ثقیل وخفیف قرار بدهد.

انستیتوت کابل:[مقصد انستیتوت طب کابل است]

سی فیصد از تعمیرها وآبادیهای آن تخریب، ٤٤ هزار عنوان کتابهای علمی، و پنج هزار عنوان آثار ونوشته های ناچاپ شده، استادان، ازبین رفته، ده ملیون ساعت درسی ضایع و به طور مجموع تمام زیان وارده به صدها هزار دالر میرسد.

پولیتخنیک کابل:

مثل دانشگاه کابل تا ۵۰ ملیون دالر خساره دیده، دوازده ملیون ساعت درسی ضایع و ده ها هزار عنوان کتابهای مربوط از بین رفته است.

درپهلوی این بنیادها، در سطح عمومی کشور اضافه از پانزده دارالمعلمین نیز درکشور، معلم یا آموزگار تربیه میکرد، این مراکز نیز یا نیمه و یا به طور مکمل زیان دیده اند.

دانشگاه حربی:(حربی پوهنتون)

بیشتر ساختمانهای آن تخریب و تمام وسایل و وسایط آن از بین برده شده، هزاران عنوان کتاب آن ضایع و به طور تخمینی خساره، آن به صدملیون دالر میرسد.

دانشگاه هوایی و مدافع هوایی:

بیشتر ساختمانها تخریب شده، کتابخانه، آن به غارت رفته، وسایل و وسایط آن همه دزدی شده و به طور تخمین دوصد ملیون دالر خساره دیده است.

اکادمی تخنیک و اکادمی پولیس:

اینها نیز مانند دانشگاه های حربی، هوایی و مدافع هوایی خسارات جبران ناپذیر دیده و رقم عمومی خسارات به صدها ملیون دالر میرسد.

مرکز پژوهشهای اسلامی، انستیتوت پیداگوژی، تخنیکم کابل، انستیتوت علوم اجتماعی و بنیادهای دیگر علمی که در سمت غرب کابل قرار داشتند، همه زیان دیده و یا ویران شده اند. (پرورشگاه وطن، لیسه های حبیبیه، سپین کلی، افشار، دارالایتام، دو مرکز آموزشی نظامی، لیسه های صنایع کابل، رابعه، بلخی، سوریا، تخنیک ثانوی، متوسطه، محمود هوتکی، لیسه، رخشانه، آموزشگاه حربی (حربی پوهنځی)، لیسه، تجربوی و چند متوسطه، دیگر نیز در غرب کابل به باد فنا سپرده شدند.)

اکادمی علوم افغانستان:

ذخیره گاه حفظ و نگهداری کتابها و تمام فروشگاه های این مرکز به غارت رفت، به صدها عنوان پروژه، نسخه های خطی و زیرکار دیگر برنامه های فرهنگی رو به اختتام، همه از بین رفته اند، برخی از ساختمانهای اکادمی تخریب گردیده و زیانهای وارده به آن به ملیون ها دالر میرسد.

انجمن نویسنده گان:

۱۵۰ هزار جلد کتابهای آن با ۳۰۰۰۰ عنوان کتابهای علمی به غارت رفته که زیان هردو مورد، ۳۲۴۰۰۰ دالر میشود، البته به تعمیر آن نیز خساره یی معادل به صدها هزار دالر وارد آمده.

اتحادیه، ژورنالیستان وهنرمندان:

به این دو اتحادیه نیز مثل انجمن نویسنده گان، زیانهای وارده به صدها هزار دالر تخمین گردیده است.

انجمنهای مستقل فرهنگی:

انجمنهای مستقل فرهنگی مثل انجمن ناصر خسرو بلخی، انجمن هرات باستان، انجمن حکیم سنایی غزنوی، انجمن فرهنگی امیرعلی شیرنوایی، انجمن دوستداران مولانا، انجمن فرهنگی خوشحال و انجمن فرهنگی سیدجمال الدین افغان، همه در حدود امکانات و داشته های شان، زیانهای سختی دیدند.

سینماها:

از جمله ۱۶ سینما درشهرکابل، شماری به کلی تخریب، برخی نیمه تخریب وشماری هم زیانهای قسمی دیده اند و رقم آن به ده ها ملیون دالر میرسد.

موزیم ملی:

بیشترین قسمت تعمیر و ساختمان آن سقوط کرده و از این مرکز مهم تاریخ ملتها، یکصدهزار پارچه، مختلف تاریخی و ارزشمند به غارت رفته و دزدی شده.

درین موزیم آثاری موجود بود که قدامت آن به پنجاه هزارسال پیش از امروز میرسید و چنان آثاری هم در آن وجود داشت که ارزش آن از سنجش به رقم پولی بیرون بود. رقم زیانهای وارده برموزیم ملی از تصور، سنجش و محاسبه بالا و بالاتر است.

موزیم اردو و موزیمهای دیگر:

اکثر قسمتهای ساختمان آن تخریب و به صدها هزار عنوان آثار از آنها به غارت رفته و همینگونه است موزیمهای هده، غزنی، کندهار و دیگران که یا به کلی تخریب و یا به طور نیمه، خساره مند گردیده اند.

گالری ملی:

در جریان سالهای ۱۳۷۱-۱۳۷۳ خورشیدی، ده ها اثر از این مرکز دزدی شده و از سرنوشت ۶۹۲ اثر دیگر خبری و اثری نیست.

نمایشگاه ها:

تنها درساحه نمایشگاه کابل(کابل ننداری) (در سابق این منطقه را منطقه، جشن یا منطقه، چمن میگفتند و در سالهای پسین شهرک جوانان خوانده میشد). پانزده نمایشگاه بزرگ صنایع دستی افغانستان تخریب و همه آثار آن به غارت برده شدند و زیانهای وارده از آن به ده ها ملیون دالر میرسد.

منارها و آبدات:

در هنگام حاکمیت نیم بند ربانی در کابل و جاهای دیگر به بیشتر منارها و آبدات تاریخی طور کامل یا قسمی زیان وارد آمده مثل، آبده، میوند، آبده، عبدالوکیل خان نورستانی، آبده سیدجمال الدین افغانی، منارهای یادگاری و سناتوریم، برج ساعت پل محمود خان، تاق ظفر پغمان و شماری دیگر.

ساختمانهای تاریخی:

ده ها ساختمان تاریخی تخریب گردید مثل، کاخ تاریخی دارالامان، قصر تاجبیگ، قصرهای دلکشا و گلخانه در داخل ارگ، قصر چهلستون، قصر استالف و شماری دیگر از همین که برای بازسازی به ده ها ملیون دالر ضرورت است.

مؤسسهء نشراتی کتاب، بیهقی:

به تعداد دو ملیون جلد کتاب از آن ربوده شده، به ساختمانها، وسایل و وسایط آن خساره وارد آمده و رقم عمومی خساره وارده برآن به شش ملیون دالر میرسد.

کتابخانهء عامه:

یکصدهزار عنوان کتاب از آن دزدی شده، تمام نماینده گیهای آن در جاهای مختلف، تخریب و داشته های آن به سرقت وغارت رفته و زیان عمومی وارده به یك ملیون دالر میرسد.

کتابخانه ارگ، کتابخانه «حزب وطن» و دیگر کتابخانه ها به طور کامل به غارت رفته اند و همینگونه بسیار بسیار کتابخانه های دولتی تخریب و به سرقت برده شده اند [از جمله کتابخانه بسیار بزرگ سازمان جوانان(به شمول موزیم بسیار با ارزش آن) کتابخانه اتحادیه های صنفي، کتابخانه های اتحادیه ژورنالیستان و اتحادیه، هنرمندان، کتابخانه سازمان زنان،و کتابخانه ها درسطح ناحیه های حزبی و سازمانی، کتابخانه بسیار بزرگ اسماعیلیون به نام

ناصرخسرو بلخی، کتابخانه «سازا»، کتابخانه های مربوط وزارتخانه ها و شماری دیگر.) درپهلوی آن صدها کتابخانه شخصی نیز تباه گردیده و درمجموع خساره، وارده برکتابخانه ها به حدود بیست ملیون دالر [اضافه از بیست ملیون دالر] تخمین میگردد.

نشرات ومطبوعات:

پیش از حاکمیت ربانی تنها در شهر کابل بیشتر ازصد عنوان، جریده، مجله، روزنامه ها و دیگر نشرات، پخش و نشر میگردیدند که با قدم ربانی و ورود آن، همه، جا به جا متوقف گردیدند و یا پدرود حیات گفتند.

چاپخانه ها:

تنها درشهرکابل، پانزده چاپخانه یا مرکز نشراتی با تمام وسایل، امکانات، ذخایر کاغذ و غیره از میان رفتند، شمار ماشینهای چاپ درین مطابع به زیادتر از هزار پایه میرسید وبه صدها تن کاغذ ذخیره داشتند که بیشتر شان نابود شدند، سوختند و به غارت رفتند، ساختمانهای بیشتر این نهادها نیز ویران وزیان وارده به داشته های این بنیاد های مهم، هزارملیون دالر تخمین گردیده است.(۵)

مآخذ

۱- نشرات رادیوی بی.بی.سی، بخش پشتو، ۱۳۷۱ خورشیدی، اظهارات یکتن از مسؤولین رادیو، تلویزیون.

۲- شمس الحق آریانفر، نقش وسایل ارتباط جمعی در جامعه، امروز و فردا در افغانستان، کابل، ۱۳۷٤ خورشیدی، ص ۳۲.

۳- گزارش آماده شده از سوی مسؤولین رادیو تلویزیون، ۱۳۷٦ خورشیدی.

٤- بخش پشتوی نشرات رادیو بی.بی.سی، ۱۳۷۱ خورشیدی، اظهارات یك تن از مسؤولین آموزش و پرورش.

۵- زیانهای وارده به فرهنگ افغانستان، محمد اسماعیل یون، اتحادیه، نویسنده گان آزاد افغانستان، پشاور، ۱۳۷٦ خورشیدی، به خاطر معلومات مزید به همین اثر مراجعه شود.

اقلیتها، سیاستها و سازشها

دانش جامعه شناسی در زنده گی جوامع مختلف و امور سیاسی آن جامعه ها ، این موضوع را به اثبات رسانیده که اقلیتها نسبت به اکثریت، در هر جامعه یی، بی ثبات هستند، به جز از حالات استثنایی. آنها فقط در حالتی قد میافرازند و خود را مینمایانند که جامعه حالت بحرانی به خود گیرد. آنها همین حالات را برای سیراب شدن خود و زنده گی شان، بهترین وقت به دست آوردن خواسته های شان میشمرند، حتی اگر بر آورده شدن این آرزوها در نقطه، مقابل منافع ملی و کشوری هم قرار بگیرد.

هر جامعه یی در جایگاه ویژه، خودش با حالاتی متناسب با همان جایگاه، با خواسته های گونه گونه یی از اقلیتهای خود، قرار میگیرد. اقلیتهایی که میتوانند مذهبی باشند و یا هم قومی، آن جوامع وکشورها که دارای اقوام مختلف باشند، با این مشکلات رو به رو میباشند، به طور خاص آن جوامعی که اقلیتهای آن با کشورهای دیگر پیوند های قومی و مذهبی داشته باشند، به طور خطرناکی با این بحرانها دست و پنجه نرم خواهند کرد.

افغانستان نیز از همان کشورهاییست که در کنار یك قوم بزرگ ویا اکثریت، بعضی اقوام کوچك و اقلیتهای مذهبی هم زنده گی میکنند. این اقلیتها میتوانند به دوگروه تقسیم شوند، یکی: آن اقلیتها که با کشورهای خارجی پیوند های زبانی، قومی و مذهبی دارند و به اصطلاح منابع و سرچشمه های اصلی طمع، دست اندازی، مداخله، تحریکات و مداخلات شان نیز همان کشور ها میباشند.

دوم، آن نوع اقلیتها که در داخل کشور زنده گی داشته، زبان خاص و تقریباً فرهنگ و کلتور به خصوص داشته، اما با کشورهای خارجی پیوند قومی و تماسهای نزدیك ندارند.

به جامعه افغانی، اقلیت گروه یکم باعث سردردیها و خطرهای فراوان میشوند، درین میان تاجیکها که با تاجیکستان شوروی سابق و از نظر زبانی با ایران. ازبکها که با ازبکستان شوروی سابق و هزاره ها که از نگاه مذهبی با ایران رابطه ها و پیوند هایی دارند، بعضی وقتها به خاطر «تلف شدن» «حقوق» مذهبی، زبانی و قومی خویش صداهایی را بر میکشند.

باوجود آنکه افغانستان کشوری بود که موضوع اکثریت و اقلیت در آن چندان مطرح نبود، اگر ظلمی روا داشته شده بود، برهمه شده بود و اگر آفتاب خوشبختی تابیده بود، برهمه تابیده بود. البته از طرف بعضی حاکمان به خاطر جلوگیری از تجاوز بیگانه و یا از میان برداشتن خطر اقتدار شان ممکن بر یگان گروپ و دسته، خاص اتنیکی فشار آمده باشد، اما این به آن مفهوم نیست که کسی برکدام اقلیت خاص ناروایی و تعدی و ستم کرده باشد، برمبنای نفوس درجامعه، افغانی، نسبت به هرکسی زنده گی خراب و ابتر از آن پشتونها بوده وهست، تنها زنده گی پر از رنج و ادبار کوچیها و تعداد مردم آن از افراد هر اقلیت یکم، دوم و سوم ساکن درافغانستان افزون هست، دیگر پشتونها را که درجایش بگذاریم، با این هم برخی افراد منسوب به اقلیتها در افغانستان و منابع و زمینه های دور و دورتر رابطه گرفتند، یا آنها با اینها رابطه ها را نگهداشته و شعارهای«اقلیتها»؛«اقلیتهای محروم»؛ «ملیتهای ستمدیده» و چیزهایی از همین نوع را بالا کردند.

روسها از دیر بازی به این باور بودند که پس از مطیع ساختن اقوام در آسیای میانه، برخی از مناطق افغانستان را نیز به خاطر پیوند های قومی مطیع خود بسازند. اما شماری از پشتونها که بر نیت و مرام آنها میفهمیدند به خاطر خطر احتمالی و یا قطعی و آشکار و جدی روسها، پشتونها را درشمال به عنوان دیواری پولادین دربرابر خطرها، جابه جا کردند و نیز زمینهای خشك و لامزروع آن مناطق را به وسیله، اینها(پشتونها) آباد ساختند، اما روسها نیز آرام ننشستند و کوششهای شانرا راه انداختند، وقتیکه در زمان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، زبان پشتو به عنوان زبان رسمی و ملی در قانون اساسی کشور شناخته شد، روسها طی تبصره یی گفتند:«سیاست

دولت افغانستان به سوی پشتوگرایی میرود.»[۱]

بعد ها به اقدامهای عملی دست بردند، وقتیکه درسال ۱۳٤۲ خورشیدی «حزب دیموکراتیک خلق» ساخته شد، «ببرک کارمل و طاهر بدخشی» را که یکی کشمیری و دیگری ازبك بدخشی بود، در پهلوی اندیشهء کمونیستی به دامن زدن نفاق ملی، تربیه کردند و هنگامیکه ببرک کارمل را در ششم جدی ۱۳۵۸ خورشیدی به زور نظامیان خویش برتخت کابل نشاندند، برای آنکه اکثریت جامعهء افغانی را در یك ابهام ذهنی قرار داده و مسؤولیت بزرگ تاریخی را بر دوش پشتونها بیندازند، کارمل خود را «پشتون» معرفی کرد، اما چهرهء حقیقی او وقتی برملا گردید که در روزنامهء «حقیقت انقلاب ثور» کارمل خود را «پشتون» شناسانده و محمود بریالی که پسر پدر کارمل یعنی برادر او بود، خود را تاجیك معرفی کرده بود، پس از توزیع روزنامه و خواندن آن توسط مردم، آنها متوجه این اشتباه و اختلاف گردیده و خواستند که همان شماره را جمع آوری کنند، که کردند، اما کار از کار گذشته بود. به همین خاطر ببرک کارمل تا پایان، شناسنامهء دقیق خود را هرگز چاپ و آشکار نکرد، چرا که اصل و نسب او درین میان معلوم میگردید.

در هنگامیکه حاکمیت او، به مسایل ملی و قومی به گونهء پنهانی اما شدید و با احتیاط دامن زده میشد. «صدراعظم» کارمل، سلطان علی کشتمند به طور واضح در یك شماره سال ۱۳۵۹ روزنامهء «انیس» به پشتونها «اکثریت بی فرهنگ» خطاب کرد. نامگذاری«ملیتها» گرم شد، فعالیتهای ستمی به طور واضح به میدان آمده از موجودیت روسها دفاع و ازحاکمیت پشتونها نکوهش میگردید، در دانشگاه کابل طی بحثی شدید با یکتن ستمی چنین گفته یی از او شنیده شد:

«برای ما بی تفاوت است، چه غلامی روسها باشد چه از پشتونها، روسها خو خوب است برای ما خو یك چیزی میته، پشتونها برای ما چه میته؟»

و وقتیکه به او گفته شد، شما که غلامهای پشتونها نیستید، برای شما زمینهء خواندن و نوشتن به زبان خود تان آماده است، شما که تمام مراکز

فرهنگی و هرچیز دیگر را گرفته اید. اما بازهم او در زهر کینه ها آغشته بود و هیچکس نمیتوانست او را قانع بسازد.

در ائتلاف کارمل از زبان یکی از همطرازان و یارانش گفته شده که کسی نزد کارمل آمد و از او خواست که سیاست و روش خود را در برابر پشتونها تغییر بدهد. کارمل در آنروز بسیار نشه بود و درجریان بی خویشتنی از شراب چنین چیزی از زبانش بیرون شد: «پشتونها بسیار مردم مغرور و باغیرت هستند و تنها ماهستم(هستیم) که غرور و غیرت اینها را شکستانده میتوانیم وبس».

نماینده گان اقلیتها (!) ویا سیاستبازان به نام اقلیت، چنین میپنداشتند که بدون یاری بیگانه نمیتوانند با مردمان اهل سیاست پشتون رقابت کنند و یا به قدرت برسند. به همین خاطر خواستهای خود را با خواسته های بیگانه گان همآهنگ کرده وبه زور آنها خود را بر کرسی قدرت رساندند. نخست کارمل، درسالهای پنجاهم بود که به این وسیله دست یازید و اما آنگاه که او و آورندگانش به زور مردم به شکست مواجه شدند، مسعود و ربانی نقش کارمل را به عهده گرفتند.

اینبار روسها به امید جبران شکست سختی که خورده بودند، ربانی را در نقش کارمل آراستند و به وسیله، سازشها، ائتلافها و با پشتوانه، پول بی پشتوانه، تا شهرکابل رساندند. مسعود و ربانی آنچیزی را انجام دادند و عملی کردند که هنوز دست کارمل به آن نرسیده بود. شاگردان ویاران کارمل هریك «فرید احمد مزدك» و «نجم الدین کاویانی» دریك همایش طرفداران شان در سال ۱۳۷۱ خورشیدی درمسکو طی صحبتی گفتند: «ما در افغانستان دوکار اساسی را انجام دادیم، یکی اینکه قدرت را از اکثریت به اقلیت(از پشتونها به تاجیکها) انتقال دادیم و دیگر اینکه«جمعیت» را از موضع افراطی آن به موضعگیری معتدل کشاندیم.»

ایران نیز از سالها به اینطرف وضعیت قومی در افغانستان را متوجه بود، در قدم نخست هشت حزب شیعی را در ایران به یك حزب، «وحدت اسلامی»

متحد و بعد آنرا در صحنه، سیاسی پیش کشید که گاهی ۲۵ درصد و گاهی هم ۳۵ درصد را در دولت دعوا میکردند و گاهی در پهلوی آن حقوق یاد شده خواهان رسمیت بخشیدن مذهب شان بودند. در قدم نخست تمام مدعیان حقوق اقلیتها همه دریك صف ایستادند و شعار«همه علیه پشتونیم» را سر دادند و تا بدانجایی پیش رفتند که بر فرق انسانها میخ کوبیدند. کسانی سیستم فدرالی را موضوع قرار دادند. کسانی ۲۵ تا ۳۵ در صد حق میخواستند، کسانی حقوق تمام اقلیتها را میخواستند. اما چند گاهی نگذشته بود که «اقلیت حامی اقلیتها» به گفته، عوام پای لچ کرد و کار برادران«اقلیت» دیگر را یکسره ساخت.

در «افشار» آنچه که مسعود و ربانی بر هزاره ها کردند، تاریخ کشور تا حال چنین نمونه یی را ثبت نکرده. در جنگهای ماه جدی ۱۳۶۲ با اسیران ملیشای ازبك دوستم نیز همین روش صورت گرفت. در عقب تپه، بی بی مهرو، صدها ازبك را کشتند و بعد در سال ۱۳۷۳، بستن و بردن و کشتن را در مناطق کارته، سه و کارته، چار و مناطقی دیگر عملی کردند. درین حمله ها کم از کم چهارصد تن از هزاره ها لادرك بودند، داشته های خانه ها به تاراج رفت وحتی بر زنها بی عفتی گردید و تعرض صورت گرفت. درهمان شبها رادیوی بی. بی. سی این خبر راکه «یك پنجشیری سوار بر اموال دزدی از خانه های هزاره ها بیرون شد» نشر کرد.

بسیار عجیب است که روزهایی یا روزگاری، ربانی رییس جمهور(!)، مسعود وزیر دفاع(!) و استاد فرید صدراعظم(!) بودند، اما بازهم از سوی احمدشاه مسعود [از زبان] در دیوار کتابخانه عامه شهرکابل چنین یك شعاری به چشم میخورد.

«ما خواهان حقوق اقلیتها و خواهان انتخابات به شیوه، اسلامی هستیم.»

و انسان حیران میشد که دیگر درکشور کدام مقامی مانده که به اقلیتها داده شود؟ و از این سخن چنین نتیجه گرفته میشود که حقوق اقلیتها و ادعای

آن از سوی کسانی فقط یك بهانه و وسیله بوده و آنگاه که مسعود و ربانی درکابل حاکم نیمه اختیار بودند، به اقلیتها حقوق خوبی دادند!

شخصیت اخلاقی و سیاسی مدعیان حقوق اقلیتها آنگاهی معلوم شد که آنها برموضوع منافع، میان خود به هم افتادند وبه تفنگ دست بردند. باری ربانی، دوستم را ولیعهد و قایم مقام تعیین کرده بچه خوانده گی را به او ارزانی داشته و همواره اورا مینواخت، اما چند گاهی نگذشته بود که پدر، پسر را عاق و برضد پسر جهاد بزرگ اعلان کرد و پس از جنگهای سنگین و تمسخرها و دشمنیها و دشنامها، بازهم پدر به حضور پسر مشرف شد، پدر حاکمیت و اختیار داری و رهبری پسر را پذیرفت، ملت تباه شد، اما آنها دوباره گردن به گردن شدند و دشمنیی نبود.

درجریان سال ۱۳۷۱ که ائتلاف ضد ملی دسته های «جمعیت» و «وحدت» برقرار بود. عبدالعلی مزاری از راه رادیو تلویزیون کابل«حکومت اسلامی»(!) ربانی را مدافع حقوق«ملیتهای محروم»(!) میخواند اما سالی به پایان نرسیده بود، «مدافعان حقوق»(!) «ملیتهای محروم»(!) میان خود به هم افتادند و عبدالعلی مزاری تمام آن رازهایی را افشا کرد که از سوی گروپ ستمی شورای نظار، هنگام ائتلاف شان با حزب وحدت به او گفته شده بود.

عبدالعلی مزاری طی مصاحبه یی با «پیام آزادی»، رادیوی «حزب اسلامی» پس از نبردهای خونین و فاجعه بار ۱۳۷۲ چنین گفت:«مسعود چند باری به من هیأت فرستاد و میگفت که ما و شما همه ملیتهای محروم هستیم، ما همه باید یکجا و متحد باشیم و به استعمار دوصدساله پشتونها دیگر باید اجازه ندهیم. اکنون که حاکمیت به ملیتهای محروم انتقال کرده باید از آن پشتیبانی و حمایت کنیم.»

وقتیکه میان دوستم و مسعود اختلاف پدید آمد، آنها نیز درمورد چهره های ضد ملی مسعود وربانی یکسلسله رازهایی را افشاء کردند.

همینگونه شورای نظار و جمعیت از راه رادیوتلویزیون کابل و دیگر وسایل ارتباط همه گانی، از روی وحشت و جنایت عبدالعلی مزاری، هزاره ها

وملیشای ازبك پرده برگرفت، آنها حتی تماسهای مخابروی یکدیگر را ثبت و ظلمها و نارواییی های گوناگون همدیگر را بیان و آشکار کردند. منابع«حزب وحدت» هزاره ها فیلمی از جنایات مسعود در «افشار» تهیه کرده بودند. پنجشیری ها و دیگران هم صحنه هایی از آن فیلم مستند هزاره ها را به دست آوردند که «رقص مرده» را در آن ثبت کرده اند، وقتیکه مسعود چندگاهی اختیار دار شهرکابل بود، یکی از نشریه های حزب وحدت هزاره ها به مسعود فاشیست خطاب کرده و درین باره نوشته است:

«فرای[برای] فاشیستان، صلح نیز جنگ است، فردی که جنایت کرده است، قتل عام کرده است، چگونه میتواند به صلح تن در دهد که اولین پیمانش انحصار طلبی سیاسی و فارغ شدن پایتخت ملت. حضور نظامی سکتاریسم فاشیستی است، کابل برای مسعود حیثیت همان «تخت» را دارد که در پایش «قبر» تخت نشین تعبیه شده است.

موجودیت غیر قانونی و انحصار بیشرمانه و برهنه، فاشیزم کابل بر هیچکس کمان نیست [شاید کتمان، پنهان نیست]. هیچکس نمیتواند انکار کند، فاشیستان حاکم بر کابل نه تنها دشمنی خاینانه با اقشار ملت محروم نموده بلکه بزرگترین جفا و خیانت سیاسی واجتماعی را در برابر سرنوشت جامعه، خویش نیز مرتکب شده اند. ماهیت تبلیغات جنگی فاشیزم کابل را در برابر احزاب مخالف، صرف تبلیغ در برابر ملیت ها تشکیل میدهد. اگر جنگ با جنبش ملی و اسلامی است، جنگ با ازبکها تبلیغ میشود و اگر حملات تبلیغاتی ازطریق افواه سازی ها برعلیه کرامت و حیثیت انسانی یك ملیت سازماندهی میشود، اگر جنگ با«حزب وحدت اسلامی» است، با صراحت «جنگ با هزاره و از هزاره ها انتقام بگیرید» تبلیغ میکنند که حتی خود احمدشاه مسعود در فیلمی که از حمله، سه روزه ماه حوت خویش بر غرب کابل تهیه کرده است، لفظ«هزاره و هزاره» را صریحاً به جای«وحدت» میگذارد و در مخابراتش صدا میزند که «خط هزارهٔ ها...»، «سنگر هزاره ها...» و وقتی جنگ در برابر «طالبان» است، جنگ در برابر «پشتونها» و «پشتونیزم» و حاکمیت دوباره، پشتونها تبلیغ میگردد.»(۲)

یک سخنگوی «حزب وحدت» طی مصاحبه یی با رادیوی بی. بی. سی، در مورد ائتلاف شان با حکمتیار گفت: «ما تا حال دوازده بار عهده نامه ها یا پروتوکولهایی با مسعود بسته ایم و دوازده بار شکستانده است. از همین خاطر ما با حکمتیار ائتلاف کردیم.»

مدعیان حقوق اقلیتها در جریان چهارنیم سال حکومت ناقص و نیمه و بی اختیار ربانی در شهر کابل، چندین بار پیمان بستند و چندین بار شکستند و به جنگ پرداختند. آنها در سیاست پابند هیچ اصول اخلاقی و معیار علمی نبودند تا بدانها شخصیت سیاسی و پرستیژ و وقار اخلاقی میداد. بر هرگروهی که اندکی فشار میآمد، دوباره با دشمن و گروپها و دسته های دشمن گذشته اش ائتلاف و سازش میکرد.

به مانند کودکان، هر روز چند باری به جنگ میپرداختند و باز با هم آشتی میکردند. در هر دوستی و دشمنی تازه، شان رازی و رازهایی از منافقت وجود میداشت. در هر ائتلاف تازه و باز از هم پاشیدن آن به کشور شکسته و دردمند ما زیانهای دیگری افزوده میگشت و بیشمار هموطنان بی همه چیز از داشتن حیات و زیستن بی بهره میشدند.

پس از تجربه های «بچه، سقاو» و «کارمل» از سال ۱۳۷۱ خورشیدی به اینسو، این دسته ها و افراد، هویت، ظرفیت سیاسی وکفایت خود را بازهم بیشتر معلوم کردند. شعاردادن به نام «اقلیت» و باز آرزوی اداره تمام کشور، لمیدن بر امور سیاسی، خود فکتور های متضاد نیستند. وقتیکه کسی در کشوری مسأله، «اقلیت» و حقوق آنها را پیش میکشد، در همین چارچوب هم اختیار و صلاحیت او بحث برانگیز است و باز همین طرح خود نفی حاکمیت براکثریت به شمار میرود. آنها یکسر صدای حقوق اقلیتها را برمی آوردند و سوی دیگر ریاست جمهوری، وزارت دفاع و بیشتر چوکیهای حکومت و دولت را میخواستند، وقتی ریاست جمهوری، وزارت دفاع و دیگر پستهای مهم، حقوق اقلیت پنداشته شود، پس به اکثریت چی باقی میماند؟

همانگونه که قبلاً متذکر شدیم، اقلیتها همیشه حالت نوسانی یا بی

ثباتی دارند. و گاه گاهی به خاطر کسب منافع شان خود را به یك نیروی سوم و قوت خارجی پیوند میدهند و به اینگونه به حقیقت و واقعیت رخدادها گردن نمی دهند. در افغانستان آنعده از اقلیتها که با کدام کشور دیگر پیوند های قومی، زبانی و مذهبی دارند، مدعیان شان بیشتر از دیگران، های و هو و فریاد برمی آورند.

«حزب وحدت» و «حرکت اسلامی» که خود را محافظین و مدعیان حقوق هزاره ها میخوانند، بسیار نمونه ها و سندهایی به دست داده اند که آنها اصلاً موجودیت افغانستان را نمیخواسته اند. آنها در ایران گرایی خویش آنقدر غرق شده بودند که اصلاً واقعیتهای جامعه، افغانی را نمیشناختند. به آنها چنان کمکهای بی دریغ نظامی رسیده است که میتواند خطری را متوجه تمامیت ارضی واحد افغانستان بسازد.

به اساس گفته، یکی از مامورین بلند پایه، طالبان، وقتیکه ما عبدالعلی مزاری را گرفتیم، از دفتر «حزب وحدت» برخی اسناد و مدارکی به دست آمد که در آن کمکهای ایران را به طور واضح به این گروپ، نشان میدهد. آنگاه که مزاری و ربانی باهم مخالف بودند، ایران در هر ماه مبلغ«ده ملیون» دالر با مزاری کمك میکرده و آنگاه که «حزب وحدت» به دو گروه (مزاری واکبری) منقسم گردید، پنج ملیون دالر یك شاخه را میداد وپنج ملیون دالر به دیگری! ایرانیها همینگونه به «حزب وحدت» دستور تجزیه و انقسام افغانستان را نیز داده بودند. به اساس گزارش«ایف پی»:«درکابل در جریان جنگهای خونین میان شورای نظار و حزب وحدت، حزب وحدت در پایتخت افغانستان، شهرکابل، نقشه یی را با نام«جمهوری اسلامی هزارستان» پخش و نشر کرده و درین نقشه، افغانستان به چند منطقه یی با نامهای تاجیکستان، بلوچستان و«هزارستان» تقسیم شده و در آن شعاری هم دیده میشود:

به پیش به طرف ایجاد سرزمین بزرگ و مستقل هزاره!

نقشه همانقسمتهای هزاره جات را که با ایران همسرحد است و «هزارستان» خوانده شده، نشان میدهد. از همه جالب این است که به غیر از

مناطق زیر تسلط بلوچها، تاجیکها و هزاره ها، مناطق باقیمانده، دیگر، بخش افغانستان خوانده شده است.»

نقشه، هزارستان

بعد ها روابط ایران و مدعیان حقوق هزاره ها تا آنحدی از دوستی رسیده و محکم پیوند یافته بود که از سلاح و مهمات گرفته تا پول، همه را مستقیماً از آنها به دست می آوردند و آنها (ایران) نیز بدون کدام تعلل و پرسش به افغانستان می آمدند و به آنها کمك میرساندند. ببینید اسناد زیر را که پیوند های فیمابین آنها را، آشکار میسازد:

براساس همین مناسبات بسیار نزدیك و صمیمی، باری مدعیان حقوق هزاره ها تا بدانحد به ایران نزدیك شدند و یا آنها خود را نزدیك ساختند که ایران، ولایت بامیان افغانستان را یکی از ولایات خود میشمرد، و به همین خاطر درچند منطقه بامیان اینگونه لوحه هایی نوشته شده بود:

جمهوری اسلامی ایران

استان بامیان

جمهوری اسلامی ایران

ولایت بامیان

تجربه ها و رخدادهای اخیر برای بار سوم نشان داد و ثابت کرد، هرکسیکه با استفاده از چتر حقوق اقلیتها میخواهد در افغانستان حکومت کند، او نه تنها ناکام است و ناکام میشود، بلکه مانند بچه، سقاو، کارمل، ربانی، مسعود، خلیلی و مزاری با نتیجه، شرم آور و مسخره آمیز رو به رو میگردد. حاکمیت ناقص و نیمبند ربانی و مسعود، برای مدعیان حقوق «اقلیتها» خوبترین نمونه یی از شخصیت سیاسی، کفایت و ظرفیت آنها خواهد بود.

در مجموع میتوان گفت که در هر جامعه یی و از جمله در جامعه، ما، اقلیتها نمیتوانند بدون کمکهای مشخص، آشکار و غیر آشکار خارجی به توازن سیاسی جامعه و ثبات اجتماعی، موانع بزرگی را متوجه کنند و یا به آنگونه از کارهایی دست ببرند که در سطح ملی، از ظرفیت و کیفیت آنها بالا باشد. مدعیان حقوق اقلیتها، میکوشند که ناتوانی طبیعی و بی کفایتی سیاسی خود را، از راه سازشهای منفی، ائتلافهای نامقدس و بر مبنا و تکیه بر کمکها و منابع خارجی ایجاد کنند. اما تجربه های عملی نشان داده که اینگونه افراد و اشخاص و گروپها و دسته ها، برای اداره و حکومت و حاکمیت، نه کدام ظرفیتی دارند و نه کدام کفایتی.

مآخذ

۱- جریده، وفا، پشاور، ۱۳۷۵ خورشیدی، شماره های ۱۳-۱٤، ص۵.

۲- صفحه، نو، نشریه، «حزب وحدت» پشاور، ۱۳۷٤ خورشیدی، جدی، شماره، ۲۱، ص۲.

۳- جریده، شریعت، ارگان نشراتی امارت اسلامی افغانستان، ۱۳۷۷ خورشیدی، شما[illegible]، ٦۲، ص ۱.

٤- همانجا.

۵- همانجا، شماره، ٦۵، ص ٤.

چند پیشنهاد در مورد جلوگیری از سقاوی سوم و حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان

دانش جامعه شناسی، زنده گی عملی روزمره، حالات ناگوار و پیچیده سیاسی، نظامی و اقتصادی و همراه با اینها مداخلات خارجی، این مسأله را روشن ساخته که اقلیتها و مدعیان حقوق شان تاب و مقاومت در برابر شرایط دشوار و ناگوار و مبارزه با آنرا نداشته و همیشه پله، ترازو را مینگرند. و هرسویی و هر پله یی که سنگین بود، به همان سوی خود را می اندازند و هرگاهیکه بالای یك جامعه تجاوز بیگانه و بدبختی ناشی از آن می آغازد، بیشترین خطر و زیان آن متوجه اقوام اصلی و اساسی آن جامعه میباشد، اکثریت در هرجامعه و کشوری حیثیت مرکز ثقل آن کشور را دارد و هرگاهیکه درجامعه و یا هر چیز دیگر مرکز ثقل آن از بین میرود و یا برود، آن جامعه توازن خود را از دست میدهد.

یکی از اهداف بزرگ قدرتهای خارجی این است که جامعه، مورد نظر شانرا بی ثبات و ناتوان، و در برابر ازهم پاشیده گی و بی اداره گی قرار بدهند و از آن پس گلیم استعماری و استثماری شانرا در آن جامعه و کشور، هموار کنند. هرگاهیکه به جای یك عنصر حاکمیت طبیعی، حقوقی و قانونی، قدرت ساخته شده مصنوعی به میان آید، توازن قدرت به طور طبیعی درآن جامعه از هم میپاشد.

در تاریخ معاصر کشورما سه بار به گونه، غیر طبیعی و اما به کمك و همکاری خارجیها به جای منابع و سرچشمه های اصلی و حقیقی قدرت سیاسی، برای ایجاد زمینه ها و سرچشمه های مصنوعی و ساخته شده، کوششهایی صورت گرفت و این کوششها، هرسه بار به ناکامی انجامید، اما هر بار چنان زیانهایی بر کشورما وارد کرد که جبران و دوباره سازی آن بسیار زهره و توان قومی میخواهد. هر یك از این سه حادثه، نامیمون، جامعه و

کشور ما را از سفر و حرکت با کاروان تمدن جهانی ده ها و صدها سال به عقب انداخت و به حیثیت و شخصیت حقوقی افغانستان عزیز، درسطح جهانی زیانهای سنگینی وارد آورد.

در تاریخ معاصر کشور محبوب ما، تغییر کینه جویانه و مصنوعی قدرت، بارنخست درسال ۱۳۰۷ خورشیدی در دوره‌ء سقاوی اول به کمک مستقیم انگلیسها و همراهی ارتجاع داخلی به وسیله‌ء یك دزد و فریبکار حبیب الله کلکانی(بچه‌ء سقاو) عملی گردید که به این وسیله در افغانستان، امید های یك تمدن تازه نضج یافته را به یأس مبدل کردند و انگلیسها با یك گونه و زمینه‌ء دیگر انتقام شکست های بزرگ وتاریخی شانرا از افغانها گرفتند و افغانستان را از ثمره های تمدن و فرهنگ جهانی بی بهره ساخت. این حادثه منحوس،۹ ماه دوام یافت و در این نُه ماه تمام کشور به درد و رنج نا امنی، تباهی، بدبختی، مشقت وبی فرهنگی درگیر و نزدیك بود که ساختار و یگانگی و وحدت افغانستان هم با خطرهایی بزرگ روبه رو گردد. این رخداد غمین به وسیله‌ء غازیان افغانی ونیروهای نجات دهنده کشور و به همت مدعیان اصلی زمینه های قدرت وحاکمیت، پایان یافت و با آن، کشور راه ترقی و همسفری با تمدن جهانی و نیز مسیر قانونی زنده گی را، بازیافت.

باردوم در ششم جدی ۱۳۵۸ خورشیدی بود که روسها با استفاده از تجربه‌ء انگلیسها، مستقیماً به زور نظامی و فرستادن عساکر خود، یك شخص مجهول الهویه یی را بنام«ببرك کارمل» بر تخت کابل نشاندند و یکبار دیگر در تمام کشور بی ثباتی رونما گردید و نسبت به سقاوی اول زیانهای این حادثه منحوس به مراتب زیاد است.

«در تاریخ افغانستان این حادثه از همه دردناك و اسف انگیز است، اگر از یك زاویه به آن ببینیم، در موجودیت ده ساله‌ء نظامی شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹) هر روز کم از کم ٤۱۸ تن از افغانها کشته میشدند. (سی نفر نگهبانان و مدافعان رژیم، صدتن از مجاهدین به شمول زنان، پیرمردان و کودکان و ۲۸۸ نفر غیر نظامیان).

اگر خون بدن هریك از کشته شده گان را (۷،۲) لیتر فرض کنیم، پس در هر روز بیشتر از یکهزار لیتر خون بر زمین جاری گشته و (۱۶۸۰) تن به غم نو گرفتار و سردچار میشدند که بدینگونه کم ازکم ده لیتر از اشکهای گرم، به گریبانها و رخساره ها راه پیدا میکردند. (مارآستین، پاورقیها، نثاراحمد نثار، صفحه، ۵۵).

افغانها با دادن بسیار قربانیهای بزرگ، این برنامه، نامبارك دشمنان داخلی و خارجی را عقب زده و ناکام ساختند و به روی استعمار روسی چنان سلی محکمی زدند که در درازای تاریخ، نه خورده بودند. اما در پایان بازی، یکبار دیگر توسط روسها، از پشت خنجری برافغانها حواله گردید و در وجود ربانی- مسعود دوره، غم انگیز دیگری از سقاوی را بر افغانها تحمیل کردند.

این دوره، سقاوی از سقاوی اول در محتوا و معنی چندان فرقی نداشت، چرا که هردو به تحریك، کمك و مداخله، خارجیها ایجاد و در راه پایین آوردن و کم جلوه دادن حیثیت و غرور ملت افغان و افغانستان و بی ثباتی اجتماعی و سیاسی، گامهای سریع و حساب شده یی را گذاشتند که در برخی موارد حتی از دوره، نخست سقاوی هم بیشتر رفتند. ابزار دشمنی و تحریك در برابر اکثریت، دزدی و غارت شهرها و دارایبهای عامه، زمینه ساختن برای تجاوز و مداخله، بیگانه ها و خود به عنوان و مزدور و آله، دست قرار گرفتن، بی ناموسی، چور و چپاول و چیزهایی از همینگونه، آن مسایلی بودند که میزان آن نه تنها با سقاوی اول برابر نه، بلکه از آن هم سنگینتر بود. و حرف بدتر از همه اینکه مسؤولین و عاملین دور دوم آگاهانه و شعوری برای ویرانی، خرابی، بربادی و تجزیه، افغانستان کمر بسته بودند.

مسعود و ربانی خود را سردسته و پیشقراول و پیشگام آنعده از دسته ها و گروپهای ضد ملی میدانستند که آرمان شان را تجزیه و تقسیم افغانستان، آنهم به دستور و همکاری مشترك بیگانه ها، تشکیل داده بود، آنها به همکاری بیگانه ها تا اندازه یی زمینه های آنرا نیز آماده کرده و خطرهایی را متوجه یکپارچگی و وحدت ملی افغانستان ساختند، امامات افغان با قربانیهای بی مانند، یکبار دیگر امیدها و نیتهای شانرا خنثی و به شکست کامل مواجه ساخت.

بازهم باوجود این همه قهرمانیها، موجودیت فزیکی و فکری اقلیتها، همیشه خطری خواهد بود برای اتحاد و یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور، از یکسو و شیرازهٔ رشد اقتصادی کشور، از سوی دیگر و برای جلوگیری از تمام حالات، خطرها و پیش آمدهای احتمالی و بالفعل و بالقوه و از میان برداشتن کلی و دایمی خطرها، این چند پیشنهاد تقدیم میگردد:

۱- دین مقدس اسلام برای تمام اقوام افغانستان حیثیت حلقهٔ وصل را دارد. تمام مردم و اقوام برعقیدهٔ اسلامی جمع میشوند، پس استحکام عقیدهٔ اسلامی در افغانستان باعث استحکام و انسجام وحدت ملی افغانستان میگردد. برای استحکام وحدت ملی افغانستان، تبلیغ و ترویج و استحکام دین مبین اسلام ضرورت اساسی به شمار میرود. به این اصل نه تنها باید به مشابهٔ فریضهٔ دینی مردم ما نگریسته شود، بلکه به عنوان عامل اساسی وحدت ملی کشور نیز به شمار رود.

۲- از آنجا که اکثریت قاطع نفوس مردم افغانستان مسلمان و باز اکثریت شان پیروان مذهب حنفی هستند، لذا با درنظرداشت حقوق اکثریت پذیرفتن مذهب حنفی به عنوان مذهب رسمی مردم افغانستان حتمی به شمار آید و سود آن این است که میان تعداد زیادی از نفوس افغانستان یعنی پشتونها واقلیتها (تاجیکها، ازبکها، ترکمنها، بلوچها، یکعده هزارها و دیگر اقلیتها)، حیثیت حلقهٔ وصل را دارد. رسمی کردن مذهب دیگر در پهلوی مذهب حنفی، اختلافات مذهبی و قومی را در کشور ازدیاد بخشیده و به وحدت ملی کشور زیان میرساند. البته اقلیتهای دیگر میتوانند در چارچوب مذهب خود، از مراسم مذهبی شان بهره مند باشند.

۳- در پهلوی وحدت دینی و مذهبی، «افغان» و «افغانیت» برای کشور و مردم کشور، چنان الفاظ و ظروف مناسب هستند که هم زمینهٔ تاریخی داشته و هم دارای پس منظر قوی میباشند و نیز نام کشور با همین ترکیب، معمول گردیده آن عده از کشورهاییکه به نام قوم نامگذاری شده اند، همبستگی روحی مردم را با کشورشان از نگاه روانی و سیاسی با محبتی تمام

جلوه داده و برای وحدت ملی کشور مفید تمام میشوند. پس آوردن تمام اقوام افغانستان را در چارچوب ملت«افغان» و تبلیغ و ترویج روحیه و اندیشه، افغانیت، هم برای کشور و هم برای تمام اقوام کشور سودمند واقع خواهد شد. یعنی اندیشه، افغانیت باید در روح و روان و ذهن و فکر هر انسان تزریق، تبلیغ و ترویج شود. در بی ثباتی هاییکه قبلاً برشمردیم، علیه، اندیشه، ملی، افغانیت، آگاهانه و ناآگاهانه کوششهایی صورت گرفته و این روند تا همینئم جریان دارد. لذا به خاطر اتحاد و همبستگی تمام اقوام افغانستان تبلیغ و ترویج اندیشه های اسلامیت و افغانیت بسیار ضروری و اهم به شمار میروند.

در بخش عقاید و مذاهب، همانگونه که معمول است، رأی اکثریت مدنظر میباشد، در مورد بخش زبانی هم، همین روش در تمام جهان معمول و مروج است. نمونه، خوب آن کشور ایران میباشدکه خود از مدعیان به اصطلاح حقوق اقلیتها در افغانستان به شمار میرود. در ایران شمار زیادی از اقوام و مذاهب وجود دارند وحتی تناسب قومی و مذهبی در سطحیست که شماری از آنها یکی به دیگر نزدیکی و برابری دارند، و دیگر قومی هم آنجا موجود نیست، آنگونه که پشتونها در افغانستان، زیرا پشتونها در افغانستان بیشتر از دو برابر مجموع نفوس تمام اقلیتهای دیگر هستند، آنهاییکه مدعیان وجود اکثریت در ایران میباشند، قوم آنها با اندك تفاوت از اقوام دیگر بیشتر بوده و مجموعه، تمام اقوام دیگر، به مراتب از رقم قوم اکثریت در ایران فزونی میگیرد و همین اکثریت ناچیز بر کرسی حاکمیت تکیه زده و داد از اکثریت میزند و باز این اکثریت ناچیز در تمام ایران مذهب شیعه و زبان فارسی را رسمیت داده و همه اختیار ساخته است.

طرفداران ایران بدین باور اند که رسمیت دادن و معمول ساختن و به عنعنه درآوردن مذهب شیعه و زبان فارسی است که زنده گی و بقای ایران را تضمین کرده، آنها میگویند، هرگاهیکه حاکمان ایران مسأله، مذهب و زبان را ازنظر بیندازند، آنجاست که موج اقلیتها و امواج اقلیتها در جریان میافتند و ایران ازنگاه زبانی و قومی تجزیه خواهد شد.

اما در افغانستان که تا هنوز ملتخواهی برنیاد و مبنای افراطی آن استوار نیست که در ایران. اینجا پشتونها از دو چند مجموع تمام اقلیتهای دیگر بیشتر هستند. لذا رسمیت بخشیدن به این زبان یك ضرورت و حق قانونی ملت افغان به شمار میرود و به سود اقوام دیگر خواهد بود که در تفاهم با اکثریت به خاطر ایجاد یك زنده گی سالم، زبان ملی کشور خود را بیاموزند و در رشد آن بکوشند.

کار بردن، معمول ساختن، به عنعنه درآوردن و رسمیت بخشیدن یك زبان، یعنی پشتو، در حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان کمك شایانی کرده و در پهلوی مذهب، عنصر اساسی ایجاد و یگانگی ملت به شمار میرود، تجربه ها نشان داده ونشان میدهند، آنعده اقلیتهاییکه در حوزهٔ فرهنگی پشتونها، در پهلوی زبان خود پشتو را هم فرا گرفته اند، نه با پشتونها کینه میورزند، نه از تجزیه کشور سخن میزنند ونه از فدرالیزم و نه از جدایی. برعکس آنعده ازاقلیتها که برنیاد برخی شرایط و به طور خاص در زیر نفوذ زبانی، فرهنگی و سیاسی بیگانه و نیز با تأثیر و مداخلهٔ آنها از زبان پشتو دور نگهداشته شده اند، درمیان آنها آنچنان اشخاص و افراد و دسته ها و گروپها رشد کرده اند که نه تنها کینهٔ شانرا با پشتو ابراز میدارند، بلکه افغان، افغانیت و افغانستان را هم نمیخواهند و درجست و جوی راه تجزیه و از هم پاشیده گی و جدایی هستند.

عام شدن پشتو و دفتری ساختن آن معنای محو زبان اقلیتها را ندارد، و اقلیتها حق دارند زبان شانرا به عنوان وسیلهٔ افهام و تفهیم، در میان خود شان به کار ببرند و به وسیلهٔ آن آموزش بیابند و اما آنگاه که موضوع در سطح کشور باشد، آنها مجبور هستند به حیثیت حقوقی اکثریت گردن بنهند و آن قانونی را بپذیرند که در سطح جهانی برای حل دشواریهای زبانی پذیرفته شده است.

٤- دفتری ساختن و دولتی کردن زبان پشتو، از آن بیروکراسی جلوگیری میکند که با گذشت ایام، یکعدهٔ زیاد اکثریت کشور که در اثر ستم

زبانی اقلیت، شامل این جریان گردیده و باز چنان افرادی از آنها ساخته میشد که اندیشه و زبان شان بیگانه شده و به مثابهء آلهء دستی در دست بیگانه ها در ضدیت و خلاق کشور شان، قرار میگرفتند.

عام شدن و دفتری کردن زبان پشتو عامل بزرگ و اساسی در ساختن ملت افغان، به شمار میرود و اگر عملی شود، پس از چند ایامی ملت واحدی از آن تشکیل و جلو دشواریهای زبانی و دیگر پرابلمهای قومی را خواهد گرفت.

۵- برای آنکه درشمال افغانستان، امیدها از ستراتیژی درازمدت روسها و کشورهای تازه ایجاد شدهء آله دست آن در آسیای میانه، برای ابد به ناکامی رو به رو شود، شمار زیادی از مردم شرق، جنوب شرق و جنوب کشور به طور جمعی یا به طور انفرادی، به شمال افغانستان، انتقال و مسکن گزین شده و برایشان در آن مناطق زمینهای لامزروع داده شود و از همان مناطق یاد شده مردمان بی زمین و کم زمین که هم اکنون به خاطر نداشتن زمین و سرپناه کوچیده و در پاکستان و ایران به خاطر زنده ماندن خانواده، پشت کار، سرگردان میگردند، تشخیص گردد. نفع این کار در آن نهفته است که نخست یك باور و اندیشهء اسلامی و ملی و زبانی، چون کمربندی به دور کشور گسترده شده و از حملهء احتمالی فکری و نظامی روسها و کشورهای دست نشاندهء شان در آسیای میانه، به کشورما، جلوگیری میشود. دوم اینکه، این مردم از فقر و غربت و بیچاره گی رهایی یافته و در کشورهای بیگانه، برای یافتن کاری سرگردان نشده و مراجعه نمیکنند و در شمال کشور، مالك و صاحب یك قطعه زمین گردیده، زنده گی شان آرام و با آبادی زمینهای غیر قابل استفاده، سهم بزرگی در رشد اقتصاد ملی کشور میگیرند و نفع دیگر آن در اینست که این کار کمکی خواهد بود در جلوگیری از خطر احتمالی تجزیه کشور درآینده.

با این کار، تناسب و توازن قومی در شمال کشور استحکام گرفته و پشتونها چون دیواری در برابر روسها، قرار میگیرند.

حاکمان گذشتهء کشور که هفتاد، هشتاد و یا هم صدسال پیش از امروز

مردمانی را از شرق، جنوب و غرب کشور به شمال مناطق کندوز، بغلان، جوزجان، بلخ و جاهای دیگری انتقال داده اند، نه تنها که در آن مناطق ساحات بزرگی از زمینهای خشك و لامزروع را آبادان کرده و اقتصاد کشور را تقویت بخشیدند، بلکه درعقب زدن حمله، روسها نیز سهم ارزنده یی گرفتند و نیز در جلوگیری از تجزیه، کشور نقش اساسی و عمده را بازی کردند. اگر موجودیت پشتونها در کندز، بغلان، بلخ و دیگر مناطق شمال کشور نمیبود، امکان آن میرفت که آرزوی دیرین دشمنان داخلی و خارجی در تجزیه، کشور ما، تا حدی به پیروزیهایی میرسید.

۶- درشمال شهرکابل دشتی افتاده با نام« دشت چمتله » به خاطر امنیت دایمی شهرکابل، این منطقه باید برای مردمان بی سرپناه جنوب، غرب و شرق کشور و یا خانواده های آنعده مردمان مناطق یاد شده که درجریان مبارزه و نبرد علیه روسها یکتن از اعضای خانواده، شان به مقام شهادت رسیده، توزیع گردد. سود آن در این است که نخست خانواده های بی سرپناه و وارثین شهیدان، صاحب پناهگاهی میشوند و دیگر اینکه به اطراف کابل کمربندی از عقیده، ملی، گسترده میگردد.

۷- از دامنه ها و اطراف میدان هوایی «بگرام» تا میدان هوایی«خواجه رواش» زمینها و دشتهای بزرگ و دامنه داری افتاده است، این دشتها باید به مردمان مناطق شرق، جنوب و غرب که بی زمین و یا کم زمین اند، به گونه، دسته جمعی و یا هم انفرادی، توزیع گردد. نفع آن اینست که هم این مناطق آباد میشوند و هم امنیت دایمی به کابل بازگردانده میشود و از تکرار آن عملی جلوگیری میگردد که در جریان صدسال، دوبار تمدن ساخته شده درکابل، به وسیله، یاغیان شمال وشمالی و در نتیجه، حمله، آنها به غارت رفت وتباه گردید.

۸- تمام زمینهای لامزروع دولتی از شمال کابل تا سالنگ، به طور جمعی به خیل هایی از شرق، جنوب و جنوب غرب توزیع گردد، فایده، آن اینست که درین مناطق تناسب و توازن قومی مراعات و امکان بغاوت دربرابر دولت مرکزی از میان برداشته میشود. [نویسنده خود کلمه، خیل را کار برده].

۹- از آنجاییکه بیگانه ها و مزدوران شان درافغانستان، برای باشنده گان مردم پنجشیر، اندیشه و کینه یی در برابر مردمان دیگر ساکن کشور داده اند و نیز برای آنکه دیگر این مردم وسیله، دست توطئه های بیگانه و خارجی نشده و ازموقعیت جغرافیایی و نظامی این منطقه علیه تمام کشور بهره برداری نگردد، پس باید این منطقه از مردمان ساکن فعلی آن تصفیه گردیده و برای باشنده گان آن در مناطق شرق و جنوب غرب کشور به اندازه، زمین شان و یا از آن زیادتر، زمین داده شود.

حکومت های ملی حق دارند که به خاطر تأمین وحدت ملی و تضمین منافع ملی کشور، مردمانی را از یك جای به جای دیگر، به طور دایمی و یا هم مؤقتی، انتقال بدهند. وقتیکه از سوی یك عده، کمی از مردم یك منطقه خطری متوجه ساختار تمام کشور باشد، پس دولت ملی مجبور است که آن منطقه را به طور مؤقتی یا دایمی ازمردمان ساکن(و بومی) آن تصفیه وپاکسازی کند.

اگر کدام منطقه یی، ولسوالیی و یا جای دیگری که آنجا پشتونها به سر برده و موجودیت شان درین مناطق خطری را متوجه وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان سازد، دولت ملی حق دارد که آنها را نیز ازیك منطقه به منطقه، دیگر انتقال بدهد.

۱۰- به خاطر آنکه دست ایران به کلی از افغانستان کوتاه شود، باید درآن ساحه هایی از بامیان که ملکیت دولت محسوب میگردد، اقوامی را از شرق، جنوب و جنوب غرب جابه جا و مسکن گزین ساخت و آن مناطق علفچر که قبلاً در اختیار کوچیها بود، باید دوباره به آنها سپرده شود و هم برای ساختن علفچرها و مراتع دیگر همراه شان کمك صورت بگیرد، این کار برای امور مالداری در افغانستان بسیار سودمند و مفید ثابت خواهد شد.

۱۱- در سرحدات مشترك با ایران، باید خیلهایی از جنوب و جنوب غرب جا به جا شوند و مفیدیت آن در این است که مردم این مناطق با ایران پیوندهای مذهبی و زبانی جداگانه دارند و به این گونه هر نوع زمینه و امکان

دست درازی و مداخلهء ایران درکشورما، از بین میرود.

۱۲- تمام آن آثار فرهنگی، علمی، تاریخی، مذهبی و غیره که از ایران به افغانستان می آید، باید از سوی کمیسیونی به دقت دیده شود و آن کتابها و نشرات که مسایل و مواد و موضوعهای ضد مذهب حنفی را داشته باشند، گذاشته نشوند، که به داخل کشور، آورده شوند.

۱۳- به شمال کشور به خصوص به مناطق کندز و بغلان، راه دیگری غیر از شاهراه سالنگ، تدارك و آماده گردد یعنی راهیکه از مسیر شرق به آنجا ها برسد و آنگاه که شاهراه سالنگ از اثر عوامل گوناگون، از استفاده بازماند، باید ازاین راه بهره برداری گردد.

مـــآخذ

۱- دوکتور خلیل الله وداد بارش، امیرحبیب الله کلکانی مردی در حریق تاریخ، پشاور، ۱۳۷۷.
۲- مولانا محمد صادق حسینی صادق صدیقی، کابلی والا، تبصره پوهندوی عبدالخالق رشید، مجله، هیله، سال ۱۳۷۶ خورشیدی، شماره ٦.
۳- مولانا آغا رفیق بلند شهری، رویدادهای بغاوت افغانستان، ترجمه، آراکوزیاوال، کراچی، ۱۳۷٤ خورشیدی.
٤- تاریخ معاصر افغانستان از استرداد تا انقلاب ثور، کابل.
۵- میرغلام محمد غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، کابل ۱۳٤٦ خورشیدی.
٦- مارشال شاه ولیخان، یادداشت های من، کابل.
۷- همان اثر، سردار فیض محمد خان زکریا.
۸- همان اثر، سپه سالار محمد نادرخان.
۹- همان اثر، حبیب الله کلکانی(بچه، سقاو)
۱۰- پوهنوال داکتر زیورالدین زیور، ادبیات معاصر پشتو، دانشگاه کابل، دانشکده، زبان وادبیات، دیپارتمنت پشتو.
۱۱- محمد اسماعیل یون، دیدی کوتاه بر زنده گی و کوششهای محمد گل خان مومند، پشاور، سال ۱۳۷۵ خورشیدی در یادداشت پروفیسور رشاد.
۱۲- عبدالجلیل وجدی، افغانستان ستیژ بازی بزرگ، اتحادیه نویسنده گان افغانستان آزاد، پشاور، ۱۳۷٦ خورشیدی.
۱۳- فوندیشن واك برای افغانستان، ساختار قومی افغانستان، مرکز پژوهشها و انکشاف پشتو، پشاور، ۱۳۷۷ خورشیدی.
۱٤- جریده، وفا، اتحادیه، نویسنده گان آزاد افغانستان، پشاور، ۱۳۷۲ ، سالنامه.
۱۵- هارون، داوود خان در چنگال کی.جی.بی. پشاور.
۱٦- جریده، پلوشه ۱۳۷٤، شماره، سوم.
۱۷- مجله، دیوه، لندن، ۱۹۹۵میلادی، شماره، دسمبر.
۱۸- جریده، وفا، ۱۳۷٤ خورشیدی، شماره های ٤۷-٤۸.
۱۹- سالنامه، افغانستان، کابل شماره های ٤۵-٤٦. سال ۱۳۵۸-۵۹.
۲۰- جریده، وفا، ۱۳۷٤ خورشیدی، سالنامه.
۲۱- جریده، افغان ملت، ۱۳۷٤ خورشیدی، شماره مؤرخ ۲۵ میزان.

۲۲- اظهارات یك تن از اعضای کمیته مرکزی«سازمان دیموکراتیك جوانان افغانستان».
۲۳- کاندید اکادمیسین محمد صدیق روهی، جریده، افغان ملت، شماره یادنامه.
۲٤- برید جنرال الکساندر لیاخوفسکی، مجله، دیوه، یادنامه.
۲۵- جلال الدین صدیقی، افغانستان در قرن جدیده، کمیته، مرکزی «حزب دیموکرتیك خلق افغانستان» کابل، ۱۳٦۹ خورشیدی.
۲٦- مجله، غرجستان، نشریه، «مرکز انسجام ملیت هزاره» کابل، ۱۳٦۸ خورشیدی، شماره، ۹.
۲۷- قانون اساسی افغانستان، ۱۳٦۹ خورشیدی، تعدیل و تصویب، فصل یکم، ماده،۸۰.
۲۸- مجله، شمشاد، ۱۳۷۲ خورشیدی، شماره دوم.
۲۹- یادنامه، محمد طاهربدخشی، نشرات «سازا» کابل، ۱۳٦۹ خورشیدی.
۳۰- همان اثر، یادداشت کریم میثاق.
۳۱- پوهنوال داکتر م. روستا تره کی، ساختار قدرت در افغانستان از دیدگاه جامعه شناسی، پشاور، ۱۳۷۷خورشیدی.
۳۲- یادنامه، محمد طاهربدخشی، مقاله، جهانگل ضمیری.
۳۳- همان اثر، مقاله، محبوب الله کوشانی.
۳٤- همانجا، مقاله، سخی غیرت.
۳۵- داکترمحمد نادر عمر، جریده، دعوت، ناروی، ۱۳۷٦ خورشیدی، شماره، مسلسل ۷۹-۸۰.
۳٦- مجله، ملیتهای برادر، کابل، ۱۳٦۸ خورشیدی، دلو- حوت شماره ٤۰.
۳۷- حبیب الله رفیع، مجله، خلافت، کندهار، ۱۳۷۷ خورشیدی شماره مسلسل ۵-٦.
۳۸- رادیوی کابل، ۱۳۷۵ خورشدی، حمل، مؤرخ ۱٤/۱۳.
۳۹- شهرت ننگیال، وینه په قلم کی(خون درقلم) مرکز پژوهشهای جهادی، پشاور.
٤۰- عبدالحمید مبارز، حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان از سقوط سلطنت تا ظهور طالبان، پشاور ۱۳۷٦ خورشیدی.
٤۱- جریده، امید، نشریه یی از امریکا، شماره، ۲۱۳.
٤۲- بروس ریچاردسن، مارآستین، ترجمه، پشتو، مقدمه و حواشی نثاراحمد صمد، تورنتو کانادا، ۱۳۷۷ خورشیدی.
٤۳- رادیوی بي. بی سی، اظهارات یك خبرنگار.
٤٤- جنرال گروموف، ارتش سرخ درافغانستان، ترجمه پردیس مسافر، پشاور.
٤۵- عبدالحفیظ منصور، پنجشیر در دوران جهاد، پشاور.

٤٦- داکتر رحمت ربی زیرکیار، جریده، دعوت، ۱۳۷٦ خورشیدی، شماره ۷۷-۷۸
٤٧- پروفیسور انورالحق احدی، مجله، هیله، ۱۳۷٦ خورشیدی، شماره اول.
٤٨- گزارش آماده شده از سوی وزارت امورخارجه.
٤٩- داکتر محمد اکبر اکبر، مجله، هیله، همان شماره.
٥٠- جریده، هنداره، کابل، ۱۳۷٥ خورشیدی، شماره سنبله.
٥١- اظهارات دانشجویان دانشکده های انجنیری و حقوق و علوم سیاسی در سمستر یکم سال ۱۳۷۰ خورشیدی دانشگاه کابل.
٥٢- محمد نبی فراهی، مجله، هیله ۱۳۷٦ خورشیدی، شماره دوم.
٥٣- محمد آصف محسنی، جریده، «پیام جهاد» نشریه، «حرکت اسلامی» کابل، شماره، مسلسل ۱٥۲.
٥٤- عبدالرحمن پیمان، جریده، امید، ایالات متحده، امریکا، شماره، ۲۰۹.
٥٥- غلام حضرت کوشان، همانجا شماره ۲۱۰.
٥٦- عبدالله سمندر غوریانی، همانجا، شماره ۱۹٥.
٥٧- دفتر تحریرات دانشگاه کابل.
٥٨- روزنامه، وحدت، پشاور، ۱۳ اگست ۱۹۹٦.
٥٩- آرشیف رادیو افغانستان.
٦٠- بخش نشرات پشتو، رادیوی بی.بی.سی، ۱۳۷۱ خورشیدی، اظهارات یکی از مسؤولان رادیو تلویزیون.
٦١- شمس الحق آریانفر، نقش وسایل و ارتباط جمعی درجامعه، امروز و فردا در افغانستان، کابل ۱۳۷٤ خورشیدی.
٦٢- گزارش تهیه شده از سوی مسؤولین رادیو-تلویزیون کابل در سال ۱۳۷٦ خورشیدی.
٦٣- بخش پشتوی رادیو بی.بی.سی، ۱۳۷۱ خورشیدی، صحبت از مسؤولین وزارت آموزش و پرورش.
٦٤- محمد اسماعیل یون، زبانهای وارده بر فرهنگ افغانستان، اتحادیه، نویسنده گان افغانستان آزاد، پشاور ۱۳۷٦ خورشیدی.
٦٥- جریده، وفا، پشاور ۱۳۷٥ خورشیدی، شماره ۱۳-۱٤.
٦٦- صفحه، نو، نشریه، «حزب وحدت» پشاور، ۱۳۷٤ خورشیهدی، ۲۷ جدی، شماره ۲۱.
٦٧- جریده، شریعت، ارگان نشراتی امارت اسلامی افغانستان، ۱۳۷۷ خورشیدی، شماره ٦۲.
٦٨- همانجا، شماره ٦٥.

دوکتور خلیل الله وداد پارش فرزند عزیزاحمد، در ماه جوزای ۱۳۴۰ خورشیدی مطابق ۱۹۶۱ میلادی، در دره، پنجشیر به دنیا آمد. در کودکی راهی کابل شده درمکتب سپین کلی، لیسه، امانی و تخنیک اتومیخانیکی آموزش دیده است.



درسال ۱۳۵۵ خورشیدی به عضویت در سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان درآمده و مدت طولانی درجمع کادر رهبری سازمان موصوف در پست ها و مسؤولیت های مختلف کار میکرد.

درسال ۱۹۸۲ از جانب س.د.ج.ا. وقت، جهت کار و تحصیل به مسکو اعزام گردیده، مدتی در انستیتوت جوانان مسکو مشغول تحصیل در بخش امور اجتماعی بوده بین سالهای ۱۹۸۵-۱۹۸۶ همزمان با کار در جنرال قونسلی افغانستان در شهر تاشکند مشغول تحصیل در رشته، تاریخ دانشگاه دولتی تاشکند گردید. از سال ۱۹۸۷-۱۹۸۹ به حیث سکرتر اول سفارت افغانستان درمسکو کار نموده و همزمان در رشته، تاریخ انستیتوت پیداگوژی مسکو، تحصیل کرده و درماه جون ۱۹۸۹ از انستیتوت نامبرده در رشته، تاریخ معاصر شرق، سند فراغت گرفته ودوباره به وطن مراجعت نمود.

بین سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۱ در شورای مرکزی اتحادیه، جوانان افغانستان، مدتی سرپرستی بخش امور بین المللی و بعداً مسؤولیت امور محصلان و متعلمان را عهده دار بوده است و در اخیر سپتامبر ۱۹۹۶ از تز دوکتورایش با نام «افغانستان در دوره، زمامداری حبیب الله کلکانی» مؤفقانه دفاع کرد، این کتاب سال گذشته به نام «امیرحبیب الله کلکانی، مردی در حریق تاریخ» در شهر پشاور بچاپ رسید.

از این نوسنده بعضی مقالات، ترجمه ها و نوشته ها درموارد گوناگون منجمله تاریخ افغانستان، در وطن و خارج از وطن، به چاپ رسیده که از جمله می توان از اینها نام برد:

- تاریخ جنبش جوانان افغانستان، شامل مجموعه یی به نام افغانستان(سال ۱۹۹۰) در تاشکند به زبان روسی.
- کافرستان(نورستان) در نقشه های اشغالگرانه، انگلیس در اخیر قرن ۱۹(ترجمه) چاپ شده در کابل، ۱۹۹۰ میلادی.
- قیام وحکمرانی امیرحبیب الله کلکانی، چاپ مسکو ۱۹۹۶ میلادی.

او متأهل بوده و اکنون با خانواده اش در هالند زنده گی میکند.